

مقدمه

در بیان بعضی اصطلاحات فقهی

ماده (۱۰۴۵)

الشركة في الأصل هي اختصاص ما فوق الواحد بشيء وامتيازهم به لكن تستعمل أيضاً عرفاً واصطلاحاً في معنى عقد الشركة الذي هو سبب لهذا الاختصاص. فتقسم الشركة بناء على هذا إلى قسمين:

الأول: شركة الملك وتحصل بسبب من أسباب التملك كالاشتراء والاتهاب.

الثاني: شركة العقد وتحصل بالإيجاب والقبول بين الشركاء وتأتي تفصيلات القسمين في بابهما المخصوص وسوى هذين القسمين شركة الإباحة وهي كون العامة مشتركين في صلاحية التملك بالأخذ والإحراز للأشياء المباحة التي ليست في الأصل ملكاً لأحد كالماء.

شرکت در اصل لغت عبارت از اختصاص بیش از یک نفر به یک چیز و امتیاز داشتن آن نسبت به آن چیز است و در عرف و اصطلاح به معنی

Ketabton.com

شرکت که سبب همین اختصاص است نیز استعمال میشود که با توجه به مفهوم لغوی فوق، شرکت به دو نوع (آتی) تقسیم کرده می شود:

اول شرکت ملک

که بوسیله یکی از اسباب تملک (مالک شدن) با حصول ملکیت از قبیل خریدن و به هبه گرفتن، حاصل میشود.

دوم شرکت عقد

این شرکت به سبب ایجاب و قبول بین شرکاء حاصل میگردد. که تفصیل این دو نوع شرکت در باب مخصوص آن می آید.

علاوه بر دونوع شرکت مذکور، شرکت دیگری نیز وجود دارد که (در اصطلاح) بنام شرکت اباحه یاد میشود، و عبارت است از شریک بودن عموم مردم در داشتن صلاحیت تملک از طریق اخذ یا تحت حفاظت خود در آوردن اشیای مباحه که در اصل در ملکیت فردی هیچ کسی قرار ندارند، چون (حق و صلاحیت هر فرد جامعه) در استفاده از آب.

مادة (١٠٤٦)

القسمة: عبارة عن التقسيم. تعريفها وتفصيلها يأتي في بابها المخصوص.

قسمت عبارت از تقسیم است. تعریف و تفصیل قسمت در باب مخصوص آن می آید.

مادة (١٠٤٧)

الحائط: عبارة عن الجدار والطوبة والحيت وهو ما يعمل من الأغصان جمعه حيطان.

حائط عبارت است از دیوار احاطه ساخته شده از تخته و احاطه ساخته شده از شاخچه های درخت و جمع حائط، حيطان است.

مادة (١٠٤٨)

المارة كالعامة عبارة عن المارّين والعابرين في الطريق العام.

(مارة) که از نظر لفظی بر وزن (عامّة) میباشد و (در اصطلاح) عبارت است از عابرين و رهگذران راه عامه.

مادة (١٠٤٩)

القناة: بفتح القاف مجرى الماء تحت الأرض قسطلاً أو سياقاً يجمع على قنوات.

قنات (بفتح قاف) عبارت است از مجرای آب زیر زمینی اعم ازینکه بصورت لوله باشد و یا به روی زمین جریان داشته باشد. جمع آن (قنوات) میباشد.

مادة (١٠٥٠)

المستّاة: بميم مضمومة وسين مفتوحة ونون مشددة هي الحد والسد يُبنى في وجه الماء وحافات فوهات الماء وجمعها مستنياة.

(مسنات) به ضم میم، سین مفتوحه و نون مشدّده (در اصطلاح) عبارت از بند و مانعی است که بالای آب و اطراف دهنه آن ساخته میشود و جمع آن (مسنیات) است.

مادّة (۱۰۵۱)

الإحياء: عبارة عن التعمير وجعل الأراضي صالحة للزراعة.
(احیاء^۱) عبارت از آبادی و آماده ساختن زمین برای زراعت می باشد.

مادّة (۱۰۵۲)

التحجير: وضع الأحجار وغيرها في أطراف الأراضي من واحد لأجل أن يضع آخر يده عليها.

(تحجیر) در اصطلاح عبارت است از گذاشتن سنگ و امثال آن در اطراف زمین ها از سوی شخصی (به غرض مشخص نمودن آن) تا شخصی دیگری بسوی آن دست درازی نکند.

مادّة (۱۰۵۳)

الإنفاق: عبارة عن صرف المال و خرجه.
انفاق عبارت از مصرف نمودن مال و خرچ کردن آن است.

^۱ - تعریف مذکور برای مطلق احیاء نه بلکه فقط برای اصطلاح (احیاء الاراضی) است که اطلاق لفظ احیاء در آن از قبیل مجاز است.

مادة (١٠٥٤)

النفقة: الدراهم والزاد والذخيرة التي تصرف في الحوائج والتعیش.

(نفقه) به دراهم و پول نقد، توشه و پس اندازیکه به احتیاجات زندگی به مصرف می رسد، اطلاق میگردد.

مادة (١٠٥٥)

التقبل: تعهد العمل والتزامه.

تقبل (در اصطلاح) عبارت از تعهد نمودن به انجام یک عمل و التزام در قبال آن است.

مادة (١٠٥٦)

المفاوضان: عاقدا شركة المفاوضة.

(مفاوضان) عقد کنندگان شرکت مفاوضه اند^۱.

مادة (١٠٥٧)

رأس المال عبارة عن سرمایه.

رأس المال عبارت از سرمایه است.

^۱ - مفاوضه يك نوع شرکت است که احکام آن در فصل پنجم باب ششم این کتاب بیان شده است.

مادة (١٠٥٨)

الربح: عبارة عن الكسب.
فایده: عبارت از کسب است.

مادة (١٠٥٩)

الإبضاع: إعطاء شخص آخر رأس مال على كون الربح تماماً
عائداً له، فرأس المال البضاعة و المعطي المِـبـضـع و الآخذ
المستبضع.

ابضاع: در اصطلاح عبارت است از اینکه شخصی مقدار سرمایه ای را برای
دیگری بدهد، به این ترتیب که تمام فایده آن مربوط به وی (شخص عامل)
باشد که درین صورت، رأس المال را بضاعة (سرمایه تجارتي)، پول دهنده را
مبضع (یا سرمایه دهنده) و شخص پول گیرنده را مستبضع (فراهم کننده
سرمایه برای تجارت خود) گفته میشود.

باب اول

در بیان شرکت ملک بوده
و مشتمل بر سه فصل است

فصل اول

در تعریف شرکت ملک و تقسیم آن

ماده (۱۰۶۰)

شرکه الملك هو كون الشيء مشتركاً بين اثنين فأكثر أي
مخصوصاً بهما بسبب من أسباب الملك كاشتراء واقتاب وقبول
وصية وتوارث أو بخلط أموالهم واختلاطها في صورة لا تقبل
التمييز والتفريق كأن يشتري اثنان مثلاً مالاً أو يهبهما واحد أو
يوصي لهما ويقبلا أو يرثاه فيصير ذلك مشتركاً بينهما ويكون
كل منهما شريك الآخر في هذا المال. كذلك إذا خلط اثنان بعض
ذخيرتهما ببعض أو انخرقت عدولهما بوجه ما واختلطت ذخيرتا
الاثنين فتصير هذه الذخيرة المخلوطة أو المختلفة بين الاثنين مالا
مشتركاً.

شرکت ملک عبارت است از مشترک بودن یک چیز در میان دو یا زیاده از دو نفر یعنی مخصوص شدن آن چیز است به آنها (دو یا زیاده از دو نفر) بوسیله یکی از اسباب ملکیت از قبیل خریدن، قبول هبه، قبول نمودن وصیت و به میراث بردن چیزی طور مشترک، یا بوسیله خلط^۱ و یکجا نمودن آنها مال شان را باهم و یا بوسیله اختلاط مال آنها با یکدیگر طوریکه در اثر این اختلاط مال یکی از دیگری تمیز و تفریق شده نتواند. چنانچه دو نفر مالی را طور مشترک خریداری کرده باشند و یا کسی همان مال را به اوشان طور مشترک بخشیده و یا کسی مال خود را طور مشترک میان آنها به آنها وصیت کرده باشد و آنها وصیت را قبول نموده باشند و یا مالی را طور مشترک از شخصی به میراث برده باشند.

درین موارد مال در بین دو نفر مشترک بوده و هر کدام در مال مورد بحث شریک دیگرش محسوب میگردد.

همچنان در صورتیکه دو نفر بعضی دارایی پس انداز خود را به اختیار خود خلط نمایند و یا خریطه دارائی پس انداز شان طوری پاره گردد که مال پس انداز شان باهم اختلاط یابد که در صورت خلط و اختلاط، دارائی پس انداز بین دو نفر مشترک میباشد.

ماده (۱۰۶۱)

لوکان لرجل دینار ولآخر من جنسه دیناران فاختلط دینار الرجل
بهما بحیث لا یقبل التمییز ثم ضاع اثنان منهما وبقي واحد، یکون
الباقی بینهما مشترکاً مثلاً ثلثاه لصابح الدینارین وثلثه
لصابح الدینار.

^۱ خلط فعل اختیاری و متعدی بوده و اختلاط فعل لازمی میباشد.

اگر شخصی یک دینار و دیگری از همان جنس دو دینار داشته باشد و سپس (این سه دینار) طوری باهم مختلط شوند که از هم قابل تمیز و تفکیک نباشند و بعداً (بنا بر سببی) دو دینار آن ضایع و نابود گردیده و یک دینار آن باقی بماند، (در چنین مسئله) یک دینار باقیمانده میان دو نفر موصوف طور مثالته مشترک میباشد که دو ثلث $\frac{2}{3}$ آن برای دارنده دو دینار و یک ثلث $\frac{1}{3}$ آن برای دارنده یک دینار میباشد.

مادة (١٠٦٢)

شركة الملك تنقسم إلى قسمين اختياري وجبري.

شرکت ملک به شرکت اختیاری و شرکت جبری تقسیم کرده می شود.

مادة (١٠٦٣)

الشركة الاختيارية الاشتراك الحاصل بفعل المتشاركين كالاشتراك الحاصل في صورة الاشتراء والاقطاب وقبول الوصية وبخلط الأموال كما تُحرَّر قبل.

شرکت اختیاری عبارت است از اشتراک حاصله توسط فعل مشترک دو نفر، چون اشتراک حاصله (در یک شیئی میان دو نفر) در صورت خریدن آن طور مشترک و قبول هبّه و قبول وصیت طور مشترک. و همچنان اشتراک حاصله توسط خلط نمودن اموال نیز شرکت اختیاری است، چنانچه قبلاً گذشت.

مادة (١٠٦٤)

الشركة الجبرية الاشتراك الحاصل بغير فعل المتشاركين كالاشتراك الحاصل في صورتي التوارث واختلاط المالين.

شرکت جبری عبارت است از اشتراک حاصله (توسط سبب دیگری) غیر از فعل خود شرکاء. چون اشتراک حاصله (برای دو نفر در یک شیئی) از طریق به ارث گرفتن آن و نیز از طریق مختلط شدن اموال.

مادة (١٠٦٥)

اشتراك الودعاء المتعدين في حفظ الوديعة. من قبيل الشركة الاختيارية. أما إذا هبت الريح وألقت جبة أحد في دار بين جماعة فشركة أصحاب الدار في حفظ هذه الجبة تصير من قبيل الشركة الجبرية.

اشتراك چند نفر (بھیث امانت گیرنده) در پروسه حفظ و نگهداشت یک مال امانت، از قبیل شرکت اختیاری است.

اما اگر بادی وزید و (مثلاً) چنین شخصی را در حولی مشترک (میان چند نفر) انداخت، درینصورت (متوجه شدن مسئولیت حفظ مال غیر بالای چند نفر بنابر عامل بیرون از اختیارشان) اشتراک صاحبان خانه در نگهداری چنین مذکور از قبیل شرکت جبری میباشد.

مادة (١٠٦٦)

شركة الملك تنقسم أيضاً إلى قسمين شركة عين وشركة دين.

شرکت ملک به شرکت عین و شرکت دین نیز تقسیم کرده میشود (چنانچه قبلاً به شرکت اختیاری و جبری تقسیم گردید).

مادة (١٠٦٧)

شركة العين الاشتراك في المال المعين والموجود كاشتراك اثنين شائعاً في شاة أو في قطيع غنم.

شرکت عین عبارت است از اشتراک (چند نفر) در یک چیز معین، مشخص و موجود. چون اشتراک دونفر (طورمشاع و نا معلوم) دریک رأس گوسفند و یا یک گله گوسفند.^۱

مادة (١٠٦٨)

شركة الدين الاشتراك في مبلغ الدين كاشتراك اثنين في قدر كذا قرشاً في ذمة إنسان.

شرکت دین عبارت است از اشتراک (چند نفر در مقداری از دین) چون شریک بودن دونفر در مقدار پولی که (طور دین) بالای دیگری لازم است.

^۱ "عین" که در کتب فقهی معمولاً در مقابل (دین) استعمال میشود، عبارت است از چیز معین، مشخص و دارای وجود خارجی. هرچه (دین) در اصطلاح فقه عبارت از واجب فی الذمة است.

فصل دوم

در بیان کیفیت تصرف در اعیان مشترک

ماده (۱۰۶۹)

کیفما يتصرف صاحب الملك المستقل بملكه يتصرف أيضاً في الملك المشترك أصحابه بالاتفاق كذلك.

همانطوریکه صاحب ملک مستقل میتواند در ملک خود تصرف نماید، اشخاص شریک در یک ملک شریکی نیز میتوانند به توافق (و اذن) یکدیگر، در آن تصرف نمایند.

ماده (۱۰۷۰)

يسوغ لأصحاب الدار المشتركة أن يسكنوا فيها جميعاً، لكن إذا أدخل أحدهم أجنبياً إلى تلك الدار، فلآخر منعه.

(شرعاً) جایز است که شرکاء بصورت دسته جمعی در خانه مشترکشان سکونت نمایند.

اما اگر یکی از شرکا، شخص اجنبی را به حویلی راه دهد، شریک دیگر حق ممانعت را دارد.

مادة (١٠٧١)

يجوز لأحد أصحاب الحصص التصرف مستقلاً في الملك المشترك بإذن الآخر لكن لا يجوز له أن يتصرف تصرفاً مضرّاً بالشريك.

تصرف مستقل یکی از شرکاء یا سهم داران در ملک مشترک، به اجازه شریک دیگر، جایز است. لیکن حق ندارد چنان تصرف نماید که به ضرر شریک دیگر تمام شود.

مادة (١٠٧٢)

ليس لأحد الشركين أن يجبر الآخر بقوله اشتر حصتي أو بعني حصتك. غير أن المحل المشترك بينهما إن كان قابل القسمة والشريك ليس بغائب يقسم. وإن كان غير قابل القسمة فلهما التهايو كما تأتي تفصيلاته في الباب الثاني.

یکی از شرکاء شریک دیگر را به خرید و فروش حصه خود مجبور ساخته نمی تواند مگر در صورتیکه محل مشترک در میان شان، قابلیت تقسیم را داشته و شریک دیگر هم غائب نباشد، تقسیم کرده میشود.

اما اگر محل، غیر قابل قسمت باشد، شرکاء میتوانند منفعت آنرا بطور نوبت تقسیم نمایند، تفصیل قسمت در باب دوم می آید.

مادة (١٠٧٣)

الأموال المشتركة شركة الملك تقسم حاصلاتها بين أصحابها على قدر حصصهم. فإذا شرط أحد الشريكين في الحيوان المشترك شيئاً زائداً على حصته من لبن ذلك الحيوان أو نتاجه، لا يصح.

اموال مشترک بطريقه شرکت ملک به تناسب سهم هریک میان شرکاء تقسیم کرده میشود. و اگر یکی از شرکاء چیزی را افزون بر سهمش شرط بگذارد (که به اوداده شود) مثل شیر حیوان مشترک یا چوپه آن، این اشتراط درست نیست (بلکه مطابق ابتداء قاعده تقسیم به تناسب سهام شرکاء صورت میگیرد).

مادة (١٠٧٤)

الأولاد في الملكية تتبع الأم. مثلاً إذا كان لواحد حصان فعلاً على فرس أنثى لآخر فالفلو الحاصل لصاحب الفرس الأنثى. كذلك إذا كان لواحد حمام ذكر ولآخر أنثى فالفراخ الحاصلة منهما لصاحب الأنثى.

نوزاد یا چوپه حیوان از نظر ملکیت، تابع مادرش میباشد. چنانچه اگر در نتیجه یکجا شدن یک اسب مذکر (ملکیت شخصی) با یک اسب مؤنث (ملکیت شخص دیگری) نوزادی بمیان می آید، این نوزاد (بنابر تابعیت مادرش) مربوط به صاحب مؤنث میباشد.

همچنان چوپه حاصله از دو کبوتر مذکر و مؤنث (متعلق به دو شخص) ملکیت صاحب کبوتر مؤنث میباشد.

مادة (١٠٧٥)

كل واحد من الشركاء في شركة الملك أجنبي في حصة الآخر ليس واحد وكيلا عن الآخر. فلا يجوز تصرف أحدهما في حصة الآخر بدون إذنه لكن كل واحد من أصحاب الدار المشتركة يعتبر صاحب ملك مخصوص على وجه الكمال في السكنى وفي الأحوال التابعة لها كالدخول والخروج.

مثلاً أحد الشريكين في البرذون إذا أعاره أو آجره بدون إذن الآخر وتلف في يد المستعير والمستأجر فلهذا الآخر أن يضمه حصته. كذلك إذا ركب أحدهما البرذون المشترك أو حملة بلا إذن يكون ضامناً حصة الآخر. وكذلك إذا استعمله مدة فصار مهزولاً و نقصت قيمته يكون ضامناً نقصان قيمة حصته. أما أحد الشريكين إذا سكن مدة في الدار بدون إذن الآخر فهو ساكن في ملك نفسه فهذه الجهة لا يلزمه إعطاء أجره لأجل حصة شريكه. ولا يلزمه أيضاً ضمان لو احترقت هذه الدار بلا تعد.

هريکی از شرکاء در شرکت ملک نسبت به حصه شریک دیگر اجنبی بوده یکی وکیل دیگر محسوب نمیشود. بنابراین تصرف هر واحد از شرکاء در حصه یکدیگر شان بدون اجازه جواز ندارد.

لیکن هریکی از شرکاء یک حویلی مشترک، از نظر سکونت در آن و استفاده از توابع سکونت از قبیل رفت و آمد در خانه، دارنده ملکیت مخصوص علی وجه الکمال، شمرده میشوند.

مثلاً: اگر یکی از شریکین اسب بارکش مشترک را بدون اذن شریک دیگر به کسی اجاره یا عاریت داد و در دست مستعیر و مستأجر تلف گردید، شریک دوم حق دارد تاوان حصه تلف شده خود را از شریک اول اخذ نماید.

همچنان در صورتیکه یکی از دو شریک اسب را بدون اجازه شریکش سوار شده و یا بار نماید، ضامن حصه شریکش میباشد.

بهمین ترتیب اگر یک مدت از آن کار گرفت که لاغر شد و در قیمت آن نقصان آمد. ضمانت نقصان قیمت حصه شریک بر وی لازم میگردد. اما اگر یکی از شریکین بدون اذن شریک دیگر مدتی در حویلی مشترک سکونت داشت از اینکه در ملک خود بود و باش نموده است، از درک حصه شریکش بر وی کرایه لازم نمی آید. و بهمین گونه اگر حویلی مذکور بدون تعدی و مداخله سکونت کننده حریق شد، شخص مذکور تاوان دار نمیشود.

ماده (۱۰۷۶)

بزراعة أحد الشركاء في الأراضي المشتركة لاصلاحية للآخر في طلب حصته من الحاصلات على عادة البلد مثل ثلث أو ربع. ولكن إذا نقصت الأرض بزراعته فله أن يضمن الشريك الزارع قيمة نقصان حصته.

اگر یک نفر شریک، زمین مشترک را زرع نموده باشد شریک دیگر صلاحیت مطالبه محصولات زراعتی را از حصه خود به رواج شهر مثل ثلث و ربع و امثال آن ندارد. اما اگر زمین به سبب زراعت خساره مند گردید

شریک میتواند تاوان قیمت نقصان حصه خود را از شریک کشت کننده بگیرد.

قابل تذکر است که مسئله مذکور درین قاعده (تصرف یکی از شرکا به زراعت در کل زمین مشترک) از دو جهت دارای اهمیت است یکی اینکه حکم اینگونه تصرف در زمین شریکی چگونه است ؟ که طی ماده ۱۰۸۵ مورد بحث قرار گرفته است. و دیگری اینکه شریک دومی حق چه نوع عکس العمل را درین موضوع دارا میباشد که درین ماده بیان گردیده است.

ماده (۱۰۷۷)

أحد الشريكين إذا آجر لآخر المال المشترك وقبض الأجرة يعطى الآخر حصته منها.

وقتی شریک، مال مشترک را به شخص دیگری اجاره داد و مزد آن را قبض نمود، دیانۀ بالایش لازم است تا از اجرت مذکور حصه شریک دیگر را بدهد.

ماده (۱۰۷۸)

يسوغ للحاضر أن ينتفع بقدر حصته من الملك المشترك في حال غيبة الشريك الآخر إذا وجد رضاه دلالة على الوجه الآتي بيانه.

برای شریک حاضر جایز است که در حال غیابت شریکش از ملکیت مشترک به اندازه سهم خودش نفع ببرد، مشروط بر اینکه رضایت او را طبق ماده بعدی، دریافت نموده باشد.

مادة (١٠٧٩)

انتفاع الحاضر بالملك المشترك بوجه لا يضر الغائب يُعد رضى من الغائب.

انتفاع حاصل نمودن شریک حاضر از ملکیت مشترک بگونه ایکه ضرری را متوجه شریک غایب نسازد (در واقع) نوع رضایت از جانب او محسوب میشود.

مادة (١٠٨٠)

حيث لا يوجد من الغائب رضى دلالة على الانتفاع بالملك المشترك المختلف باستعمال المستعمل فلا يجوز لبس الألبسة المشتركة في غياب أحد الشركين. وكذا لا يجوز ركوب البرذون المشتركة في غيبة أحد الشريكين. أما في الأشياء التي لا تختلف باختلاف المستعمل مثل تحميل وحرث فله استعماله بقدر حصته. كمالو غاب أحد الشركين في الخادم المشترك فللحاضر استخدامه في نوبته.

از آنجائیکه رضایت شریک غایب دلالة در اخذ انتفاع از چنان مال مشترک که چگونگی استفاده از آن به تناسب اشخاص متفاوت است، موجود نمیباشد، بناءً شریک حاضر در غیاب شریک دیگر حق استفاده از البسة مشترک را ندارد چنانچه بنابر همین دلیل برای اوجایز نیست که اسب مشترک را در غیاب شریکش سواری کند. اما در اموالیکه بنابر تفاوت

استفاده اشخاص، تفاوتی در آن بمیان نمی آید، مانند بارنمودن حیوان یا قلبه نمودن زمین توسط آن (در چنین صورت) شریک حاضر میتواند به اندازه سهم خود از مال موصوف استفاده نماید، چنانچه یکی از شرکاء در غیاب شریک دیگر میتواند در نوبت خود از خادم و اجیر مشترک استحصال خدمت نماید.

ماده (۱۰۸۱)

السكنی فی الدار لا تختلف باختلاف المستعمل. بناء علیه إذا غاب أحد الشريكين فی الدار المشتركة مناصفة فسكن الآخر ستة أشهر وترك ستة أشهر فإنه يجوز له الانتفاع علی هذا الوجه. لكن إذا كانت عیاله كثيرة تصیر من قبیل المختلف باختلاف المستعمل وفي ذلك لا یوجد رضی الغائب دلالة.

سکونت در دار مشترکه از مواردی است که بسبب تفاوت استعمال اشخاص، تفاوتی در آن بمیان نمی آید، بنابر آن در حویلی ایکه بطور مناصفه مشترک بوده و یکی از شرکاء غایب باشد و شریک دیگر مدت شش ماه در آن سکونت نموده و ششماه دیگر آنرا تخلیه کند، اینگونه انتفاع و استفاده از حویلی مشترک برایش جواز دارد.

اما اگر افراد خانواده شریک موصوف زیاد بود، مال مشترک در ردیف مالی قرار میگیرد که بسبب اختلاف استعمال کنندگان تفاوت میکند که در اینصورت رضایت دلالتی غایب موجود نمیشد.

مادة (١٠٨٢)

لا يجوز للحاضر أن يسكن في حصة الغائب في الدار المشتركة إذا كانت الحصص مفرزة ومقسومة لكن إذا خيف خرابها من عدم السكنى فالحاكم يؤجر هذه الحصة المفرزة ويحفظ أجرها للغائب.

برای شریک حاضر جواز ندارد که در حصه مفرزه و مقسومه شریک غائب در حویلی مشترک سکونت بعمل آرد، اما در صورتیکه خوف خرابی حصه غائب بعلت عدم سکونت محتمل باشد، قاضی این حصه مفرزه را به اجاره میدهد و اجرت را برای غائب حفظ می نماید.

مادة (١٠٨٣)

المهياة إنما تعتبر وتجري بعد الخصومة. فإذا سكن أحد الشريكين في جميع الدار المشتركة مدة مستقلاً ولم يدفع أجرة حصة الآخر فلا يسوغ لشریکه أن يقول له إما أن تدفع لي أجرة حصتي عن المدة وإما أن أسكن أنا بقدر ماسكنت، وإنما له القسمة إذا كانت الدار قابلة للقسمة إن أراد أو تعتبر المهياة من بعد ذلك إن أراد. لكن إذا غاب أحد الشريكين فسكن الحاضر في الدار المشتركة مدة كما مرّ بيانه آنفاً ثم حضر الغائب يجوز له أن يسكن فيها بقدر تلك المدة.

مهايات يا تقيم نوبتي منافع بعد از وقوع خصومت بين شركاء دارد. بنابراین اگر یکنفر شریک، یک مدتی مستقلاً در تمام حویلی مشترکه سکونت اختیار نموده و کرایه حصه شریک دیگر را پرداخت، شریک دیگر حق ندارد که برای شریک سکونت کننده بگوید که کرایه حصه مرا از بابت

مدتی که در حویلی بود و باش داشتی برایم بپرداز و یا اینکه باندازه مدت سکونت تو من در حویلی بود و باش مینمایم. اما بعد از همین خصومت شریک مذکور می تواند اگر بخواهد حویلی مشترک را در حالیکه قابل قسمت باشد تقسیم نماید و یا مهایه را بعد از این تاریخ مراعات کند.

لکن در صورتیکه یکی از شریکین غایب بوده و شریک حاضر مدتی در حویلی مشترک سکونت نمود و سپس شریک غائب حاضر گردید، او میتواند باندازه مدت بود و باش شریک حاضر در آن خانه سکونت نماید.

ماده (۱۰۸۴)

أحد الشريكين الحاضر إذا آجر الدار المشتركة فأخذ من أجرهما حصته وحفظ حصة الغائب جاز وحين حضور الغائب يأخذ حصته منه.

هرگاه شریک حاضر حویلی مشترکه را اجاره داده، حصه خود را از کرایه حویلی اخذ نموده و حصه غائب را نگهداری نماید، این امر جایز است، وقتیکه غائب حاضر شد حصه خود را از وی بگیرد.

ماده (۱۰۸۵)

يجوز لأحد الشريكين في الأرض المشتركة أن يزرع كامل الأرض عند غيبة الشريك الآخر إذا علم أن الزراعة تنفعها ولا توجب نقصانها وعند حضور الغائب يزرع تلك الأرض بقدر تلك المدة التي زرعها الآخر. وإذا علم أن ترك زراعة الأرض نافع لها ومؤد

إلى قوتها، وزراعتها توجب نقصانها فحينئذ لا يوجد إذن الغائب دلالة في زراعتها. بناء عليه فالشريك الحاضر يزرع من تلك الأراضي مقدار حصته مثلاً إذا كانت مشتركة مناصفة يزرع نصفها وفي السنة الآتية إذا أراد الزراعة كذلك يزرع هذا النصف. وإلا فلا يسوغ له أن يزرع في سنة هذا الطرف وفي السنة الثانية الطرف الآخر. فلو زرع كامل الأراضي فيكون للغائب عند حضوره أن يضمه نقصان حصته من الأرض. و هذه التفصيلات السابقة على تقدير عدم مراجعة الحاضر الحاكم في ذلك. أما عند مراجعة الحاكم فعلى كل حال لأجل عدم ضياع العشر أو الخراج يأذن له الحاكم بزراعة كامل الأرض. وعلى هذا التقدير لا يسوغ للغائب عند حضوره دعوى نقصان الأرض.

برای یکی از شریکین جواز دارد که در غیاب شریک دیگر تمام زمین مشترک را زراعت نماید بشرطیکه بداند زراعت به زمین موصوف نافع بوده و به او کدام خساره وارد نمیکند. و وقتی که شخص غائب حاضر شد میتواند به اندازه همین مدت به زراعت زمین پردازد و در صورتیکه میدانست که ترک زراعت برای زمین نافع بوده و موجب تقویه آنست و زراعت موجب نقصان زمین می گردد، درینوقت اذن شریک در زراعت دلالته موجود شده نمیتواند، بناءً شریک حاضر تنها مقدار حصه خود را کشت کرده میتواند.

مثلاً: در صورتیکه زمین بطور مناصفه مشترک بود؛ شریک حاضر نصف زمین را زراعت نموده میتواند در سال آینده نیز اگر اراده زراعت را نماید،

میتواند همان نصف اول راء زراعت نماید. البته برای شریک مذکور جایز نیست که یک سال یک جانب زمین را و سال بعد طرف دیگر زمین را زراعت کند. و اگر تمام زمین را زراعت نمود، هنگام حضور شریک غایب ضامن نقصان زمین حصه وی میگردد. و این تفصیلات در صورتیست که شریک حاضر در مورد استفاده از زمین به قاضی مراجعه نکند. اما در صورتی که به قاضی مراجعه نموده باشد چون قاضی نسبت عدم ضایع عشر و مالیه زمین، به زرع تمام زمین اجازه میدهد بنابراین دلیل برای شریک غائب جواز ندارد که بعد از حضور ادعای جبران خساره نماید.

ماده (۱۰۸۶)

إذا غاب أحد الشريكين في البستان المشترك يكون الآخر قائماً على ذلك البستان وعند إدراك الثمرة يأخذ حصته منها وله أيضاً بيع حصه الغائب وحفظ ثمنها. لكن يكون الغائب عند حضوره مخيراً إن شاء اجاز البيع و أخذ الثمن المحفوظ وإن شاء لم يجر وضمنه حصته.

هرگاه یکی از شرکای باغ مشترک غائب گردد، شریک حاضر سرپرست باغ موصوف بوده و میتواند محصول حصه خود را از ثمر باغ اخذ و حصه غائب را بفروش رسانیده و ثمن آنرا حفظ کند.

لکن شریک غائب هنگام حضور بین اینکه بیع انجام شده را قبول نموده و ثمن آنرا اخذ نماید یا اینکه بیع را قبول نکرده بلکه ضمان سهم خود را از نزد شریکش بدست آورد، مخیر است.

مادة (١٠٨٧)

حصة أحد الشريكين في حكم الوديعة في يد الآخر. فإذا أودع أحدهما المال المشترك بدون إذن فتلف، يكون ضامنا حصة شريكه. راجع المادة (٧٩٠)

حصة یکی از شریکین در نزد شریک دیگر حکم ودیعت را دارد. بناءً اگر یکی از شرکاء مال مشترک را بدون اجازه دیگرش به ودیعت داد و مال موصوف تلف گردید، ضامن حصة شریک خود می گردد. و (بماده ٧٩٠) مراجعه شود.

مادة (١٠٨٨)

أحد الشريكين إن شاء باع حصته من شريكه وإن شاء باعها من أجنبي بدون إذن شريكه. راجع المادة (٢١٥) لكن في صورخلط الأموال واختلاطها التي بينها في الفصل الأول لایسوغ لأحد الشريكين في الأموال المخلوطة أو المختلطة أن يبيع حصته لآخر بدون إذن شريكه.

هریک از شرکاء میتواند حصة خود را به شخص اجنبی بدون اذن شریک خود بفروشد. (بماده ٢١٥ رجوع شود).

اما در اموال مخلوط و مختلطی که تفصیل آن در فصل اول گذشت، شریک نمیتواند حصة خود را بدون اجازه شریکش به دیگری بفروش برساند.

مادة (١٠٨٩)

بعض الورثة إذا بذر الحبوب المشتركة بإذن الكبار أو وصي الصغار في الأراضي المورثة تصير جملة الحاصلات مشتركة بينهم ولكن لو بذر أحدهم حبوب نفسه فالحاصلات له خاصة لكن يكون ضامناً لبقية الورثة حصة نقصان الأرض بزراعته راجع المادة (٩٠٧)

هرگاه بعضی ورثه دانه مشترک گندم و غیره را به اجازه کبار ورثه و وصی صغار در اراضی موروثی بذر نمایند تمام محصول زمین بین شان مشترک میشود. اما اگر کسی دانه بذری خود را کشت نمود، درین صورت حاصلات بزراع اختصاص دارد. اما برای باقی ورثه از بابت نقصانیکه بسبب کشت در زمین پدیدار گردیده است. ضامن میگردد. (بماده ٩٠٧ رجوع شود).

مادة (١٠٩٠)

إذا أخذ أحد الورثة مبلغاً من الدراهم من التركة قبل القسمة. بدون إذن الآخرين وعمل فيه وخسر، تكون الخسارة عائدة إليه. كما أنه إذا ربح لايسوغ لبقية الورثة طلب حصة منه.

هرگاه یکی از ورثه بدون اجازه وارث دیگر مبلغی از دراهم را از متروکه قبل از قسمت اخذ نموده آنرا بکار اندازد و خساره نماید، خساره آن بخودش عاید است چنانکه اگر مفادی بدست آورد باقی ورثه حق مطالبه سهمی را از بابت ربح حاصله بر وی ندارند.

فصل سوم

در بیان دیون مشترکه

ماده (۱۰۹۱)

إذا كان لاثنين أو أكثر في ذمة واحد دين ناشيء من سبب واحد فهو دين مشترك شركة ملك بينهم، وإذا لم يكن سببه متحداً فليس بدين مشترك كما يظهر و يتضح في المواد الآتية.

هرگاه دو نفر یا زیاده از آن بر ذمه شخصی دین داشته باشند که ناشی از سبب واحد باشد، این دین بنابر شرکت ملک میان آنها، دین مشترک نامیده میشود و اگر سبب دین یکی نباشد، دین مشترک گفته نمیشود چنانچه در مواد آتی توضیح و بیان میشود.

ماده (۱۰۹۲)

كما أن أعيان المتوفي المتروكة مشتركة بين الورثة على حسب حصصهم كذلك يكون الدين الذي له في ذمة شخص مشتركاً بينهم على حسب حصصهم.

چنانکه اعیان متروکه متوفی بین ورثه به اندازه حصص شان مشترک است، همچنان دین متوفی که بر ذمه شخصی قرار دارد به اندازه حصص معینه در میان شان مشترک میباشد.

مادة (١٠٩٣)

من أتلف مالاً مشتركاً لأناس، فمبلغ الضمان يكون مشتركاً بين أصحاب المال.

کسیکه مال مشترک مردم را تلف نماید، پول ناشی از ضمان متلوف، در بین اصحاب این مال مشترک میباشد.

مادة (١٠٩٤)

إذا أقرض شخصان مبلغاً مشتركاً بينهما لآخر، صار الدين الذي في ذمة المستقرض مشتركاً بينهما.

وَأما إذا أقرض اثنان إلى آخر دراهم على طريق الانفراد كل على حدة، فلا يكون الدين الذي في ذمة المستقرض مشتركاً بين الاثنين بل كل واحد دائن على حدة.

اگر دو نفر مبلغی را که بین شان مشترک است برای دیگری قرض بدهند، دین لازم در ذمه مستقرض میان هر دو مشترک است. و اما اگر هریک بطور علیحده و به طریق انفرادی مبلغی را به دیگری قرض دهد، دین لازم در ذمه مستقرض درینصورت مشترک نبوده بلکه هر واحد داین جداگانه شناخته میشود.

مادة (١٠٩٥)

إذا بيع مال مشترك بصفقة واحدة ولم يذكر حين البيع حصة كل واحد من الشركاء فالدين الذي في ذمة المشتري من ذلك دين

مشارك. ولو ذكر حين البيع مقدار حصة كل واحد من الشركاء
أوتعين نوعها كأن يقال مثلاً حصة أحدهما كذا خالصة وحصة
الآخر كذا مغشوشة مع تفريق الحصص وتمييزها، صار كل واحد
دائناً على حدة ولا يكون ثمن المبيع مشتركاً بين البائعين. كذلك لو
باع أحدهما حصة شائعة إلى رجل وباع الآخر حصته إلى هذا
الرجل فكل واحد منهما دائن ولا اشتراك في ثمن الجميع.

هرگاه مال مشترک، بعقد واحد فروخته شود و حصه هر واحد از شرکاء در
حين عقد بيع ذکر نشود، دینی که بر ذمه مشتری لازم گردیده است، دین
مشترک میباشد و اگر در وقت عقد بيع حصه هر واحد از شرکاء جداگانه
ذکر شد یا نوع آن تعیین گردید مانند اینکه گفته شود حصه یکی از شرکاء
اینقدر و حصه دیگر آنقدر درهم است یا حصه یکی از شرکاء پول جيد و
خالص و از دیگری پول مغشوش و ناسره است در حالیکه حصص هر کدام
بطور جداگانه و ازهم متمایز باشد، درین صورت هریک، دائن علحده بوده
و ثمن مبيع بین آنها مشترک نمیشد. همچنان اگر یک شریک حصه مشاعی
خود را به یک نفر فروخت و شریک دیگر نیز حصه خود را به همین نفر
بفروش رسانید، هر کدام شرکاء داین جداگانه بوده در ثمن تمام مال
فروخته شده اشتراکی وجود ندارد.

مادة (١٠٩٦)

إذا باع اثنان مالهما بصفقة واحدة إلى رجل مثلاً لواحد حصان
ولآخر فرس فباعهما معا بكذا قروشاً، يكون المبلغ المذكور ديناً

واحداً مشترکاً بین البائعین. وإن سَمی کل واحد منهما ثَمناً معلوماً صار کل واحد منهما دائناً علی حدة، و لا یكون ثمن الحيوانین دیناً مشتركاً. كذلك لو باع اثنان مالهما لآخر کل علی حدة فأثنان المبیع لا یكون دیناً مشتركاً بل کل منهما دائن مستقل.

اگر دو نفر به عقد واحد مال خود را برای شخصی بفروش رسانید مثلاً: یکی اسب خوب داشت و دیگری اسب عادی و به مقداری از فروش^۱ آنها را یکجا فروختند. مبلغ مذکور دین واحد است و بین هر دو بایع مشترک میباشد. و اگر هر واحد از بايعان در حین عقد ثمن معلومی را مسمی نمود درین صورت هر کدام شان دائن جداگانه بوده، ثمن دو حیوان مبیعه دین مشترک محسوب نمیشود.

همچنان در صورتیکه دو نفر مال های خود را طور جداگانه بفروش رسانیدند بهای مال های فروخته شده دین مشترک نبوده بلکه هر کدام از بايعین داین مستقل شناخته میشود.

ماده (۱۰۹۷)

إذا أَدَى اثنان دین رجل بسبب كفالتهمَا فإن أَدیاه من مال مشترك بينهما فالمطلوب من المكفول دین مشترك.

هرگاه دو نفر کفالة دین لازم بر ذمت شخصی را از مال مشترک خویش به دائن بپردازند، طلبی که بر ذمه مدیون قرار دارد، دین مشترک شناخته میشود.

^۱ طوریکه قبلاً هم گذشت، قرش عبارت از صدم حصه پول ترکیه (لیره) است.

مادة (١٠٩٨)

رجل أمر اثنين بتأدية دينه كذا قروشاً فأدياه، فإن كان من مال مشترك بينهما فهما يطلبان من الأمر يكون ديناً مشتركاً. وإن كان ما أدياه ليس بمشترك ولكن دفعا ذلك معاً فمجرد هذا الدفع لا يكون مطلوبهما منه ديناً مشتركاً.

شخصی دو نفر را به تأدیه دین خود که یک اندازه قروش^۱ بود امر نمود، اگر این دو نفر دین را از مال مشترک ادا کرده باشند، پولی را که از امر به اداء دینش مطالبه می نمایند دین مشترک هر دو میباشد و اگر ادای دین امر موصوف از مال مشترک نبوده بلکه فقط بطور یکجای و یکدفعه هریک از مال علیحده خود مقدار آنرا پرداخته باشد، تنها بدلیل پرداخت یکدفعه، پول مورد مطالبه آنها از امر موصوف دین مشترک شمرده نمیشود.

مادة (١٠٩٩)

إذا كان الدين غير مشترك، فكل واحد من الدائنين يستوفي دينه من المديون على حدة وما يقبضه كل واحد، يحسب من دين نفسه ليس للدائن الآخر أن يأخذ منه حصة.

در صورتیکه دین مشترک نباشد، هریک از دائنان دین خود را از مديون بطور جداگانه استیفاء مینماید و آنچه را که هریک قبض نماید، از دین خودش بحساب می آید و داین دیگری نمیتواند دین خود را از این حصة اخذ شده بگیرد.

^۱ قرش یا غرش، صدم حصة پول ترکیه و مصر است.

مادة (١١٠٠)

إذا كان الدين مشتركاً فكل واحد من الدائنين له طلب حصته من المديون. وفي غيبة أحد الدائنين عند مراجعة الدائن الآخر الحاكم و طلب حصته من المديون، يأمر الحاكم ذلك المديون بأداء حصته.

در دین مشترک هریک از داینین حصه خود را از مديون مطالبه کرده می تواند، و در غیاب یکی از داینین در حالیکه داین دیگر نزد قاضی مراجعه نموده و تقاضای پرداخت سهم خود را از مديون نماید، قاضی یا حاکم مديون موصوف را حکم میکند به پرداخت حصه دین مربوط به وی.

مادة (١١٠١)

مايقبضه كل واحد من الدائنين من الدين المشترك يكون مشتركاً بينهما وللشريك الآخر أخذ حصته منه ولايسوغ للقابض أن يختص به وحده.

آنچه که یکی از داینین از دین مشترک بدست می آورد، در میان تمام آنها مشترک میباشد که بدین ترتیب شریک دیگر میتواند سهم خود را ازین مال بدست آمده برای یکی از شرکاء اخذ نماید. و برای شریکی که مقداری از دین مشترک را به تنهای بدست آورده است، جایز نیست که آنرا مختص بخود بسازد.

مادة (١١٠٢)

إذا قبض أحد الدائنين من الدين المشترك حصته واستهلكها فلشريكه أن يضمه حصته منها. مثلاً مبلغ ألف قرش دين مشترك بين اثنين مناصفة فقبض أحدهما من المديون خمسمائة واستهلكها فللدائن الآخر أن يضمه مائتين وخمسين، وخمسمائة تبقى بين الاثنين مشتركة.

اگر یکی از داینین حصه خود را از دین مشترک قبض نمود و آنرا بمصرف رسانید، شریک دیگر ضمان حصه خود را از همان حصه قبض شده گرفته میتواند.

مثلاً: هزار قرش (صدم حصه پول ترکیه) بین دو نفر طور مناصفه دین مشترک بود. پس در صورتیکه یکی از آنها مبلغ پنجمصد قرش را از مجموع دین مشترک قبض نموده و آنرا استهلاک نمود، شریک وی حق دارد که ضمان مبلغ دوصد و پنجاه قرش قبض شده از طرف شریکش را از وی اخذ نماید که بدین ترتیب مبلغ پنجمصد قرش باقیمانده در میان هردو دین مشترک میباشد.

مادة (١١٠٣)

أحد الشريكين في الدين المشترك إذا اشترى بحصته متاعاً من المديون ولم يقبض منه شيئاً فلا يكون الدائن الآخر شريكاً في ذلك المتاع لكن له أن يضمه حصته من ثمن ذلك المتاع. وإن اتفقا على كون المتاع مشتركاً بينهما، كان كذلك.

اگر یکی از شرکا مالی را در بدل حصه خود در دین مشترک از مدیون خریداری نمود و از اصل دین چیزی قبض نکرد، داین دیگر در مال خریداری شده شریک شده نمیتواند. لکن میتواند ضمان حصه خود را از بهای همان مال خریداری شده بگیرد. واگر هردو نفر مذکور به مشترک بودن متاع خریده شده متفق شوند، مال مذکور بین هردو مشترک میگردد.

ماده (۱۱۰۴)

إذا صالح أحد الشريكين في الدين المشترك المديون على حقه منه على أثواب بز وقبضها فهو مخير إن شاء أعطى شريكه مقدار ما أصاب حصته من الأثواب وإن شاء أعطاه مقدار حصته من الحق الذي تركه.

اگر یکی از شرکاء در دین مشترک با مدیون در بدل حق خود به جامه های کتانی مصالحه نماید، شریک مذکور مخیر است اگر خواسته باشد برای شریک خود به اندازه حصه او از جامه های گرفته شده بدهد و یا اینکه مقدار سهم او را از حق باقیمانده می پردازد.

ماده (۱۱۰۵)

أحد الدائنين إذا قبض كامل الدين المشترك أو بعضه أو اشترى بحصته منه مالا أو صالح المديون على مال بقدر حصته فالدائن الآخر مخير في جميع الصور إن شاء أجاز معاملة شريكه وأخذ حصته منه كما سبق آنفاً وإن شاء لم يجز ويطلب حصته من

المديون. وإن هلك الدين عند المديون، يرجع الدائن على القابض وعدم إجازته قبل لا يكون مانعاً من الرجوع.

هرگاه یکی از دائنین، دین مشترکه را کاملاً یا بعضاً قبض کند یا باندازه حصه اش مالی را از مدیون خریداری نماید و یا با مدیون به اندازه حصه خود در بدل مالی مصالحه کند، در تمام صورتهای فوق طوریکه گذشت شریک دیگر مختار است که معامله شریک خود را اجازه داده (قبول نموده) و حصه خویش را از آن اخذ بدارد. و یا اگر خواسته باشد میتواند معامله مذکور را اجازه ندهد و حصه خود را از مدیون مطالبه نماید و اگر دین نزد مدیون هلاک و ضایع گردید شریک مذکور بالای دائن که دین را قبض نموده رجوع کرده میتواند و عدم اجازه قبلی او معامله شریکش را مانع رجوع وی شده نمیتواند.

مادة (١١٠٦)

أحد الدائنين إذا قبض حصته من الدين المشترك من المديون وتلفت في يده بدون تعد منه، لا يضمن حصة الشريك الآخر من هذا المقبوض. لكن يكون قد استوفى حصة نفسه والدين الباقي عند المديون يكون عائداً إلى شريكه.

هرگاه یکی از داینین حصه خود را از دین مشترک از نزد مدیون اخذ نموده و در دست او بدون تقصیر تلف و ضایع شود، از دین مقبوضه خود حصه شریک را تاوان نمیدهد و چنین تلقی میشود که حصه خود را استیفاء نموده است و دینی که نزد مدیون باقیمانده است به شریک دوم تعلق میگیرد.

مادة (١١٠٧)

إذا استأجر أحد الشركاء المديون المشترك فلآخر أن يضمن شريكه مقدار ما أصاب حصته من الأجرة.

اگر یکی از شرکا مديون مشترک را اجیر گرفت، شریک دیگر میتواند به اندازه اجرتی که حصه اش میرسد از شریک خود ضمان و تاوان بگیرد.

مادة (١١٠٨)

أحد الشريكين الدائنين إذا أخذ من المديون رهناً في مقابلة حصته وتلف الرهن في يده فلشريكه أن يضمه مقدار ما أصاب حصته. مثلاً: مقدار الدين المشترك. مناصفة ألف فأخذ أحد الدائنين رهناً لأجل حصته التي هي خمسمائة وهلك في يده، فقد سقط نصف الدين فللدائن الآخر أن يضمه المائتين والخمسين العائدة ل حصته.

هرگاه یکی از شرکاء دین مشترک در مقابل حصه خود از مديون رهن گرفته و در نزد وی تلف شد، شریک دیگر میتواند باندازه حصه خود ضمان گیرد.

مثلاً مقدار دین مشترک (هزار) باشد یکی از دائنین در بدل (پنجصد) یعنی مناصفه آن چیزی را از مديون رهن گرفت و در نزد وی هلاک شد، نصف دین با هلاک رهن ساقط میشود. و داین دیگر میتواند مبلغ دوصدو پنجاه را که عاید بر حصه وی میباشد، از شریکش تاوان بگرد.

مادة (١١٠٩)

إذا أحد الدائنين أخذ كفيلاً من المديون بحصته من الدين المشترك أو أحاله بها على آخر فللدائن الآخر أن يشاركه في المبلغ الذي يأخذه من الكفيل أو المحال عليه.

هرگاه یکی از داینین در برابر حصه ای که از دین مشترک دارد از مديون کفیل گرفت یا مديون او را جهت استفاء دینش به کسی حواله داد، داین دیگر میتواند در مبلغی که شریک اول از کفیل یا محال علیه میگیرد، شریک شود.

مادة (١١١٠)

إذا وهب أحد الدائنين المديون حصته من الدين المشترك أو أبرأ ذمته منها فهبته أو إبرأؤه صحيح ولا يكون ضامناً حصّة شريكه من هذا الخصوص.

هرگاه یکی از داینین حصه خود را از دین مشترک برای مديون بخشش یا ابراء نماید، این بخشش یا ابراء صحیح بوده و ازین ناحیه بخصوص ضامن حصه شریکش نمیشود.

مادة (١١١١)

إذا أتلف أحد الدائنين في الدين المشترك مال المديون وتقاصا بحصته ضماناً فلشريكه أخذ حصته منه. لكن إذا كان عند أحد الدائنين للمديون دين خاص سابق على الدين المشترك ثم حصلت المقاصة بحصة من الدين المشترك فليس لشريكه أن يضمّنه حصته.

هرگاه یکی از دائنین در دین مشترک مال مدیون را تلف نماید و مدیون حصه داین مذکور را طور مقاصات مجرا بگیرد، شریک دوم حصه خود را از او ضمان گرفته میتواند. اما در صورتیکه مدیون بالای یکی از دائنین قبل از دین مشترک دین خاص داشته باشد بعداً حصه شریک اول از دین مشترک مجرا داده شود، درینصورت شریک دوم تاوان حصه خود را از شریک اول گرفته نمیتواند.

ماده (۱۱۱۲)

لیس لأحد الدائنین أن يؤجل الدين المشترك بلا إذن الآخر.
یکی از شرکاء بدون اجازه شریک دیگر دین مشترک را مؤجل ساخته نمیتواند.

ماده (۱۱۱۳)

إذا باع واحد مالا إلى اثنين، يطالب كل واحد بحصته على حدة
ومالم يكن أحد المشتريين كفيلاً للآخر، لا يطالب بدينه.

هرگاه یکنفر مالی را بالای دو نفر بفروش برساند، بایع موصوف میتواند از هر کدام به اندازه حصه اش، مطالبه پرداخت ثمن نماید.

وتا آنگاه که یکی از دو خریدار کفیل دیگری نباشد، بایع نمیتواند پرداخت ثمن لازم بالای یکی را از دیگری مطالبه نماید.

باب دوم

در بیان قسمت

مشمول بر دو فصل است

فصل اول

در تعریف قسمت و اقسام آن

مادة (١١١٤)

القسمة هي تعيين الحصة الشائعة يعني إفراز الحصص بعضها من بعض بمقياس ما كالذرع والوزن والكيل.

قسمت عبارت از تعیین حصص شایعه یا سهام نامعلوم است یعنی تجزیه بعضی حصه های شایعه است از بعضی آن ذریعه یکی از مقیاس های تقسیم مانند متر، وزن و پیمانه.

مادة (١١١٥)

القسمة تكون على وجهين: إما جمع الحصص الشائعة في كل فرد من أفراد الأعيان المشتركة في أقسامها مثل قسمة ثلاثين شاة مشتركة بين ثلاثة، عشر، عشر ويقال لها قسمة الجمع وإما تعيين

الحصص الشائعة في العين الواحدة المشتركة في أقسامها مثل قسمة عرصة بين اثنين و يقال لها قسمة تفريق و قسمة فرد.

قسمت دو نوع است: (قسمت جمع و قسمت تفريق).

نوع اول آن عبارت از یکجا نمودن حصص و سهام شایع در هر فردی از افراد اعیان مشترکه است در اعدادی از آن نوع، مانند تقسیم نمودن سی گوسفند مشترک بین سه نفر از روی فی نفر ده گوسفند، که اینگونه تقسیم را (قسمة الجمع) نیز میگویند.

نوع دیگر تقسیم عبارت از تعیین نمودن سهام نامعلوم در جنس واحد مشترکه است در اجزای آن مانند تقسیم نمودن یک میدان میان دو نفر، که قسمت تفريق و قسمت فرد نیز نامیده میشود.

مادة (١١١٦)

القسمة من جهة إفراز ومن جهة مبادلة. مثلاً إذا كان كيل حنطة مشتركاً بين اثنين مناصفة فكل حبة منه لكل واحد منهما نصفها فقسمتها قسمين من قبيل قسمة الجمع وبإعطاء القسم الواحد إلى واحد والثاني إلى الآخر يكون كل واحد منهما أفرز نصف حصته وبادل بالنصف الآخر شريكه بنصف حصته. كذلك عرصة مشتركة مناصفة بين اثنين حالة كون كل جزء منها لكل واحد نصفه فقسمتها قسمين بين اثنين قسمة تفريق و بإعطاء كل واحد

منهما قسماً یکون کل واحد أفرز نصف حصته وبادل شریکه
بالنصف الآخر بنصف حصته.

قسمت از یک جهت افراز^۱ و از جهت دیگر مبادله می‌باشد. مثلاً: هرگاه یک پیمانه گندم در میان دو نفر طور مناصفه مشترک باشد، پس هر کدام از شرکاء در هر دانه گندم بطور مناصفه شریک می‌باشند. پس تقسیم گندم مذکور به دو حصه از قبیل قسمت جمع محسوب می‌شود و با اعطای یک حصه برای یک شریک و حصه دوم به شریک دیگر در واقع هریک نصف سهم خود را بدست آورده و نصف دیگر آنرا در بدل نصف سهم شریکش مبادله نموده است.

همچنین در صورتیکه ساحه زمین بین دو نفر مشترک باشد در حالیکه هریک در هر جزء آن طور مناصفه شریک می‌باشد. در صورتیکه بین آنها به دو قسمت تقسیم شود، این تقسیم قسمت تفریق نامیده می‌شود که در واقع هریکی از شرکاء با گرفتن یک حصه ساحه مذکور، نصف حصه خود را افراز نموده و نصف دیگر را با نصف شریک خود مبادله کرده است.

ماده (۱۱۱۷)

جهة الإفراز في المثليات راجحة. بناء عليه كل واحد من
الشريكين في المثليات له أخذ حصته في غيبة الآخر بدون إذنه
لكن لا تتم القسمة ما لم تسلم حصه الغائب إليه. ولو تلفت حصه

^۱ افراز بمعنای جدا نمودن یک مقدار یا یک بخش شیء است از مقدار یا بخش دیگر آن.

الغائب قبل التسليم تكون الحصة التي قبضها شريكه مشتركة بينهما.

جنبه افراز در اموال مثلی راجح و غالب میباشد. بنابر آن هر واحد از شرکاء در مثلیات به غیاب شریک دیگر حصه خود را بدون اذن او تسلیم شده میتواند. اما تا وقتی که حصه غائب تسلیم داده نشود، قسمت مذکور تمام و کامل نمیشود. و اگر حصه غائب قبل از تسلیم نمودن آن به وی ضایع و هلاک شود، حصه ای را که شریک اول قبض نموده است بین هردو نفر مشترک میباشد.

مادة (۱۱۱۸)

جهة المبادلة في القيميات راجحة وتجوز المبادلة بالتراضي أو بحكم القاضي. فالأعيان المشتركة من غير المثليات لا يجوز لأحد الشريكين أخذ حصته منها في غيبة الآخر بدون إذنه.

در اموال قیمی جهت مبادلہ غالب و راجح است کہ این مبادلہ یا بہ رضای جانبین و یا بحکم قاضی صورت میگیرد و بدین ترتیب در اعیان مشترک غیر مثلی، یکی از شرکاء در غیاب شریک خود بدون اجازہ او، حصہ خود را گرفته نمیتواند.

مادة (۱۱۱۹)

المكيلات والموزونات والعدديات المتقاربة كالجوز والبيض كلّها مثليات لكن الأواني المختلفة باختلاف الصنعة والموزونات

المتفاوتة قيمية، وكذلك الحنطة المختلطة بالشعير وكل جنس مثلي خلط بخلاف جنسه في صورة لا يقبل التفريق والتمييز قيمى و الذرعايات أيضاً قيمية لكن الجنس الواحد من الجوخ والبطين من أعمال الفابريقات التي تباع على أن ذراعها بكذا قرشاً ولا يوجد التفاوت في أفرادها مثلي. والحيوانات، والعدديات المتفاوتة التي يوجد بين أفرادها تفاوت بالقيمة مثل البطيخ الأخضر والأصفر قيمية وكتب الخط قيمية وكتب الطبع مثلية حيث كانت متماثلة.

مكيلات و موزونات و عددديات باهم نزديك مانند چارمغز و تخم تماماً مثليات ميباشد، ولى ظروف مختلف الصنعه و موزونات باهم متفاوت از قبيل اشياى قيمى بشمار مى آيند.

همچنان گندمى كه با جو خلط شده باشد و هر جنس مثلى ديگريكه با جنس مخالفش طورى خلط شده باشد كه تفريق و تميز را قبول نكند، قيمى گفته ميشود.

اشيائيكه به متر اندازه ميشوند نيز قيمى اند. ولى تكه هاى پشمى و استر لباس كه از جنس واحد و محصول فابريكات بوده و مترانه در بدل قيمت معين فروخته شود و در افراد آن تفاوتى موجود نباشد، در جمله اموال مثلى شناخته ميشود و حيوانات و عددديات با هم متفاوت كه بين افراد آن تفاوت قيمت موجود باشد مثل خربوزه سبز و زرد، قيمى اند و كتب قلمى كه بدست نوشته شده باشد قيمى و كتب طبع شده بنابر مماثلت ميان شان، مثلى محسوب ميشوند.

مادة (١١٢٠)

تنقسم كل من قسمة الجمع و قسمة التفريق إلى نوعين قسمة الرضا و قسمة القضاء.

هریکی از قسمت جمع و قسمت تفريق به قسمت رضاء و قسمت قضاء تقسيم ميشود.

مادة (١١٢١)

قسمة الرضا: القسمة التي تجري بين المتقاسمين في الملك المشترك بالتراضي أو برضى الكل عند القاضي.

قسمت رضاء آنست که در ملک مشترک بين متقاسمين به تراضی شان تقسيم شود يا همگی بحضور قاضی به رضایت خود مال مشترک را تقسيم نمايند.

مادة (١١٢٢)

قسمة القضاء تقسيم القاضي الملك المشتري جبراً وحكماً بطلب بعض المقسوم لهم.

قسمت قضاء عبارت است از تقسيم نمودن قاضی ملک مشترک میان چند نفر را جبراً و بنا بر تقاضای بعضی از آنانیکه مال موصوف برای شان تقسيم کرده ميشود.

فصل دوم

در بیان شرایط قسمت

ماده (۱۱۲۳)

كون المقسوم عيناً شرطاً فلا يصح تقسيم الدين المشترك قبل القبض. مثلاً إذا كان للمتوفي ديون في ذمة أشخاص متعددين و اقتسمها الورثة على أن ما في ذمة فلان من الدين لفلان الوارث وما في ذمة فلان منه لفلان الوارث لا يصح. وفي هذه الصورة مهما حصله أحد الورثة يشاركه فيه الوارث الآخر. انظر الفصل الثالث من الباب الأول.

عين بودن مال مقسوم شرط صحت تقسیم است که به این ترتیب تقسیم دین قبل از قبض صحت ندارد.

مثلاً: هرگاه متوفی در ذمه یکتعداد اشخاص دیونی داشته باشد و دیون مذکور را ورثه تقسیم نمایند به این ترتیب که دیون ذمه فلان برای فلان وارث و دین ذمه فلان مدیون از فلان وارث باشد، صحیح نیست، بلکه درینصورت چیزی را که یکی از ورثه از جمله دیون مذکوره بدست می آورد، ورثه دیگر در آن چیز یا مقدار با وی شریک میباشند.

مادة (١١٢٤)

لاتصح القسمة إلا بإفراز الحصص وتمييزها مثلاً إذا قال أحد أصحاب الصبرة المشتركة من الحنطة للآخر: خذ أنت ذلك الطرف من الصبرة وهذا الطرف لي، لا يكون قسمة.

تقسيم مال مشترك بدون جدا ساختن و از هم متمایز نمودن سهم هریکی از شرکاء صحت ندارد.

مثلاً: یکی از شرکای یک خرمن گندم مشترکه به شریک دیگر بگوید: از آن طرف گندم حصه خود را بردار و این طرف از من است اینگونه تقسیم (اصطلاحاً) تقسیم نیست.

مادة (١١٢٥)

شرط المقسوم كونه ملك الشركاء حين القسمة. فإذا ظهر مستحق للمقسوم بعد القسمة، بطلت وكذا إذا ظهر مستحق لجزء شائع منه كنصفه وثلثه بطلت القسمة ويلزم تكرار قسمة، كذلك إذا ظهر مستحق لمجموع حصته بطلت القسمة. والباقي مشترك بين أصحاب الحصص.

و إن ظهر مستحق لمقدار معين من حصة أو لجزء شائع منها فصاحب الحصة مخير. إن شاء فسخ القسمة، وإن شاء لم يفسخ ورجع بمقدار نقصان حصته على صاحب الحصة الأخرى.

مثلاً: عرصه مائة وستون ذراعاً بعد أن قسمت بين اثنين مناصفة إذا ظهر مستحق لنصف حصته فصاحب الحصة إن شاء فسخ القسمة وإن شاء رجع ربع حصته على شريكه ، يعني يأخذ من حصته محل عشرين ذراعاً. ولو ظهر مستحق لمقدار معين من كلتا الحصتين فإن كان على التساوي، لا تفسخ القسمة وإن كان في حصته أكثر من الأخرى فالمعتبر إنما هو مقدار الزيادة ويكون كأنما ظهر مستحق لمقدار معين في حصة واحدة. ومن أصاب حصته أكثرية الاستحقاق، يكون مخيراً كما مر، إن شاء فسخ القسمة وإن شاء رجع على شريكه بمقدار النقصان.

شرط صحت تقسیم این است که مال مقسوم در حین تقسیم ملکیت شرکاء باشد. پس هرگاه بعد از تقسیم شخص دیگری مستحق مال تقسیم شده شناخته شد، تقسیم باطل میشود. همچنان اگر برای کدام جزء شایع مال مقسوم، مانند نصف و ثلث آن، مستحق پیدا شد، تقسیم انجام شده باطل و تکرار تقسیم لازم میشود. بهمین ترتیب اگر مستحق برای مجموع حصه داده شده در تقسیم برای یکی از شرکاء پیدا شد، باز هم تقسیم انجام شده باطل گردیده و چیز باقیمانده بین اصحاب حصص، مشترک است.

و اگر برای یک مقدار معین یا یک جز شائع حصه یکی از شرکاء مستحق ظاهر شد، صاحب چنین حصه مخیر است که قسمت را فسخ کند و یا بمقدار نقصان عاید بر صاحب حصص دیگر رجوع بعمل آرد.

بطور مثال: میدانی احاطه شده که مساحه آن (۱۶۰) گز میشود، بعد از تقسیم ساحه مذکور بین دو نفر، برای نصف حصه یکی ازین دونفر شرکاء مستحق دیگری ظاهر شده و نصف حصه وی را به استحقاق برد، صاحب حصه مذکور اگر خواسته باشد میتواند که تقسیم انجام شده را فسخ نماید و اگر خواسته باشد، به شریک خود رجوع نموده و ربع حصه خود را (جهت تحقق مناصفه در تقسیم) از وی اخذ مینماید، یعنی در مسئله مورد بحث از سهم شریکش مساحت بیست متر را بدست می آورد (که بدین ترتیب حصه هریک از کل زمین مساحت شصت متر میشود. و اگر مقدار معین از هردو حصه به استحقاق برده شد، هرگاه بطور مساوی بود، قسمت فسخ نمیشود و اگر مقدار به استحقاق برده شده حصه یکی از دیگری زیاده تر باشد، مقدار زیاد مدار اعتبار است. مانند اینکه استحقاق مقدار معین در حصه یکنفر ظاهر شده باشد، کسیکه حصه اش بیشتر با استحقاق برده شده، طوریکه بیان گردید مخیر است، اگر بخواهد قسمت را فسخ میکند و یا بمقدار نقصان بر شریک خود رجوع بعمل می آرد.

ماده (۱۱۲۶)

قسمة الفضولي موقوفة على الإجازة قولاً أو فعلاً. مثلاً إذا قسم واحد المال المشترك بنفسه لا تكون القسمة جائزة. لكن أصحابه إن أجازوا قولاً بأن قالوا أحسنت أو تصرفوا بالخصص المفروزة تصرف الملاك يعني بوجه من لوازم التملك كبيع وإيجار فالقسمة صحيحة نافذة.

تقسیم فضولی^۱ موقوف به اجازه قولی یا فعلی شرکاء است.

بطور مثال: هرگاه یکنفر مال مشترک دیگران را خود بخود تقسیم نماید قسمت مذکور جایز نیست. اما اگر مالکان حصص اجازه قولی داده و گفتند که خوب کردی یا هریکی از شرکاء در سهام جدا کرده شده برایشان، چنان تصرف نمایند که از لوازم و مقتضیات تملک (مالک شدن چیزی) باشد مانند فروختن حصه جدا شده برایش یا اجازه دادن آن، (درین صورت) تقسیم مذکور درست بوده و نافذ میباشد.

ماده (۱۱۲۷)

كون القسمة عادلة يعني تعديل الحصص بحسب الاستحقاق وعدم نقصانها فاحشا لازم. فدعوى الغبن الفاحش في القسمة تسمع. لكن بعد إقرار المقسوم لهم باستفاء الحق إذا ادعوا الغبن لاتسمع دعواهم.

عادلانه بودن تقسیم و متناسب بودن حصه هریکی از سهامداران با اندازه استحقاقش وعدم نقصان زیاد در سهم یکی از شرکاء (شرعاً) لازم و حتمی است. بناءً دعوی غبن فاحش یا نقصان زیاد در تقسیم قابل سمع است و بعد از اقرار شرکاء به پوره گرفتن حصص شان دعوی غبن از طرف آنها، شنیده نمیشود.

ماده (۱۱۲۸)

يشترط في قسمة التراضي رضی كل واحد من المتقاسمين. بناء عليه إذا غاب أحدهم لاتصح قسمة التراضي. وإذا كان في

^۱ فضولی : کسیکه بی جهت در کار دیگران مداخله کند.

جملتهم صغير فوليه أو وصيه قائم مقامه وإن لم يكن للصغير ولي ولا وصي، كان موقوفاً على أمر الحاكم فينصب وصي من طرف الحاكم وتصير القسمة بمعرفة.

در تقسیمی که به اساس رضایت شرکاء صورت می‌گیرد، رضایت هریکی از طرف های تقسیم شرط صحت آن است، بنابر آن اگر یکی از شرکاء غائب باشد تقسیم رضائی صحیح نمیشود و هرگاه در جمله شرکاء صغير موجود باشد ولی یا وصی او قائم مقام صغير قرار می‌گیرد. و اگر سرپرست یا وصی برای او نبود، درین صورت تقسیم مورد نظر به امر قاضی موقوف می‌گردد که بدین ترتیب وصی برای وی از طرف قاضی تعیین گردیده و تقسیم تحت نظر وی صورت می‌گیرد.

مادة (۱۱۲۹)

الطلب في قسمة القضاء شرط فلا تصح القسمة جبراً من الحاكم إلا بطلب أحد أصحاب الحصص.

در تقسیم قضائی مطالبه قسمت شرط است پس درست نیست که بدون مطالبه یکی از صاحبان حصص، قاضی مال مورد نظر را جبراً تقسیم نماید.

مادة (۱۱۳۰)

إذا طلب أحد أصحاب الحصص القسمة وامتنع الآخر فعلى ما سيبيّن في الفصل الثالث والرابع إن كان المال المشترك قابلاً للقسمة، يقسم الحاكم جبراً وإلا فلا يقسم.

هرگاه یکی از شرکاء مطالبه قسمت را نمود و دیگری امتناع ورزید (پس بنا بر آنچه در فصل سوم و چهارم بیان خواهیم نمود) اگر مال مشترک قابل قسمت باشد، قاضی جبراً آنرا تقسیم مینماید و اگر قابل قسمت نباشد تقسیم نمیکند.

ماده (۱۱۳۱)

قابل القسمة هو المال المشترك الصالح للتقسيم بحيث لا تفوت المنفعة المقصودة من ذلك المال بالقسمة.

قابل قسمت آن مال مشترکی است که صلاحیت تقسیم شدن را داشته باشد و به سبب تقسیم منافع مقصوده در آن مال از بین نرود.

فصل سوم

در بیان قسمت جمع

ماده (۱۱۳۲)

تجري قسمة القضاء في الأعيان المشتركة المتحدة الجنس يعني أن الحاكم بطلب أحد الشركاء يقسم سواء كان ذلك من المثليات أو القيميات.

تقسیم قضائی در اعیان مشترکه متحد الجنس جاری میشود. یعنی قاضی به اساس مطالبه یکی از شرکاء مال مورد نظر را تقسیم مینماید اعم از اینکه از نوع اموال مثلی باشد یا قیمی.

ماده (۱۱۳۳)

لعدم الفرق والتفاوت بين أفراد المثليات المتحدة الجنس فقسمتها مع كونها غير مضرّة بأحد الشركاء يكون كل واحد قد استوفى حقه وحصل على تمامية ملكه بها. كما لو كان مقدار حنطة مشتركاً بين اثنين ففي قسمة ذلك بينهما على حسب الحِصص واستيفاء كل ما أصاب حصته من الحنطة يكون مالكا لها مستقلاً. ومن هذا القبيل سبيكة ذهب كذا درهماً أو سبيكة فضة كذا أوقية أو قطعة نحاس أو حديد كذا وزناً أو مقدار كذا من ثوب جوخ متحد الجنس أو كذا ثوب بز أو عدد كذا من البيض.

چون بين افراد اموال مثلى متحد الجنس تفاوت و فرقى وجود ندارد بناءً تقسيم آن با وجودیکه به یکی از شرکاء ضرر ندارد بمنزله آنست که هر واحد از شرکاء حق خود را پوره گرفته و بر تمامیت ملک خود دست یافته است. چنانچه اگر یک اندازه گندم بین دو نفر مشترک باشد، پس در صورتیکه میان آنها به تناسب سهام شان تقسیم گردیده و هریک شان سهم و حصه خود را اخذ نماید، نتیجه هریک مالک مستقل سهم خود میباشد.

همچنان یکقطعه طلا یا سبیکه آن^۱ بمقدار چند درهم، یا یکقطعه نقره بمقدار چند اوقیه^۲ یا یک پارچه از مس یا آهن به یک اندازه معین یا مقداری از جامه پشمی دارای جنس واحد یا مقداری از جامه و لباس کتانی یا پنبه ائی و نیز چند عدد معین از تخم مرغ (از نگاه مثلی بودن و دست یافتن

^۱ سبیکه قطعه ئی از طلا و امثال آن که ذوب شده و بقالب ریخته شده باشد (المتحد).

^۲ اوقیه (به فتح همزه و کسر قاف و فتح یای مشدد) جزئی از رطل یک دوازدهم رطل وزنه معادله هفت مثقال، (فرهنگ عمید).

هریکی از شرکاء به ملک مستقل در سهم خود در صورت تقسیم اشیاء مذکور) از قبیل مسئله مقدم الذکر میباشد.

مادة (۱۱۳۴)

القيميات المتحدة الجنس وإن وجد فرق وتفاوت بين أفرادها لكن بحسب كونه جزئياً صار كأنه لم يكن وعدت قابلة القسمة أيضاً على مامر.

مثلاً خمسمائة شاة مشتركة بين اثنين إذا قسمت نصفين فكأنما أخذ كل واحد منهما عين حقه. ومن هذا القبيل أيضاً مائة جمل ومائة بقرة.

اموال قيمي متحد الجنس گرچه بین افراد آن فرق و تفاوتی موجود است، لیکن بنابر جزئی بودنش به آن اعتبار داده نشده و اموال قیمی طوریکه گذشت، قابل تقسیم محسوب گردیده اند. بطور مثال: پنجصد رأس گوسفند بین دو نفر مشترک است و قتیکه به مناصفه تقسیم شود به منزله آنست که هر واحد شرکاء عین حق خود را گرفته است. یکصد شتر و یکصد گاو نیز از همین قبیل است.

مادة (۱۱۳۵)

لا تجري قسمة القضاء في الأجناس المختلفة يعني في الأعيان المشتركة المختلفة الجنس سواء كانت من المثليات أو من القيميات يعني لايسوغ للحاكم أن يقسمها قسمة جمع جبراً بطلب أحد الشركاء. مثلاً بأن يعطى إلى أحد الشركاء مقدار كذا حنطة وفي

مقابله لآخر مقدار کذا شعيراً أو إلى أحدهم غنماً وفي مقابله مقدار کذا إبلاً أو بقرأً وإلى واحد سيفاً وإلى آخر سرجاً أو إلى أحدهما داراً وإلى آخر دكاناً أو ضيعة بطريق قسمة القضاء لا يجوز. أما إعطاؤهم ذلك على الوجه المشروح حال كونه بالتراضي بينهم قسمة رضاء فإنه يجوز.

تقسیم قضائی در اجناس مختلفه یا اعیان مشترکه مختلفه الجنس جاری شده نمیتواند خواه اموال مذکور مثلی باشد یا قیمی. یعنی برای قاضی جایز نیست که به اساس تقاضای یکی از شرکاء اموال مختلف الجنس را به شکل قسمت جمع جبراً تقسیم نماید.

مثلاً: برای یکی از شرکاء یکمقدار گندم بدهد و در مقابل به شریک دیگر یک مقدار جو اعطاء کند یا به یکی از شرکاء گوسفند و در مقابل بدیگری یکتعداد شتر یا گاو را بدهد و یا به یکی شمشیر و بدیگری زین اسب را بدهد، یا به یکی حویلی و بدیگری دکان یا یک قطعه زمین زراعتی بدهد که اینگونه تقسیم به طریقه قسمت قضاء جواز ندارد. اما تقسیم اینگونه اموال در میان شرکاء از طرف قاضی با مشروح بودن نحوه تقسیم آن، درحالیکه رضایت هریک فراهم باشد، از نوع قسمت رضاء بوده و جایز میباشد.

مادة (۱۱۳۶)

الأواني المختلفة بحسب اختلاف الصنعة ولو كانت مصنوعة من جنس معدن واحد تعد مختلفة الجنس.

ظروفیکه از نظر ساختار وضعت باهم مختلف باشند گرچه از جنس معدن واحد ساخته شده باشند، اموال مختلف الجنس محسوب میشوند.

مادة (١١٣٧)

الحلي وكبار اللؤلؤ والجواهر أيضاً من الأعيان المختلفة الجنس. وأما الجواهر الصغيرة مثل اللؤلؤ الصغير الذي لا تفاوت في قيمته بين أفرادها وأحجار الألماس الصغيرة فإنها تعد متحدة الجنس.

زيورات و مروارید کلان و نیز جواهر کلان، از اعیان مختلف الجنس است اما جواهر خورد مانند مروارید خورد که از نظر قیمت تفاوتی میان افراد آحاد آن وجو ندارد و نیز سنگ های الماس خورد متحد الجنس بشمار می آید^۱.

مادة (١١٣٨)

الدور المتعددة والدكاكين والضیاع أيضاً مختلفة الجنس فلا تقسم قسمة جمع. مثلاً بأن يعطى إلى أحد الشركاء من الدور المتعددة واحدة وإلى آخر أخرى بطريق قسمة القضاء لا يجوز بل تقسم كل واحدة منها قسمة تفريق على الوجه الآتي.

حویلی ها و دکاکین و ضیاع (زمین زراعتی) نیز مختلف الجنس بوده که بدین ترتیب قسمت جمع در اموال مذکور صورت نمیگیرد.

بطور مثال: نمیتوان به یکی از شرکاء یک حویلی را و به دیگری حویلی دیگر را داد. بلکه هر واحد از حویلی ها بطریقه قسمت تفريق طوریکه بعداً می آید، تقسیم کرده میشود.

^۱ البته میتوان مسئله مذکور درین ماده را با تحول شرایط و زمان و با تحول نگرش تجار راجع به آن، متحول دانست.

فصل چهارم

در بیان قسمت تفريق

ماده (۱۱۳۹)

تفريق العين المشتركة وتبعيضها إن لم يكن مضرّاً بأحد الشركاء فهي قابلة للقسمة. مثلاً لو قسمت عرصة وفي كل قسم منها تنشأ الأبنية وتغرس الأشجار وتحفر الآبار فهذا الوجه المنفعة المقصودة من العرصة تكون باقية. كذلك دار فيها منزلان واحد للرجال وآخر للحرم؛ ففي تفريقها وتقسيمها إلى دارين لا تُفوتُ منفعة السكنى المقصودة من المنزل وكل واحد من الشركاء يصير صاحب دار مستقلاً. بناء عليه قسمة القضاء تجري في العرصة والمنزل يعني أحد الشركاء إذا طلب القسمة وامتنع الآخر فالحاكم يقسم ذلك جبراً.

اگر تفريق عين مشترک وجدا نمودن آن برای یکی از شرکاء ضرر نداشته باشد، چنین مال قابل قسمت می باشد.

مثلاً: اگر کدام میدان یا ساحه زمینی تقسیم شود و هربخش تجزیه شده آن قابلیت اعمارخانه، غرس درخت و حفر چاه آب را داشته باشد، میتوان گفت که بدین ترتیب منفعت مورد نظر از زمین مذکور همچون سابق پابرجاست.

همچنان حویلی ای که دارای دو منزل یا دو خانه باشد که یکی آن برای مرد ها و دیگر اختصاص به حرم یا نشست خود خانواده داشته باشد پس در جدا نمودن و تقسیم کردن آن بدو حویلی منفعت سکونت که مقصد اصلی در داشتن خانه است، فوت نمیشود و هر واحد از شرکاء صاحب حویلی مستقل و جداگانه میشود. بنابر آن در زمین و خانه، قسمت قضائی جاری میشود یعنی اگر یکی از شرکاء مطالبه قسمت را بعمل آورد و دیگری امتناع ورزد، قاضی جبراً تقسیم می نماید.

ماده (۱۱۴۰)

إذا كان تبعض العين المشتركة وتفریقها نافعاً لبعض الشرکاء ومضراً بالآخر یعنی أنه مفوت للمنفعة المقصودة فإذا كان الطالب للقسمة هو المنتفع، فإن الحاكم یقسمها حکماً. مثلاً إذا كان أحد الشریکین فی الدار حصته قليلة لا ینتفع بعد قسمتها بالسکنی فیها وصاحب الکثیرة یطلب قسمتها فالحاکم یقسمها قضاء.

هرگاه تفریق و جدا نمودن یک عین مشترک، برای بعضی از شرکاء مفید و برای بعضی مضر باشد، یعنی تبعض و تجزیه مذکور باعث فوت منفعت مورد نظر از جنس مشترک باشد پس اگر مطالبه تقسیم از طرف شریکی صورت گیرد که تقسیم به منفعت وی تمام میشود، درین صورت قاضی حکماً خود آنرا تقسیم میکند.

مثلاً : هرگاه حصه یکی از شرکاء در حویلی به اندازه ای کم باشد که بعد از تقسیم برای بود و باش مفید و قابل استفاده نباشد و صاحب حصه زیاد طالب تقسیم آن گردد، قاضی آنرا به تقسیم قضائی قسمت میکند.

مادة (١١٤١)

لاتجري قسمة القضاء في العين المشتركة التي تبعضها وقسمتها يضربكل واحد من الشركاء. مثلاً الطاحونة إذا قسمت فلا تستعمل طاحونة. فمن هذا الوجه تفوت المنفعة المقصودة فلا يسوغ للحاكم قسمتها بطلب أحد الشركاء وحده. أما بالتراضي فتقسم وكذلك الحمام والبئر والقناة والبيت الصغير والحائط بين الدارين أيضاً. وكل ما كان محتاجاً إلى الكسر والقطع من العروض فهو من هذا القبيل كالحيوان والسرج والعجلة واللبة وحجرالخاتم، لاتجري قسمة القضاء في واحد منها.

قسمت قضاء در عين مشترک که تبعض و تقسیم آن به هریکی از شرکاء مضر باشد، جاری نمیشود. مثل آسیاب که اگر تقسیم شود دیگر از آن استفاده بعمل نمی آید و ازین جهت منفعت مقصوده فوت میشود. بنابر آن برای قاضی جایز نیست که بطلب یکی از شرکاء آنرا تقسیم نماید. اما اگر تمام شرکاء رضایت داشته باشند، تقسیم صورت میگیرد.

همچنین حمام، چاه، کاریز و خانه خورد و دیوار بین دو حویلی نیز همین حکم را دارد و هر چیزی از عروض و اموال که در تقسیم به شکستادن و قطع نمودن محتاج باشد نیز از همین قبیل است. مانند حیوان، زین اسب گادی دستی، چپن و سنگ انگشتی که در هیچ کدام آن ها قسمت قضاء جاری نمیگردد.

مادة (١١٤٢)

كما أنه لا يجوز تقسيم أوراق الكتاب المشترك، كذلك لا يجوز أيضاً تقسيم الكتاب المتعدد الأجزاء أو الجلود جلدًا جلدًا.

چنانکه تقسیم اوراق کتاب مشترک جایز نیست، همچنان کتابی که اجزاء و جلد های متعدد داشته باشد، تقسیم آن به جلد جلد جواز ندارد.

مادة (١١٤٣)

ينظر في الطريق المشترك بين اثنين فأكثر وليس لغيرهم فيه حق أصلاً حين طَلَبَ أحدهم قسمته وامتناع الآخر : إن كان بعد القسمة يبقى لكل واحد طريق، يقسم وإلا فلا يقسم جبراً إلا إذا كان لكل واحد طريق ومنفذ غيره فإنه في ذلك الحال يقسم.

در مورد راه مشترک بین دو نفر یا زیاده از آن که شخص دیگری در آن اصلاً حق نداشته باشد، وقتی که یکی از شرکاء طلب تقسیم آنرا نموده و دیگری از قبول آن امتناع ورزید، دیده شود اگر بعد از قسمت برای هر کدام راه باقی میماند، تقسیم کرده می شود و اگر بعد از تقسیم راه باقی نماند، جبراً تقسیم کرده نمیشود مگر در صورتیکه برای هریک طریق و منفذی غیر از راه مورد تقسیم میان شان، وجود داشته باشد که درینحال تقسیم صورت میگیرد.

مادة (١١٤٤)

المسئل المشترك أيضاً كالطريق المشترك أي إذا طلب أحدهما القسمة وامتنع الآخر، فإن كان بعد القسمة يبقى لكل واحد مجرى لمائه أو يتخذ كل مسيلاً في محل غيره يقسم وإلا فلا.

آب رَوّ مشترک نیز مانند راه مشترک است یعنی اگر یکی از شرکاء قسمت را مطالبه نماید و دیگری امتناع ورزد در صورتیکه بعد از تقسیم، برای هر کدام مجرای آب باقی بماند یا آب رَوّ را در محل دیگری اتخاذ نموده بتواند، تقسیم صورت میگیرد، در غیر آن تقسیم جاری نمیشود.

مادة (۱۱۴۵)

كما أنه يجوز أن يبيع شخص طريقه الملك على أن يبقى له حق المرور، يجوز أيضاً أن يقسم اثنان عقارهما المشترك بينهما على أن تكون رقبة الطريق المشترك يعني ملكيته لأحدهما وللثاني حق المرور فقط.

چنانچه برای یک شخص جایز است که راه ملکیت شخص خود را بشرط داشتن حق مرور از آن، بفروش برساند، همچنان جواز دارد که دو نفر زمین مشترک شان را تقسیم نمایند به این ترتیب که رقبه و ملک طریق مشترک مال یکی از شرکاء بوده و شریک دوم تنها حق مرور در آن را داشته باشد.

مادة (۱۱۴۶)

كما يجوز ترك الحائط الفاصل بين الحصتين مشتركاً في تقسيم الدار بين الشريكين، تجوز أيضاً القسمة على جعله ملكاً لأحدهما خاصة.

چنانکه جایز است دیوار فاصل در تقسیم حویلی مشترک بین دو حصه طور مشترک باقی ماند. همچنان تقسیم به ترتیبکه دیوار خاص ملک یکی از شرکاء باشد، نیز جایز است.

فصل پنجم

در بیان کیفیت قسمت

ماده (۱۱۴۷)

المال المشترك إن كان من المكيلات فبالكيل أو من الموزونات
فبالوزن أو من العدديات فبالعدد أو من الذرعات فبالذرع يصير
تقسيمه.

تقسیم مال مشترک از نوع میکلات به کیل یا پیمانه و از نوع موزونات
بوزن یا ترازو و از نوع عددیات بعدد و از نوع ذرعیات به ذراع یا گز
صورت میگیرد.

ماده (۱۱۴۸)

حيث كانت العرصة والأراضي من الذرعات، فتقسم بالذراع
وأما ما عليها من الأشجار والأبنية، فيقسم بتقدير القيمة.

ساحه حویلی وارضی چون از ذرعیات است، تقسیم آن به ذراع یا گز
میشود و اما آنچه در بالای زمین است از قبیل درخت و ساختمانها و بناها با
توجه به اندازه قیمت شان تقسیم کرده میشوند.

مادة (١١٤٩)

إذا كان في تقسيم الدار أبنية إحدى الحصتين أغلى ثمناً من الحصة الأخرى فإن أمكن تعديلها بإعطاء مقدار من العرصة فيها وإلا فتعدل بالنقود.

هرگاه در تقسیم حویلی، قیمت یک حصة تعمیر نسبت به حصة دیگر آن از نظر قیمت بلند تر باشد، در صورتیکه باعطاء مقداری از صحن حویلی امکان تعدیل قیمت مورد نظر موجود باشد، خوب در غیر آن سهام شرکاء توسط پول نقد باهم ساخت میشوند.

مادة (١١٥٠)

إذا أريد قسمة دار مشتركة بين اثنين على أن يكون فوقانيها لواحد وتحتانيها لآخر فيقوم الفوقاني والتحتاني وباعتبار القيمة تقسم.

هرگاه اگر اراده کرده شود تقسیم حویلی مشترک بین دو نفر به این ترتیب که منزل بالا از یکنفر و منزل پایان از نفر دیگر باشد، منزل بالا و پایان قیمت گذاری میشود و سپس باعتبار قیمت تقسیم صورت میگیرد.

مادة (١١٥١)

ينبغي للقسام إذا أراد قسمة دار أن يصورها على ورقة ويمسح بالذراع عرصتها ويقوم أبنيتها ويعدل الحصص على أن لا يبقى تعلق لكل حصة في الأخرى إن أمكن ويفرز الشرب والمسيل

والطريق ويلقب الحصص أي بالأول والثاني والثالث ثم يقرع فتكون الأولى لمن خرج اسمه أولاً والثانية لمن خرج اسمه ثانياً والثالثة لمن خرج اسمه ثالثاً ويسري على هذا الترتيب إذا وجد زيادة حصّة.

وقتيكه قسمت كنده اراده تقسيم حويلی را نماید، لازم است كه شكل حويلی را در يك ورق ترسيم نموده، صحن حويلی را به متر مساحت كند و بناء آبادی های آنرا قيمت گذاری نماید و حصه ها را طوری برابر سازد كه تعلق يك حصه به حصه ديگر بقدر امكان باقی نماند و حق شرب آب رَو و راه را جدا نموده و حصه ها را به اول، دوم و سوم نامگذاری كند بعداً قرعه بيندازد، اسم شخصی كه اول بر آمد حصه اول تعلق به او دارد و حصه دوم از شخصی است كه نام او بار دوم بر آيد و حصه سوم از کسی است كه اسم او دفعه سوم ظاهر شود. اگر حصه ها زياد بود به همین ترتيب عمل گردد.

مادة (١١٥٢)

التكاليف الأميرية إن كانت لأجل محافظة النفوس فتقسم على عدد الرؤوس ولا يدخل في دفتر التوزيع النساء والالصبيان. وإن كانت لمحافظة الأملاك فتقسم على مقدار الأملاك لأن الغرم بالغنم كما ذكر في المادة (٨٧).

تكاليف و مصارف اميريه (دولتی) كه به غرض محافظه نفوس افراد يك منطقه از طرف دولت به آنها پرداخت شده باشد، به تعداد رؤوس اشخاص

تقسیم میگردد البته در دفتر توزیع زن ها و اطفال داخل نمیگردند. و اگر غرامات مذکور برای محافظه املاک آنها صورت گرفته باشد، به اندازه املاک تقسیم میشود زیرا تاوان بمقابل فایده است چنانچه در ماده (۸۷) ذکر شد.

فصل ششم

در بیان خیارات

ماده (۱۱۵۳)

كما يكون خيار الشرط وخيار الرؤية وخيار العيب في البيع كذلك يكون في تقسيم الأجناس المختلفة. مثلاً إذا قسم المال المشترك بالتراضي بين الشركاء على أن يكون لواحد كذا مقدار حنطة وآخر كذا مقدار شعير وآخر كذا غنما وآخر في مقابله كذا رأس بقر، فإن شرط أحدهم الخيار إلى أيام معلومة ففي هذه المدة إن شاء قبل القسمة وإن شاء فسخ. وإن كان أحدهم لم ير المال المقسوم يكون مخيراً. وإن ظهرت حصة بعضهم معينة، فإن شاء قبل وإن شاء رد.

همچنانکه خيار شرط، خيار رویت و خيار عیب در عقد بیع موجود و مشروع است، در تقسیم اجناس مختلفه نیز صورت گرفته میتواند.

بطور مثال: اگر مال مشترک به رضای شرکاء تقسیم گردد؛ به این ترتیب که یک مقدار گندم برای یک نفر و برای شریک دیگر یک مقدار جو، برای شریک آخر یک تعداد گوسفند و برای دیگر شریک در مقابل آن یک تعداد گاو برسد، درینصورت اگر یکی از شرکاء تا مدت معلومی خیار شرط را برای خود در نظر گرفت، میتواند در همین مدت قسمت را قبول و یا اگر بخواهد فسخ کند و اگر یکی از شرکاء مال مقسوم را ندیده باشد، حق خیار رویت را دارد و اگر در حصه بعضی شرکاء عیب ظاهر گردد، همان شریک بقبول و رد تقسیم اختیار دارد.

ماده (۱۱۵۴)

خيار الشرط والرؤية والعيب يكون أيضاً في قسمة القيميات المتحدة الجنس. مثلاً إذا قسمت مائة شاة مشتركة بين أصحابها على قدر الحصص، إن كان أحدهم شرط الخيار إلى كذا يوماً ففي هذه المدة يكون مخيراً بين القبول وعدمه. وإن كان لم ير الغنم فحين يراها يكون مخيراً كذلك. وإن ظهر عيب قديم في الغنم التي أصابت حصّة أحدهم فكذلك يكون مخيراً إن شاء قبلها وإن شاء ردها.

در تقسیم اموال قیمی متحد الجنس نیز خیار شرط، خیار رویت و خیار عیب مشروع بوده و موجود شده میتواند.

مثلاً: هرگاه یکصد رأس گوسفند مشترک بین شرکاء باندازه حصص شان تقسیم گردید و یکی از شرکاء خیار شرط را بمدت چند روز برای خود شرط نمود، در مدت مذکور به قبول و عدم قبول تقسیم مخیر میباشد.

و اگر گوسفند تقسیم شده را ندیده باشد، در حین رؤیت بقبول و عدم قبول آن مخیر است و اگر در گوسفندان که بحصه یکی از شرکاء رسیده است عیب سابقه ظاهر شده نیز اختیار قبول قسمت و رد آن را دارد.

مادة (۱۱۵۵)

خيار الشرط والرؤية لا يكون في قسمة المثليات المتحدة الجنس لكن يكون فيها خيار العيب. مثلاً صبرة حنطة مشتركة بين اثنين فاقسماها على أن أحدهما بالخيار إلى كذا يوماً لا يكون الشرط معتبراً. وأحد الشريكين إذا لم ير الحنطة فحين رؤيتها لا يكون له الخيار. أما إذا أعطى أحدهم من وجه الصبرة والآخر من أسفلها فظهر أسفلها معيباً فصاحبه مخير إن شاء قبل و إن شاء رد.

خيار شرط و رؤیت در تقسیم اموال مثلی متحد الجنس وجود ندارد، لیکن خيار عیب موجود شده میتواند.

مثلاً: یک توده گندم بین دو نفر مشترک باشد و آنرا تقسیم نمایند به این شرط که یکی از شرکاء تا مدت چند روز خيار شرط داشته باشد، چنین شرط کدام اعتباری ندارد و اگر یکی از شرکاء گندم مذکور را ندیده باشد در حین رؤیت خیاری برای او نیست. اما اگر به یکی از شرکاء از قسمت فوقانی انبار، گندم داده شد و برای دیگری از قسمت پایانی آن، و قسمت تحتانی معیوب ظاهر گردید، صاحب همان حصه اختیار دارد که تقسیم را قبول کند و یا رد نماید.

فصل هفتم

در بیان فسخ قسمت و اقاله آن

ماده (۱۱۵۶)

بانسحاب القرعة كاملاً تتم القسمة.

با تکمیل پروسه قرعه کشی، عملیه تقسیم تمام میشود.

ماده (۱۱۵۷)

بعد تمام القسمة لايسوغ الرجوع.

بعد از انجام قسمت برای شرکاء حق رجوع باقی نمی ماند.

ماده (۱۱۵۸)

في أثناء القسمة إذا خرجت قرعة الأكثر مثلاً وبقي واحد فأراد أصحاب الحصص الرجوع، ينظر إن كانت قسمة و رضاً فله الرجوع إن كانت قسمة قضاء فلا رجوع.

اگر در اثنای تقسیم، قرعه اکثر سهام خارج شده و یک سهم باقی مانده باشد و صاحبان حصص اراده رجوع را نمایند، ملاحظه گردد اگر قسمت رضائی باشد، صلاحیت رجوع را دارد و اگر قسمت قضائی باشد، حق رجوع باقی نمی ماند.

مادة (١١٥٩)

إذا قال أصحاب الحصص القسمة برضاهم بعد تمامها وفسخوها
فلهم أن يجعلوا المقسوم مشتركاً بينهم كما في السابق.

هرگاه صاحبان حصص بعد از انجام قسمت به رضای خود قسمت را اقاله و
فسخ نمایند، میتوانند که مانند سابق مال مقسوم را بین خود مشترک
گردانند.

مادة (١١٦٠)

إذا تبين الغبن الفاحش في القسمة تفسخ و تقسم تكراراً قسمة
عادلة.

هرگاه در تقسیم، غبن فاحش یا نقصان زیاد برای یکی از شرکاء ظاهر شود
تقسیم مذکور فسخ کرده شده و بار دیگر بطور عادلانه تقسیم میگردد.

مادة (١١٦١)

إذا ظهر دين على الميت بعد تقسيم التركة، تفسخ القسمة إلا إذا
أدى الورثة الدين وأبرأهم الدائنون منه أوترك الميت مالا سوى
المقسوم يفي بالدين فعند ذلك لا تفسخ القسمة.

هرگاه بعد از تقسیم متروکه دینی بر ذمه متوفی ظاهر شود، تقسیم فسخ
میشود مگر در صورتیکه ورثه جمیعاً دین متوفی را اداء نمایند یا دائنین از آن
ابراء دهند یا مال دیگری از متوفی باقی مانده باشد که کفایت دین را نماید.
که در چنین صورتها تقسیم مذکور فسخ نمیشود.

فصل هشتم

در بیان احکام قسمت

ماده (۱۱۶۲)

كل واحد من أصحاب الحصص يملك حصته مستقلاً بعد القسمة
لاعلاقة لواحد في حصة الآخر. وكل واحد يتصرف في حصته
كيفما يشاء على الوجه الآتي بيانه في الباب الثالث. فلو قسمت
دار بين اثنين فأصاب حصة أحدهم البناء وحصة آخر العرصة
الخالية يفعل بعرضته ما يشاء من حفر الآبار و السياق و إنشاء
الأبنية و إعلائها الى حيث شاء لايسوغ لصاحب الأبنية منعه
ولو سد عليه الهواء أو الشمس.

هر واحد از صاحبان حصص بعد از تقسيم، در حصه خود بصورت مستقل
مالك بوده و علاقه يکی از شرکاء بحصه ديگر باقی نمی ماند و هریک از
شرکاء میتواند بطریقیکه در باب سوم بیان شده است در حصه معینه خود
تصرفات مالکانه بعمل آرد.

لذا اگر یک حویلی بین دو نفر تقسیم شود و برای یکی بنا و یا آبادی و برای
دیگری صحن خالی حویلی برسد، صاحب صحن میتواند چگونه ایکه
خواسته باشد، از آن استفاده نماید. چنانچه میتواند در صحن مذکور چاه
حفر نماید، آب را جاری نماید و نیز میتواند تعمیر ساخته و آنرا تاجاییکه

خواسته باشد بلند سازد و صاحب تعمیر قبلی مانع عمل صاحب صحن حویلی شده نمیتواند گرچه این عمل وی باعث انسداد هوا و آفتاب خانه او گردد.

ماده (۱۱۶۳)

تدخل الأشجار في قسمة الأراضي من غير ذكر وكذا الأشجار مع الأبنية في تقسيم الضيعة يعني في أي حصه وجدت الأشجار والأبنية تكون لصاحب الحصه لاجابة إلى إدخالها بالتعبير العام حين القسمة كقولهم بجميع مرافقها أو بجميع حقوقها أو بالتصريح بذكرها.

اشجار در تقسیم اراضی، بدون تصریح داخل میشود همچنان اشجار و بناها در تقسیم زمین داخل می گردد یعنی اشجار و ابنیه در هر حصه ای که موجود باشد، بصاحب همان حصه تعلق میگیرد و برای شامل نمودن آن در تقسیم به تعبیر عام از قبیل اینکه گفته شود: (باتمام حقوق و مرافقش) و نیز به ذکر حریم آن، کدام حاجت و ضرورت دیگر نمیباشد. (بلکه اشیای مذکور بدون هیچ نوع تعبیر عام و صریح، شامل تقسیم میشوند).

ماده (۱۱۶۴)

الزراع والفاكهة لا يدخلان في تقسيم الأراضي والضيعة إلا بصريح الذكر. فإن لم يذكر ا يبقيا مشتركين كما كانا، سواء ذكر التعبير العام حين القسمة كقولهم بجميع حقوقها أو لم يذكر.

زراعت وميوه جات در تقسيم اراضى و زمين زراعتى بدون ذكر صريح داخل نميشود. پس اگر در حين تقسيم ذكر نشدند، بحال خود چنانكه بودند مشترك باقى مى مانند، اعم از اينكه در وقت تقسيم ازين اشياء به تعبير عام از قبيل: (باتمام حقوقش) تذكرى بعمل آمده باشد ياخير.

ماده (۱۱۶۵)

حق الطريق والمسيل في الأراضى المجاورة للمقسوم داخل في القسمة على كل حال يعنى في أي حصّة وقع يكون من حقوق صاحبها سواء قيل بجميع حقوقها حين القسمة أو لم يقل.

حق طريق و آب رو در اراضى ايکه مجاور زمين مقسوم واقع است، در هر حال شامل تقسيم زمين ميباشد. يعنى در هر حصه كه واقع شود، از حقوق صاحب همان حصه محسوب ميگردد اعم از اينكه در وقت تقسيم، (باتمام حقوقش) گفته شده باشد ياخير.

ماده (۱۱۶۶)

إذا شرط حين القسمة كون طريق الحصّة أو مسيلها في الحصّة الأخرى فالشرط معتبر.

هرگاه در وقت تقسيم شرط گذاشته شود كه راه يا آب رو يك حصه (معينه) در حصه ديگر باشد، چنين شرط معتبر و درست است.

ماده (۱۱۶۷)

إذا كان طريق حصته في حصّة أخرى ولم يشترط بقاؤه حين القسمة فإن كان قابل التحويل إلى طرف آخر، يحول سواء قيل

حين القسمة بجميع حقوقها أو لم يقل. أما إذا كان الطريق غير قابل التحويل إلى طرف آخر فينظر إن قيل حين القسمة بجميع حقوقها فالطريق داخل يبقى على حاله وإن لم يذكر التعبير العام كقولهم بجميع حقوقها، تنسخ القسمة والمسيل في هذا الخصوص كالطريق بعينه.

هرگاه راه حصه تعیین شده برای یک شریک در حصه دیگری بوده و بقاء آن در حين تقسیم شرط نشده باشد، در صورتیکه تعدیل راه بطرف دیگر گنجایش داشته باشد، خواه در حين تقسیم جمله (بجميع حقوق) تذکر یافته باشد یا نه، راه مورد نظر بجانب دیگر تعدیل میگردد و اگر راه بسوی دیگر قابل تحویل نبود، درینحال دیده شود اگر در حين تقسیم جمله (جميع حقوق آن) تذکر رفته بود این راه داخل قسمت بوده بحال خود باقی میماند و اگر به تعبیر عام جمله (بجميع حقوق آن) ذکر نشده باشد، قسمت فسخ میگردد. البته آب رو در همین خصوص عیناً مانند راه است.

مادة (۱۱۶۸)

دَارَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مَشْتَرَكَةٌ وَفِيهَا طَرِيقٌ لِّصَاحِبِ دَارٍ أُخْرَى فَأَرَادَا قِسْمَتَهَا، لَيْسَ لِّصَاحِبِ الطَّرِيقِ مَنَعُهُمَا لَكِنَّهُمَا يَتَرَكَانِ لَهُ طَرِيقَهُ عَلَى حَالِهِ حِينَ الْقِسْمَةِ وَفِي بَيْعِ هَذِهِ الدَّارِ الْمَشْتَرَكَةِ مَعَ طَرِيقِهَا أَيْضاً بِاتِّفَاقِ الثَّلَاثَةِ إِنْ كَانَ هَذَا الطَّرِيقُ مَشْتَرَكاً بَيْنَهُمْ فَتَمَنَّهُ أَيْضاً يَقْسَمُ بَيْنَهُمْ أَثْلَاثاً وَ إِنْ كَانَتْ رَقَبَةُ الطَّرِيقِ لِّصَاحِبِ الدَّارِ وَلِذَلِكَ

الآخر حق المرور فكل واحد يأخذ حقه هكذا تقوم العرصة مع حق المرور وخالية عنه فالفضل بين الوجهين لصاحب حق المرور والباقي لصاحبي الدار والمسيل أيضاً كالطريق. يعني إذا كان لواحد حق مسيل في دار مشتركة ففي قسمة الدار بينهما يترك المسيل على حاله.

اگر حویلی بین دو نفر مشترک بوده و صاحب حویلی دیگر در آن حویلی مشترک راه مرور و عبور داشت پس در صورتیکه شرکاء چنین زمین مشترک، تصمیم بگیرند که آنها تقسیم نمایند، صاحب راه از تقسیم آن ممانعت کرده نمیتواند لکن در حین تقسیم، راه او را بحال خودش باقی میگذارند و در صورتیکه هر سه طرف (شرکاء زمین و شخصیکه در آن حق مرور دارد) به اتفاق هم زمین را با راه آن یکجا بفروش برسانند، دیده میشود اگر راه بین سه نفر مشترک باشد، ثمن آن بین شان سه تقسیم میشود و اگر زمین راه از صاحبان حویلی مشترک بوده و شخص سومی تنها حق مرور را در آن داشت، هر کدام حق خود را به این ترتیب میگیرند که صحن یا حویلی مورد نظر یکبار با حق مرور و بار دیگر بدون در نظر داشت آن قسمت گذاری میشود، بعداً دیده میشود تفاوت میان دو صورت هرچه باشد متعلق به صاحب حق مرور بوده و باقی از صاحبان حویلی مشترک است.

آب رو نیز مانند راه است یعنی اگر در حویلی مشترک میان چند نفر، شخصی دارای حق مسیل (آب رو) باشد در صورتیکه حویلی مورد بحث در بین شرکاء تقسیم گردد، آب رو بحال خود باقی میماند.

مادة (١١٦٩)

إذا كان في ساحة دار منزل لآخر وصاحب المنزل يمر فيها فأراد أصحاب الدار قسمتها بينهم فليس لصاحب المنزل منعهم منها. لكن يتركون طريقا بقدر عرض باب المنزل حين القسمة.

هرگاه در ساحة یک حویلی مشترک میان چند نفر، یک خانه یا منزل مربوط به شخص دیگری موقعیت داشته و صاحب آن از صحن حویلی رفت و آمد مینمود، در صورتیکه شرکای حویلی مذکور اراده تقسیم آنرا نمایند، صاحب منزل یا خانه یاد شده، حق ممانعت از تقسیم آنرا ندارد البته لازم است که شرکای مذکور در وقت تقسیم راهی را به مقدار عرض دروازه منزل وی برایش در نظر بگیرند.

مادة (١١٧٠)

دار قسمت بین اثین، و بین الاثین حائط مشترك علیه رؤس جذوع لأحدهما ورؤسها الأخرى على حائط آخر فإن شرط رفعها عن المشترك حين القسمة ترفع و إلا فلا ترفع. وكذلك حائط بين مقسمين لصاحب حصته علیه رؤوس جذوع و قد خرج بالقسمة لصاحب الحصة الأخرى حيث تقاسما على كونه ملكا له حكمه على هذا الوجه. أي إن شرطاً رفعها حينما تقاسما ترفع وإلا يبقى لها حق القرار على الحائط المملوك للآخر.

حویلی بین دو نفر تقسیم شد و بین دو حصه تقسیم شده یک دیوار مشترک بود که سرچوب های یکی از شرکاء بر آن دیوار و سر دیگر آنها بر دیوار دیگری قرار داشت، درین صورت اگر در وقت تقسیم شرط گذاشته شده

باشد که باید چوب های مذکور از سر دیوار مشترک دور کرده شوند، (طبق شرط) دور کرده میشوند، و اگر چنین شرط گذاشته نشده باشد، به حال خود گذاشته میشوند.

همچنان دیواری که بین دو حصه مورد تقسیم موقعیت داشته و سرچوب های یکی از شرکاء در بالای آن قرار داشته باشد و در تقسیم به اساس مقاسمه یا قرار دادن یک طرف ملک مشترک در مقابل طرف دیگر آن، دیوار مذکور مربوط به شریک دیگر شد، نیز همین ترتیب است که اگر در وقت تقسیم دور نمودن چوب ها شرط گذاشته شده باشد، دور کرده میشوند، والا صاحب چوب ها حق قرار و بقاء آنها را در بالای دیوار واقع در ملکیت غیر، دارا میباشد.

ماده (۱۱۷۱)

أغصان الأشجار الواقعة في قسم إذا كانت مدلاة على القسم الآخر فإن لم يكن شرط قطعها حين القسمة فلا تقطع.

شاخه های درختان واقع در حصه یک شریک هرگاه دراز بوده و در حصه شریک دیگر برسند، پس اگر در حین تقسیم قطع شاخه های مذکور شرط گذاشته نشده باشد، قطع کرده نمیشوند.

ماده (۱۱۷۲)

قسمت دار مشتركة لها حق المرور في طريق خاص، فلكل واحد من أصحاب الحصص أن يفتح كوة وبابا إلى ذلك الطريق وليس لسائر أصحاب الطريق منعه.

هرگاه یک حویلی مشترک دارای حق مرور در یک راه خاص، بین شرکاء تقسیم شود. هریک از اصحاب حصص حق دارند دیواری را به سوی همین راه شق نموده و دروازه ای را بسوی آن باز کنند که سایر اصحاب راه مورد نظر، حق ممانعت آنها را ندارند.

ماده (۱۱۷۳)

إذا بنى أحد أصحاب الحصص لنفسه في الملك المشترك القابل للقسمة بدون إذن الآخرين ثم طلب الآخرون القسمة، تقسم. فإن أصاب ذلك البناء حصّة بانيه فيها وإن أصاب حصّة الآخر فله أن يكلف بانيه هدمه ورفعّه.

هرگاه یکی از صاحبان حصص، برای خود در ملک مشترک قابل تقسیم بدون اجازه دیگران تعمیری را بناء نموده و بعداً دیگر شرکاء تقسیم آنرا مطالبه نمودند، این ملک بنا شده از طرف یکی از شرکاء، نیز بعنوان جزء کل ملک مشترک، تقسیم میگردد.

اگر بناء مذکور در حصه تعمیر کننده رسید، خوب و اگر بحصه شریک دیگر رسید، صاحب آن حق دارد بانی تعمیر را به انهدام تعمیر و دور کردن آن مکلف سازد.

فصل نهم

در بیان مهایاه

مادة (١١٧٤)

المهياة : عبارة عن قسمة المنافع.

مهياه عبارت از تقسيم منافع است.

مادة (١١٧٥)

المهياة لاتجري في المثليات بل في القيميات التي يمكن الانتفاع بها مع بقاء عينها.

مهياه در اموال مثلي جاري نميشود بلکه در اموال قيمي که انتفاع و استفاده از آن با بقاء عين آن ممکن باشد، جاري ميگردد.

مادة (١١٧٦)

المهياة نوعان:

النوع الأول: المهياة زماناً كما لو تهايا اثنان على أن يزرعا الأرض المشتركة بينهما هذا سنة، والآخر سنة.

النوع الثاني: المهياة مكاناً كما لو تهايا اثنان في الأرض المشتركة على أن يزرع أحدهما نصفها والآخر نصفها الآخر أو في الدار

المشتركة على أن يسكن أحدهما في طرفها والآخر في طرفها الآخر أو أحدهما في فوقانيها والآخر في تحتانيها أو في الدارين المشتركتين على أن يسكن أحدهما في الواحدة والآخر في الأخرى.

مهایاه دو نوع است:

اول- مهایاه زمانی چنانچه دو نفر باهم تهایو نمایند بر اینکه زمین مشترک را یکنفرشان یکسال و شریک دیگر سال دیگر زراعت کند.

دوم- مهایاه مکانی چنانچه دو نفر باهم موافقه نمایند که نصف زمین مشترکه را یکنفر شان و نصف دگر را شریک دیگر کشت کند، یا در یکطرف حویلی مشترک یکی از شرکاء و در جانب دیگر حویلی شریک دومی ساکن شوند یا در منزل بالا یک نفر و در منزل سفلی دیگری بود و باش داشته باشند یا اینکه در دو حویلی مشترک یکنفر شریک در یک حویلی و شریک دیگر در حویلی دیگر سکونت نماید.

مادة (١١٧٧)

كما تجوز المهايأة في الحيوان المشترك على استعماله بالمناوبة كذلك تجوز أيضاً في الحيوانين المشتركين على أن يستعمل أحدهما هذا والآخر الآخر.

چنانچه تقسیم منافع یا مهایات در یک حیوان با استفاده نوبتی از آن جایز است، بهمین ترتیب این عملیه در مورد دو حیوان مشترک نیز جواز دارد به این طریق که: یکنفر شریک از یک حیوان و شریک دیگر از حیوان دیگر استفاده بعمل می آرد.

مادة (١١٧٨)

المهاياة زماناً نوع مبادلة فتكون منفعة أصحاب الحصص في نوبته مبادلة بمنفعة حصّة الآخر في نوبته بناء على ذلك يلزم ذكر المدة وتعيينها في المهاياة. مثل كذا يوماً أو كذا شهراً.

مهايات زمانی در واقع یک نوع مبادله است، که منافع هریکی از صاحبان حصص در نوبت شان به منافع حصه شریک دیگر در نوبت او، تبادل می‌گردد. بنابر آن تذکر مدت مهايات و مشخص نمودن آن مانند اینقدر روز یا اینقدر ماه، لازم و حتمی می‌باشد.

مادة (١١٧٩)

المهاياة مكاناً نوع فراز. فالشريكان في دار. مثلاً منفعتها شائعة يعني حالة كونها شاملة لكل جزء من أجزائها فالمهاياة تجمع منفعة أحدهما في قطعة من تلك الدار ومنفعة الآخر في قطعة أخرى فلا يلزم ذكر المدة وتعيينها في المهاياة مكاناً.

مهايات مکانی یک نوع افراز یا جدانمودن یک بخش از بخش دیگر می‌باشد، پس طور مثال دونفر شریک در یک خانه که منافع آن شایع بوده و در حالت واحد مربوط به هر جزئی از اجزاء آن می‌باشد، مهايات آنها درین خانه از آنجائیکه در واقع منافع یکی را در یک قطعه آن و منافع دیگری را در قطعه دیگر ان یکجا مینماید، بناءً درینگونه مهايات (مکانی) تذکر و تعیین مدت لازم و ضروری نمی‌باشد.

مادة (١١٨٠)

كما أنه ينبغي إجراء القرعة في المهياة زمناً لأجل البدء يعنى أي أصحاب الحصص ينتفع أولاً، كذلك في المهياة مكاناً ينبغي تعيين المحل بالقرعة أيضاً.

چنانکه اجراء قرعه در مهياه زمانى به غرض معلوم نمودن اولين شخصى که از آن انتفاع ميگيرد سزاوار است همچنان در مهياة مکانى نیز برای تعيين محل، اجراء قرعه مناسب ميباشد.

مادة (١١٨١)

إذا طلب المهياة أحد أصحاب الأشياء المشتركة المتعددة وامتنع الآخر فإن كانت الأعيان المشتركة متفقة المنفعة فالمهياة جبرية. وإن كانت مختلفة المنفعة فلا جبر. مثلاً: داران مشتركتان طلب أحد الشريكين المهياة على أن يسكن أحدهما إحدهما والأخرى للآخر، أو حيوانان على أن يستعمل أحدهما واحد والآخر الآخر وامتنع شريكه، فالمهياة جبرية. أمالو طلب أحدهما المهياة على سكنى الدار وللآخر إيجار الحمام أو على سكنى أحدهما في الدار وزراعة الآخر الأراضي، فالمهياة بالتراضي وإن تكن جائزة إلا أنه إذا امتنع الآخر لا يجبر عليها.

هرگاه یکی از شرکاء مهياة را در اموال و اشیای مشترک متعدد مطالبه نموده و شریک دیگر از قبول آن امتناع ورزید، اگر اعیان مشترکه منفعت متفق و یکسان داشته باشند، پس مهياه جبرى است. و اگر اموال مذکور

منافع مختلف داشته باشد، مهیاة جبری نمیشد. چنانچه در صورتیکه دو دربند حویلی مشترک باشد و یکی از شرکاء طلب مهیاة را نماید به این ترتیب که در یکی از حویلی ها خودش سکونت کند و حویلی دیگر در اختیار شریک دیگری باشد، یا دو حیوان مشترک باشد و یکی از شرکاء مطالبه مهایات را نماید به نحوی که از یکی آنها یک شریک و از دیگری شریک دیگر استفاده نماید. در هر دو صورت اگر شریک دیگر از قبول مهایات امتناع ورزد، باز هم جبراً اجراء میشود. اما اگر یکی از شرکاء مهیاة را به سکونت خودش در یک حویلی و اجاره حمام به شریک دیگر یا سکونت یکی از شرکاء در حویلی و زراعت زمین برای دیگری، مطالبه کرد درینصورت مهیاة برضای شرکاء مربوط میباشد که با وجود جواز آن، اگر یکی از شرکاء از قبول آن امتناع ورزد، مجبور بقبول آن کرده نمیشود.

مادة (۱۱۸۲)

إذا طلب القسمة أحد أصحاب المال المشترك القابل للقسمة والآخر المهايأة، تقبل دعوى القسمة. و لو لم يطلب القسمة أحدهما وطلب المهايأة واحد وامتنع الآخر، يجبر على المهايأة.

هرگاه یکی از شرکاء مطالبه تقسیم مال مشترک قابل قسمت را نموده و شریک دیگر مهیاة را طلب کند، دعوی طالب قسمت پذیرفته می شود و اگر یکی از شرکاء مطالبه قسمت را بعمل نیاورد و یکنفر شان مهیاة را خواهش نمود و دیگری امتناع آورد، به قبول مهیاة مجبور می گردد.

مادة (۱۱۸۳)

إذا طلب المهايأة أحد الشريكين في العين المشتركة التي لا تقبل القسمة وامتنع الآخر، يجبر على المهايأة.

هرگاه یکی از شرکاء در مال مشترک غیر قابل قسمت، مهیاه را طلب نماید و شریک دیگر ازان سرباز زند، بر قبول مهیاه مجبور ساخته میشود.

ماده (۱۱۸۴)

كل ماينتفع العامة بأجرته من العقارات المشتركة كالسفينة والطاحونة والقهوة والحمام، تؤجر وتقسم أجرهما بين اصحاب الحصص على قدر حصصهم. وإن امتنع أحد أصحاب الحصص عن الإيجار يجبر على المهايأة. لكن إذا زادت غلتها أي أجرهما في نوبة أحدهم، تقسم تلك الزيادة بين أصحاب الحصص.

اموالی که عامه مردم از اجاره آن انتفاع می گیرد از قبیل عقارات مشترکه مانند کشتی، آسیاب و چای خانه و حمام، اجاره داده میشود و کرایه اموال مذکور بین شرکاء باندازه حصص شان تقسیم کرده میشود. و اگر یکی از شرکاء از اجاره دادن اموال مورد بحث امتناع ورزد، بر مهیاه مجبور گردانیده میشود، لکن در صورت مهایات اگر عواید و در آمد اموال مذکور از ناحیه اجاره آن در نوبت یکی از شرکاء زیاد گردد، همان زیادت بین شرکاء تقسیم میشود.

ماده (۱۱۸۵)

كما يجوز لكل واحد من أرباب الحصص بعد المهايأة زماناً أو مكاناً أن يستعمل العقار المشترك في نوبته أو القطعة التي أصابت حصته بالذات، يجوز له أن يؤجر ذلك إلى آخر ويأخذ الأجرة لنفسه.

چنانکه برای هر واحد از شرکاء جایز است که از عقار مشترک در صورت انجام یافتن مهیاه زمانی یا مکانی، در نوبت خود استفاده نموده و از آن کار

بگیرد، استفاده از قطعه ای زمینیکه سهم او در آن برابر شده است نیز از همین قبیل است، همچنان جایز است که او را در نوبت خود برای دیگری اجاره داده و اجوره آنرا برای خود اخذ کند.

ماده (۱۱۸۶)

بعد أن حصلت المهايأة على استيفاء المنافع بدءاً إذا أجر أصحاب الحصص في نوبتهم وكانت غلة أحدهم في نوبته أكثر فليس لبقية الشركاء مشاركة في الزيادة. أما إذا كانت على الاستغلال من أول الأمر مثلاً إذا تمّأيناً على أخذ واحد أجرة الدار المشتركة شهراً والآخر شهراً فالزيادة مشتركة. لكن إذا حصلت المهايأة على أن يأخذ أحدهما غلة هذه الدار والآخر غلة الدار الأخرى وكانت غلة أحد الدارين أكثر فلا يشاركه الآخر.

اگر مهایاه ابتداء بر اخذ منافع صورت گرفته باشد هرگاه شرکاء در نوبت خود حصه خود را اجاره بدهند و عایدات یکی از شرکاء در نوبتش نسبت به دیگران زیاد شود، باقی شرکاء حق اشتراک را در زیاده ندارند. اما اگر در اول امر مهایاه به اخذ اجوره و عایدات بناء یافته باشد مثلاً شرکاء تهایو نمایند به این ترتیب که بدله اجاره حویلی مشترک را یکماه یکنفر شریک بگیرد و ماه بعد شریک دیگر آنرا اخذ نماید، زیادت مذکور درینصورت مشترک میباشد. اما اگر مهایاه طوری حاصل شده باشد که کرایه یک حویلی از یکنفر شریک و کرایه حویلی دیگر از شریک دیگر باشد و کرایه یکی ازین دو حویلی بیشتر از دیگری شود، شریک دیگر بآن حق اشتراک ندارد.^۱

درین ماده، در واقع سه مسئله از هم متفاوت بیان گردیده است که باید درفهم آن دقت شود.^۱

مادة (١١٨٧)

لاتجوز المهايأة على الأعيان فلا تصح المهايأة على ثمرة الأشجار المشتركة ولا على لبن الحيوانات وصوفها على أن يكون لأحد الشريكين ثمرة مقدار من هذه الأشجار ولآخر ثمرة مقدار منها. أو على لبن قطع من الغنم المشترك وصوفه لواحد ولبن قطع آخر وصوفه للآخر.

مهاياه براعيان جازيں نیست. ازین رو بر میوه درخت های مشترک و شیر حیوانات و پشم آن که یکی از شرکاء از میوه یک اندازه درخت ها و دیگری میوه مقدار دیگری درخت هارا بگیرد، مهاياه صحيح نیست، یا اینکه شیر و پشم یک اندازه گوسفند از یک شریک و شیر و پشم گله دیگر از شریک دیگر باشد، صحت ندارد.

مادة (١١٨٨)

وإن جاز فسخ المهايأة الحاصلة بالتراضي لأحد الشريكين» لكن إذا آجر أحدهما في نوبته لآخر فلا يجوز لشريكه فسخ المهايأة مالم تنقض مدة التواجر.

گرچه فسخ مهاياه که به تراضی صورت گرفته باشد از طرف یکی از شرکاء جازيں است اما اگر یکی از شرکاء در نوبت خود مال متذکره را اجاره داده باشد، تا وقتی که مدت اجاره منقضی نشود، فسخ مهاياه برای شریک دیگر جازيں نیست.

مادة (١١٨٩)

وإن لم يجز لواحد من أرباب الحصص أن يفسخ المهايأة الجارية بحكم الحاكم فلكلهم فسخها بالتراضي.

مهاياتی که بحکم قاضی صورت گرفته باشد گرچه جایز نیست که یکی از شرکاء آن را فسخ نماید مگر در صورتیکه تمام شرکاء تراضی و توافق نمایند، میتواند آنرا فسخ نمایند.

مادة (١١٩٠)

إذا أراد أحد أصحاب الحصص أن يبيع حصته أو يقسمها فله فسخ المهايأة أما لو أراد فسخها ليعيد المال المشترك إلى حاله القديم بلا سبب فالحاكم لا يساعده على ذلك.

هرگاه یکی از شرکاء اراده فروش یا تقسیم حصه خود را نماید، حق فسخ مهایاه را دارد. اما اگر اراده فسخ مهایاه را برای برگردانیدن مال مشترک بحالت قدیم آن بدون کدام سبب دیگر نماید، قاضی او را درین مطالبه اش مساعدت نمیکند.

مادة (١١٩١)

بموت أحد أصحاب الحصص أو كلهم لا تبطل المهايأة. به فوت یکی از شرکاء و یا جمیع شان، مهایاه باطل نمیگردد.

باب سوم

در بیان مسایل متعلق به دیوار و همسایه بودن
ومشتمل بر چهار فصل است

فصل اول

در بیان بعضی قواعد در احکام املاک

ماده (۱۱۹۲)

كل يتصرف في ملكه كيف شاء لكن إذا تعلق حق الغير به يمنع المالك من تصرفه على وجه الاستقلال، مثلاً سفل ملك واحد وفوقانيه لآخر، فلصاحب فوقاني حق القرار في التحتاني، ولصاحب التحتاني حق السقف في فوقاني يعني يستره من الشمس ويحفظه من المطرفليس لأحدهما أن يفعل شيئاً مضرّاً إلا بإذن الآخر ولا أن يهدم بناء نفسه.

هر شخص در ملک خود طوریکه بخواهد تصرف کرده میتواند. اما اگر حق غیر به آن تعلق گیرد، مالک از تصرف بر وجه استقلال ممانعت میگردد.

مثلاً : منزل سفلی ملک یکنفر و منزل بالا ملک دیگری باشد، صاحب حق فوقانی بر صاحب حق تحتانی حق قرار تعمیر خود را بر تعمیر آن دارد و

صاحب منزل تحتانی حق سقف و سرپوش خانه خود را در خانه بالایی دارد که بدین ترتیب منزل فوقانی در واقع او را از آفتاب ستر نموده و از باران حفاظتش میکند. پس هیچ کدام یکی ازین دو نفر فعلی را که به دیگرش مضر باشد، انجام داده نمیتواند. و نیز نمیتواند تعمیر خود را به تنهایی منهدم گرداند.

مادة (۱۱۹۳)

إذا كان باب الفوقاني والتحتاني من الجادة واحدا فصاحبا الخلين يستعملان الباب مشتركاً فلايسوغ لأحدهما أن يمنع الآخر من الخروج والدخول.

هرگاه دروازه منزل فوقانی و تحتانی دارای مدخل واحد باشد، صاحبان هر دو محل دروازه را مشترکاً مورد استعمال قرار میدهد و یکی ازین دو دیگرش را از داخل شدن و بیرون شدن منع کرده نمیتواند.

مادة (۱۱۹۴)

كل من ملك محلاً صار مالکاً مافوقه وماتحته أيضاً يعني يتصرف في العرصة التي هي ملكه بالبناء والعلو به كما يشاء وبسائر التصرفات كحفر أرضها واتخاذ مخزن نبشها كما يشاء عمقا وجعلها بئرا.

هر شخصی که مالک یک محل گردد، مالک مافوق و ما تحت آن نیز می باشد، یعنی در صحن همان محل هر طوریکه بخواهد تصرفات مالکانه بعمل

می آورد از قبیل اینکه میتواند آبادی بسازد و چگونه ایکه میخواهد آنرا بلند کند. همچنان که سایر تصرفات را در صحن محل مملوکه خود از قبیل حفر زمین و اعمار مخزن آب در آن و کندن و عمیق نمودن آن به هدف چاه ساختن آن، نیز انجام داده میتواند.

ماده (۱۱۹۵)

من أحدث في داره بيتاً ليس له أن يبرز رفرافه على هواء دار جاره فإن أبرزه يقطع القدر الذي جاء على هواء تلك الدار.

کسیکه در حویلی خود خانه جدید آباد نماید، حق ندارد برآمدگی عمارت را بر فضای حویلی همسایه بروز دهد. اگر چنین کاری را نمود، باندازه ایکه هوای حویلی همسایه را گرفته است، از بین برده میشود.

ماده (۱۱۹۶)

من امتدت أغصان شجربستانه إلى دار جاره وبستانه فللجار أن يكلفه تفریغ هوائه بالربط أو القطع لكن إذا ادعى الجار أن ظل الشجرة مضرّة بمزروعات بستانه، لا تقطع الشجرة.

اگر شاخه های درخت باغ یکنفر به حویلی و یا باغ همسایه دراز گردد و امتداد پیدا کند، همسایه حق دارد که شخص مذکور را بغرض فارغ ساختن هوا و فضای خانه یا باغ خویش به بسته نمودن و یا قطع کردن شاخه های مذکور مکلف سازد. اما اگر همسایه ادعا نمود که سایه درخت به کشت و زراعت باغش صدمه میرساند، درخت های مورد بحث قطع کرده نمیشود.

مادة (١١٩٧)

لا يمنع أحد من التصرف في ملكه أبداً إلا إذا كان ضرره لغيره
فاحشاً كما يأتي تفصيله في الفصل الثاني.

هیچ کسی در هیچوقت از تصرف در ملکش منع کرده نمیشود مگر اینکه
تصرفات وی بدیگری ضرر فاحش داشته باشد چنانکه تفصیل آن در فصل
دوم می آید.

فصل دوم

در حق معاملات همجواری

مادة (١١٩٨)

كل أحد له التعلي على حائطه الملك وبناء ما يريد وليس لجاره
منعه ما لم يكن ضرراً فاحشاً.

هر شخص حق دارد که دیوار ملک خود را بلند نموده و چیزی را که
میخواهد بر آن آباد نماید و تا وقتی که برای همسایه ضرر فاحش نباشد، او را
از این عمل منع کرده نمیتواند.

مادة (١١٩٩)

الضرر الفاحش كل ما يمنع الحوائج الأصلية بمنع المنفعة الأصلية
المقصودة من البناء كالسكنى أو يضر البناء أو يجلب عليه
وهناويكون سبب هدمه.

ضرر فاحش عبارت از آنچه است که بنابر مانع شدن از تحقق منفعت اصلی و مقصود، از ساختن تعمیر از قبیل سکونت در آن، بالاخره مانع تأمین احتیاجات اصلی گردد. یا آنچه است که ساختمان را متضرر سازد و یا اسباب شکست او را فراهم نموده و بالاخره باعث انهدام آن گردد.

مادة (١٢٠٠)

يدفع الضرر الفاحش بأي وجه كان مثلاً لو اتخذ في اتصال دار ، دكان حداد أو طاحون فمن طرّق الحديد ودوران الطاحون يحصل وهن للبناء وبأحداث فرن أو معصرة لا يستطيع صاحب الدار السكنى فيها لتأذيه من الدخان ورائحة المعصرة فهذا كله ضرر فاحش بأي وجه كان يدفع ويزال.

وكذا لو كان لرجل عرصة متصلة بدار آخر فشق فيها نفرا إلى طاحونه وجري الماء يوهن جدار الدار أو اتخذ أحد في أساس جدار جاره مزبلة وإلقاء القمامة يضر الجدار فلصاحب تكليفه رفع الضرر.

و كذلك لو أحدث رجل بيئراً في قرب دار آخر و بمجيء الغبار منه يتأذى صاحب الدار حتى لا يطيق الإقامة فيها، فله أن يكلفه رفع ضرره.

كما لو أحدث رجل بناء مرتفعاً في قرب بيئر آخر وسدّ مهب ريحه فإنه يكلفه رفعه للضرر الفاحش كذلك لو أحدث رجل

دكان طباخ في سوق البزازين وكان الدخان يضر بأمتعة الجار ضرراً فاحشاً فإنه يكلفه رفع ضرره وكذلك لو كان لرجل سياق في داره فانشق وتضرر جاره من جري مائه ضرراً فاحشاً فبناءً على دعواه يلزم تعمیر ذلك السياق و إصلاحه.

ضرر فاحش بهر طریقی که باشد دفع کرده میشود.

مثلاً: اگر متصل یک حویلی دکان آهنگری و یا آسیاب بناء شود، از کوبیدن آهن و دوران آسیاب، سستی و شکست در تعمیر حویلی حاصل میشود. و با احداث تنور خانه و دستگاه آب میوه کشی در پهلوی یک حویلی صاحب حویلی به نسبت اذیت و آزاری که از دود تنور و بوی فشرده میوه به وی میرسد قدرت سکونت را در حویلی مذکور از دست میدهد. و این تماماً ضرر فاحش بوده بهر طریقی که باشد دفع و دور کرده میشود. همچنان اگر شخصی در پهلوی حویلی دیگری، زمینی داشته باشد که نهر یا جوی را در آن شق نموده و تا آسیابش امتداد دهد و بالاخره آب را در آن جاری نماید که باعث سستی و شکست دیوار همسایه گردد یا در بیخ دیوار همسایه مزبله^۱ اعمار نماید و در آن خاکروبه، خار و خاشاک را بیاندازد و این عمل وی به دیوار همسایه مضر تمام میشود لذا صاحب دیوار او را برای دفع این ضرر مکلف می سازد.

و همچنین اگر کسی در نزدیک دیوار حویلی دیگری خرمنگاهی احداث نماید که با آمدن غبار آن به صاحب حویلی چنان اذیت برسد که به اثر آن دیگر قدرت اقامت را در حویلی مذکور نداشته باشد، درین صورت همسایه

^۱ مزبله : جای ریختن خارکروبه، سرگین، و آب های فاسد. (زباله دانی)

متضرر صاحب خرمن را مکلف برفع ضرر نموده میتواند. چنانچه اگر شخصی در نزدیک خرمن دیگری، آبادی بلندی را احداث کند و جای وزیدن باد را بند نماید، برفع ضرر فاحش مکلف ساخته میشود. بهمین ترتیب اگر کسی دکان طباحی را در بازار بزازها بنا نماید که دود مذکور به کالای همسایه ضرر فاحش برساند، مکلف به رفع ضرر مذکور میگردد.

همینگونه اگر کسی در حویلی خود جوی آبی داشت و او شق پیدا نموده و بدین ترتیب همسایه از جریان این آب متضرر گردید، بنابر ادعای همسایه تعمیر و اصلاح جوی مذکور بالای صاحب آن لازم میشود.

ماده (۱۲۰۱)

منع المنافع التي ليست من الحوائج الأصلية كسد الهواء والنظارة أو منع دخول الشمس ليس بضرر فاحش لكن سدّ الضياء بالكلية ضرر فاحش فإذا أحدث رجل بناء فسدّ بسببه شباك بيت جاره وصار بحال لا يقدر على القراءة معها من الظلمة فله أن يكلف رفعه للضرر الفاحش لا يقال الضياء من الباب كاف لأن باب البيت يحتاج إلى غلقه للبرد وغيره من الأسباب وإن كان لهذا المحل شباك فسدّ أحدهما بإحداث ذلك البناء فلا يعد ضرراً فاحشاً.

ممانعت از منافع که از جمله نیازمندی های اصلی نباشد مانند بند نمودن هواء و بند نمودن محل نگریستن و تماشا کردن یا منع نمودن دخول آفتاب، ضرر فاحش محسوب نمیگردد، اما بند نمودن کامل روشنی ضرر فاحش است.

پس هرگاه شخصی بنائی را آباد نمود که به سبب آن کلکین خانه همسایه بند شد و بحالی در آمد که از تاریکی به خواندن قادر نبود، چنین همسایه متضرر، حق دارد که شخص مذکور را مکلف به رفع ضرر فاحش مذکور نماید، البته گفته نمیشود که روشنی دروازه کفایت میکند زیرا در وقت سردی و غیره اسباب نیازمندی به بسته نمودن آن پیدا می شود. و اگر محل مذکور دو کلکین داشته باشد که به سبب احداث بناء مذکور یکی از کلکین های آن بند شود چونکه جبران این ضرر از طریق کلکین دیگر ممکن است، بناءً ضرر مذکور ضرر فاحش محسوب نمیگردد.

مادة (۱۲۰۲)

رؤية المحل الذي هو مقر النساء كصحن الدار والمطبخ والبئر يعد ضررا فاحشا فإذا أحدث رجل في داره شبكا أو بناء مجددا وجعل له شبكا مطلا على المحل الذي هو مقر نساء جاره الملاصق أو الفاصل بينهما طريق فإنه يؤمر برفع الضرر ويصير ذلك الرجل مجبورا لدفع هذا الضرر بصورة تمنع وقوع النظر إما ببناء حائط أو وضع طيلة لكن لا يجبر على سد الشباك بالكلية كما إذا عمل ساترا من الأغصان التي يُرى من بينها مقر نساء جاره فإنه يؤمر بسد محلات النظر ولا يجبر على هدمه وبناء حائط محله راجع مادة (۲۲).

رؤیت محلیکه بود و باش زن ها باشد مانند صحن حویلی و مطبخ و چاه ضرر فاحش محسوب میشود. پس هرگاه شخصی در حویلی خود کلکینی را باز نمود یا آبادی جدیدی اعمار نموده و در آن کلکینی ساخت که بر محل بودوباش زنان همسایه ملاصق (دیوار به دیوار) یا همسایه ایکه در میان یک

راه فاصله است، مشرف بود، چنین شخص برفع ضرر مذکور امر کرده میشود و او مجبور کرده میشود تا در رفع ضرر مذکور طوری اقدام نماید که از وقوع دید درخانه همسایه جلوگیری شود. که این ممانعت به آباد نمودن دیوار یا نهادن صندوقچه صورت گرفته میتواند اما به بند نمودن کامل کلکین مجبور ساخته نمیشود چنانچه اگر ستر و پرده از شاخه های درخت تهیه نمود که از بین آن زنان همسایه دیده شوند، به بند نمودن مواقع دید امر کرده میشود و مجبور به ویران کردن ستر مذکور و اعمار دیوار به عوض آن نمیگردد (به ماده (۲۲) رجوع شود).

ماده (۱۲۰۳)

إذا كان لواحد شبك فوق قامة الإنسان فليس لجاره أن يكلفه سده لاحتمال أنه يضع سلما وينظر إلى مقر نساء ذلك الجار
راجع المادة (۷۴)

هرگاه کلکین یک شخص از قامت انسان بلندتر باشد همسایه او به احتمال اینکه صاحب کلکین زینه گذاشته و محل بود و باش زنان او را می بیند، شخص مذکور را به بند نمودن آن مکلف ساخته نمیتواند (به ماده ۷۴ مراجعه شود).

ماده (۱۲۰۴)

لاتعد الجنينة مقر النساء فإذا كان لرجل دار لا يرى منها مقر نساء جاره لكن ترى جنينته فليس له أن يكلفه منع نظارته من تلك الجنينة بمجرد خروج نسائه في بعض الأحيان.

باغچه، مقر زنان محسوب نمیشود. اگر از حویلی شخصی جای بود و باش زنان همسایه دیده نشود ولی باغچه آن مورد دید قرار گیرد، پس به مجرد اینکه خانمهای او بعضی اوقات طرف باغچه بیرون میشوند، حق ندارد که شخص دیگر را به امتناع از نظاره و دیدن همان باغچه مکلف سازد.

ماده (۱۲۰۵)

إذا كان لرجل شجرة فأكهة في جنينته وفي صعوده إليها يشرف على مقر نساء جاره فيلزمه عند صعوده إعطاء النساء الخبر لأجل التستر فإن لم يخبر، يمنعه الحاكم عن الصعود بلا إخبار.

اگر شخصی در باغ خود درخت میوه دار داشته و در وقت بالا شدن در آن درخت محل بود و باش خانمهای همسایه دیده میشد، درینصورت لازم است حین بالا شدن به درخت، به خانمهای همسایه اطلاع بدهد، و اگر به آنها آگاهی قبلی نداد، قاضی او را از بالا شدن بدون آگاهی منع کند.

ماده (۱۲۰۶)

إذا اقتسم اثنان دارا مشتركة بينهما وكان يرى من الحصة التي أصابت أحدهما مقر نساء الآخر، يؤمران أن يتخذا سترة مشتركة بينهما.

هرگاه دو نفر حویلی مشترک شان را بین خود طوری تقسیم نمایند که محل بود و باش زن های یکی آنها از حصه ای که به دیگرش رسیده است دیده شود درینصورت شرکاء مکلف به اتخاذ ستر و پرده مشترک در بین شان میگردند.

مادة (١٢٠٧)

رجل يتصرف في ملكه تصرفاً مشروعاً فجاء آخر وأحدث عنده بناء فإن كان هذا المحدث متضرراً فعليه دفع الضرر.

مثلاً إذا كان لدار قديمة شباك مشرف على مقرنساء دارمحدثه فيلزم صاحب الدار المحدثه أن يدفع هو مضرته وليس له صلاحية أن يدعي على صاحب الدار القديمة. كمالو أحدث شخص دارا في عرصته المتصلة بدكان حداد فليس له أن يعطل دكان الحداد بقوله إنه يحصل لداره ضرر فاحش من طرق الحديد. وكذا إذا أحدث رجل دارا بالقرب من بيدر قديم، فليس له أن يمنع صاحب البيدر من التذرية قائلا أن غبار بيدر يجيء على داري.

شخصی در ملک خود تصرف مشروع داشت، کسی دیگری آمد و در پهلوی آن بناء جدیدی را اعمار نمود، اگر بهمین بنیان گذار جدید ضرری متوجه باشد، دفع ضرر بر خود وی لازم است.

مثلاً هرگاه یک حویلی قدیمه کلکین ها و دریچه های داشته باشد که بر مقر زنان حویلی جدید مشرف باشد، بصاحب حویلی جدید لازم است که ضرر مذکور را خود دور سازد و صلاحیت دعوی را بالای صاحب حویلی قدیمه ندارد چنانچه اگر شخصی حویلی جدید را در صحن متصل دکان آهنگری بنا نماید، حق ندارد که دکان آهنگر را به این دلیل که از کوفتن آهن بحویلی اش ضرر فاحش است، تعطیل سازد.

همچنان هرگاه شخصی خانه ای را در نزدیک یک خرمن قدیمی احداث و بنا نمود، اکنون حق ندارد که صاحب خرمن را از خرمن کوبی منع نموده و استدلال نماید که غبار خرمن طرف خانه من می آید.

مادة (۱۲۰۸)

إذا كانت شبابيك منزل قديم مشرفة على عرصة خالية فاحترق هذا المنزل ثم أحدث صاحب العرصة فيها دارا وبعده أعاد صاحب المنزل منزله على وضعه القديم فصارت شبابيكه مشرفة على مقرالنساء من الدار المحدثه فصاحب هذه الدار هو يرفع المضرة عن نفسه وليس له أن يجبر صاحب المنزل ويقول امنع نظر منزلك.

اگر کلکین های یک خانه قدیمی به میدان خالی مشرف و قابل دید باشد، و منزل مذکور حریق شود، بعداً مالک میدان، حویلی را در همان میدانی آباد سازد و صاحب خانه قدیمی، منزل خود را بحال سابق اعمار نماید، و در وضعیتی قرار بگیرد که دریچه های منزل قدیم به محل بود و باش زنان حویلی جدید مشرف و قابل دید باشد، صاحب حویلی جدید خودش ضرر متوجه شده را رفع میسازد و حق ندارد که صاحب منزل قدیم را به بند نمودن محل دید منزلش مجبور سازد.

مادة (۱۲۰۹)

إذا أحدث شخص شبابيك في داره يمنع إشرافها على مقر نساء جاره، بناءً مرتفعاً لذلك الجار فهدم الجار هذا البناء المرتفع

وصارت الشبابيك مشرفة على مقر نساء الجار فليس له أن يقول
للشخص سد الشبابيك بمجرد كون الشبابيك محدثة، بل يلزم
الجار أن يدفع مضرة نفسه.

هرگاه شخصی کلکین ها و دریچه ها را در حویلی خود طوری احداث نمود
که دید از کلکین ها را بر مقر زنان همسایه، تعمیر مرتفع و بلند همسایه مانع
میشد، بعداً همسایه این بنا، مرتفع را ویران نمود و در نتیجه کلکین های
شخص مذکور برجای بود و باش زنان همسایه مشرف گردید، همسایه
مذکور حق ندارد که این شخص را بدلیل اینکه کلکین ها جدید است به بند
نمودن آن امر کند بلکه لازم است، تا همسایه (صاحب بناء مرتفع سابق)
خودش ضرر مذکور را از خود دفع نماید.

مادة (١٢١٠)

أحد شريكي الحائط ليس له أن يعليه ولا أن يركب عليه بقصر
ولا بغيره بدون إذن الآخر، سواء كان مايفعله مضراً بالآخر أولاً.
لكن إذا أراد أحدهما بناء بيت في عرصته فله أن يضع رؤوس
جذوعه، لكن إن وضع عشرة أخشاب، كان لشريكه أيضاً حق
أن يضع قدرها وإنما يضع نصف ما يتحمل الحائط من الأخشاب
ليس له أن يتجاوزها وإن كان على ذلك الحائط ركوب لهما
على التساوي وأراد أحدهما أن يزيد في أخشابه فلآخر منعه.

یکی از شرکاء دیوار، حق تصرف را بالای دیوار، مشترک از قبیل بلند
نمودن آن یا یکجا نمودن بخشی از تعمیر بالای آن و غیره بدون اجازه
شریک دیگر ندارد. اعم از اینکه عمل شریک که در بالای دیوار زیادت می

آورد، بشریک دیگر مضر تمام شود یاخیر. اما اگر یکی از شرکاء اراده تعمیر خانه را در صحن خود داشته باشد، میتواند سرهای چوب ها را بر دیوار مشترک بگذارد، ولی اگر ده چوب را گذاشت، شریک آن نیز حق دارد که باندازه چوب های مذکور در دیوار چوب بگذارد.

البته باید به اندازه نصف تحمل دیوار، چوب بگذارد و نباید ازین حد تجاوز کند. و اگر بالای دیوار بار مساوی شرکاء بود و یکی از شرکاء اراده نمود که چوب های خود را در آن زیاده کند، شریک دیگر او را منع کرده میتواند.

ماده (۱۲۱۱)

ليس لأحد الشريكين في الحائط المشترك أن يحول محل أخشابه التي على الحائط يمينا أو شمالا، ولا من أسفل إلى أعلى. أما إذا كانت رؤوس أخشابه عالية وأراد تسفيلها، فله ذلك.

یکی از شرکاء حق ندارد که محل چوب های خود را در دیوار مشترک بطرف راست وچپ و یا از پایان بسوی بالا تغییر دهد و از حالی به حالی بگرداند، اما اگر سر های چوب های آن بلند بود و اراده پایان نمودن یا کوتاه کردن آنرا داشته باشد، میتواند چنین کار را بکند.

ماده (۱۲۱۲)

إذا كان لشخص بئر ماء حلو وأراد جاره أن يبي في قربه كنيفاً أو سباقاً مالحاً وكان ذلك يفسد ماء البئر فإن ضرره يدفع، وإن

كان ضرره لا يقبل الدفع بوجهه، فذلك الكنيف أو السياق يردم كذلك إذا كان طريق ماء حلو، فبني آخر عنده سباقاً مالحاً وقدره يضر بالماء الحلو ضرراً فاحشاً ولم يمكن دفعه إلا بالردم، فإنه يردم.

هرگاه شخصی چاه آب پاک و شیرین داشته باشد و همسایه آن اراده نماید که در نزدیک آن، کنار آب (تشناب) یا جوی آب نمکی و ناپاک را بنا نماید، در صورتیکه عمل مذکور آب چاه را فاسد سازد، ضرر آن دفع کرده میشود.

و اگر به هیچ وجه قابل دفع نبود، درینصورت تشناب و جوی یاد شده بند کرده میشوند.

همچنین هرگاه یک جوی آب پاک و شیرین بوده و در قریب آن راه آب ناپاک احداث گردد و ناپاکی آن به آب پاک ضرر فاحش داشته باشد و امکان دفع ضرر بدون بند نمودن میسر نباشد، سیاق مالح یا آب رو آب نمکی و ناپاک بند کرده میشود.

فصل سوم

در احکام راه

ماده (۱۲۱۳)

إذا كان على طرفي الطريق لأحد داران فأراد إنشاء جسر من واحدة إلى الأخرى، يمنع ولا يهدم بعد إنشاءه إن لم يكن فيه ضرر على المارين، لكن لا يكون لأحد حق قرار في الجسر والبروز على الطريق العام. فإذا تهدم الجسر المبني على الطريق العام على الوجه المسطور فأراد صاحبه إعادته، يمنع.

هرگاه شخصی به دو طرف راه حویلی داشت و اراده آبادی پل هوایی را از یک حویلی بحویلی دیگرش نمود، درین صورت از طرف عامه مردم منع کرده میشود. ولی بعد از آبادی پل مذکور در صورتیکه به رهگذران ضرری نداشته باشد، ویران کرده نمیشود.

اما کسی دیگری حق قرار را در پل مذکور نداشته و نمیتواند که از طریق آن بالای سرک عامه بروز نموده و باعث مزاحمت عابرین گردد. اگر این پلیکه بالای راه عامه ساخته شده باشد خود بخود ویران گردید و صاحب آن اراده اعمار مجدد آنرا نمود، منع کرده میشود.

ماده (۱۲۱۴)

ترفع الأشياء المضرّة بالمارين ضرراً فاحشاً ولوقديما كالغرفة والبروز على الطريق العام الدانين والوطيين.

اشیای مضره که به رهگذران ضرر فاحش داشته باشد اگرچه قدیمه هم باشد، ازاله میشود. مانند غرفه^۱ و ساختن میز و برآمدگی یک حصه از دیوار خانه بطریق عام که به روندگان و عبورکنندگان نزدیک باشد.

ماده (۱۲۱۵)

إذا أراد وضع الطين في الطريق لأجل تعمیر داره فله وضعه في طرف منه و صرفه سریعاً إلى بنائه بشرط عدم الضرر للمارين.

هرگاه شخصی به جهت آبادی حویلی خود گل ولای را در راه بگذارد میتواند که آنرا در یک جانب راه گذاشته و به سرعت ممکنه به تعمیر خویش مصرف نماید بشرطیکه به عابرین و رهگذران ضرر نداشته باشد.

ماده (۱۲۱۶)

لدى الحاجة يؤخذ ملك كائن من كان بالقيمة بأمر السلطان، ويلحق بالطريق، لكن لا يؤخذ من يده ما لم يؤد له الثمن انظر إلى مادتي (۲۵۱ و ۲۶۲)

در وقت ضرورت عامه در حالیکه منافع عمومی ایجاب کند، ملکی به امر امام در برابر قیمت عادلانه استملاک شده میتواند البته تا زمانیکه پول جایداد استملاک شده پرداخته نشده است، گرفته نمیشود. ماده (۲۵۱) و ماده (۱۲۱۷) ملاحظه شود.

^۱ غرفه: بالاخانه: اتاقیکه بالای اتاق دیگر ساخته شود، (فرهنگ عمید)

مادة (١٢١٧)

يجوز أن يأخذ شخص فضلة الطريق من جانب الميري بضمن مثلها، ويلحقها إلى داره، حال عدم المضرة للمارين.

جایز است که شخصی ساحه ایرا که مورد نیاز راه عامه نباشد در بدل قیمت مماثل از دولت خریداری کند و آنرا به حویلی اش یکجا نماید. بشرطیکه عمل مذکور برای عابرين و اشخاص رهگذر ضرر و مشکلاتی را در قبال نداشته باشد.

مادة (١٢١٨)

يجوز لكل واحد أن يفتح باباً مجدداً إلى الطريق العام.
هرکس میتواند دروازه جدید را بطرف راه عام باز کند.

مادة (١٢١٩)

لا يجوز لمن لم يكن له حق المرور في طريق خاص أن يفتح عليه باباً.
کسیکه در یک راه خاصه (کوچه فرعی مخصوص) حق عبور و مرور نداشته باشد، نمیتواند بطرف آن دروازه احداث نماید.

مادة (١٢٢٠)

الطريق الخاص كالمملك المشترك لمن لهم فيه حق المرور فلا يجوز لأحد منهم أن يحدث فيه شيئاً سواء كان مضرّاً أو غير مضر إلا بإذن الباقيين.

راه خاص در حصه کسانی که حق عبور و مرور از آن دارند، مثل ملک مشترک است. پس کسی از آنها نمیتواند چیزی را در راه مذکور احداث کند اعم از اینکه احداث مذکور به ضرر دیگران تمام شود یا نشود مگر اینکه اجازه سایر مستحقین را حاصل کرده باشد.

ماده (۱۲۲۱)

ليس لأحد أصحاب الطريق الخاص أن يجعل ميزاب داره التي بناها مجدداً إلى ذلك الطريق إلا بإذن سائر أصحابه.

هیچ یکی از مالکان راه خاص نمیتواند ناوه حویلی جدید الاحداث خود را به استقامت این راه تغییر دهد، مگر به اجازه سایر اصحاب طریق.

ماده (۱۲۲۲)

إذا سدّ أحد بابه الذي هو إلى الطريق الخاص فلا يسقط حق مروره بسده إياه فيجوز له ولمن اشترى منه أن يفتحه ثانياً.

هرگاه شخصی دروازه خود را که در راه خاص باز است مسدود نماید، حق عبور و مرور به چنین انسدادی ساقط نمیگردد بلکه او و کسی که خانه را از وی خریداری میکند، حق دارد که دروازه مذکور را دوباره باز کند.

ماده (۱۲۲۳)

للمارين في الطريق العام الدخول في الطريق الخاص عند الازدحام، فلا يسوغ لأصحاب الطريق الخاص أن يبيعوه ولو اتفقوا ولا يسوغ لهم أن يقسموه بينهم ولا يجوز أن يسدوا فمه.

رهگذران راه عام حق دارند بوقت ازدحام داخل کوچه خاص شوند و صاحبان راه خاص حق ندارند آنرا بفروش برسانند گرچه در فروش اتفاق نظر موجود باشد.

همچنان این ها نمیتوانند طریق خاص را میان خویش تقسیم نمایند و یا دهانه آنرا مسدود نمایند.

فصل چهارم

در بیان حق مرور، مجری و مسیل

ماده (۱۲۲۴)

يعتبر القدم في حق المرور، وحق المجري، وحق المسيل، يعني تترك هذه الأشياء وتبقى على وجهها القديم الذي كانت عليه، لأن الشيء القديم يبقى على حاله بحكم المادة (٦) ولا يتغير، إلا أن يقوم الدليل على خلافه، أما القديم المخالف للشرع فلا اعتبار له يعني إذا كان الشيء المعمول غير مشروع في الأصل، فلا اعتبار له وإن كان قديماً، ويزال إن كان فيه ضرر فاحش راجع المادة (٢٧).

مثلاً إذا كان لدار مسيل قدر في الطريق العام ولو من القديم، وكان فيه ضرر للمارة فإن ضرره يرفع ولا اعتبار لقدمه.

قدامت در حق (عبور و مرور)، حق مجری (آب رو) و حق مسیل (سیل بر)، مدار اعتبار شناخته میشود. یعنی اشیای متذکره بحال سابق شان گذاشته میشوند زیرا قدیم بحال خودش گذاشته میشود و قابل تغییر نیست، چنانچه ماده (۶) حکم میکند مگر اینکه دلیلی برخلاف آن اقامه شود. هرچه قدیم خلاف شریعت کدام اعتباری ندارد، یعنی اگر شی معمول در اصل غیر مشروع باشد درینصورت قدامت آن اعتباری ندارد و اگر در آن ضرر فاحش باشد، دور کرده میشود، بماده (۲۷) مراجعه شود.

مثلاً: اگر از حویلی راه بدرفت مواد کثیف در راه عام از قدیم موجود بوده و برای اشخاص رهگذر مضر باشد، درینصورت ضرر مذکور بدون شک مرفوع ساخته میشود و قدامت آن اعتباری ندارد.

ماده (۱۲۲۵)

إذا كان لأحد حق المرور في عرصة آخر، فليس لصاحب العرصة أن يمنع من المرور والعبور.

هرگاه شخصی در صحن حویلی دیگری حق عبور و مرور داشته باشد، صاحب صحن حویلی حق ندارد که او را از مرور و عبور منع کند.

ماده (۱۲۲۶)

للمبيع صلاحية أن يرجع عن إباحته والضرر لا يكون لازماً بالإذن والرضى، فإذا لم يكن لواحد حق المرور في عرصة آخر ومر فيها بمجرد إذن صاحبها مدة، فلصاحبها بعد ذلك أن يمنع من المرور إن شاء.

شخصیکه چیزی را مباح گردانید، صلاحیت دارد از اباحت خود رجوع کند و ضرر اجازه و رضاء لازم نمیگردد، پس هرگاه شخصی حق مرور را در صحن حویلی شخصی دیگر نداشت ولی به اجازه مالک حویلی مدتی در آن عبور و مرور نمود، مالک حویلی میتواند بعداً او را از عبور و مرور منع نماید.

ماده (۱۲۲۷)

إذا كان لواحد حق المرور في ممر معين في عرصة آخر فأحدث صاحب العرصة بناء على هذا الممر بإذن صاحب حق المرور فقد سقط حق مروره ولم يبق له حق الخصام مع صاحب العرصة انظر إلى المادة. (۵۱)

هرگاه شخصی حق عبور و مرور را در یک راه معین در صحن حویلی شخص دیگری داشته باشد و صاحب صحن حویلی در همین راه به اجازه صاحب حق عبور و مرور آبادی نماید، حق عبور و مرور او درینصورت ساقط میگردد و نمیتواند با صاحب صحن حویلی دعوی نماید. ماده (۵۱) ملاحظه شود.

ماده (۱۲۲۸)

إذا كان لواحد جدول أو سياق ماء في عرصة آخر جارياً من القديم، فليس لصاحب العرصة منعه، قائلًا لا أدعه يجري فيما بعد وعند احتياجهما إلى الإصلاح والتعمير يدخل صاحبهما في المجرى أو الجدول ويعمرها إن أمكن أما إذا لم يمكن أمر التعمير إلا بالدخول في العرصة فصاحبها يأذن له بالدخول فإن لم يأذن يجبر

من طرف الحاکم أي بقوله له إما أن تأذن بدخول العرصة وإما أن تعمر أنت.

هرگاه شخصی جوی و یا حق جریان آب را در صحن حویلی دیگری از قدیم داشته باشد، مالک صحن حویلی حق ممانعت او را ندارد که بگوید نمیگذارم بعد ازین آب را جریان بدهد، البته وقتی که جوی و یا مجری آب به اصلاح و ترمیم ضرورت پیدا کند، مالک آن در مجری و جوی داخل میشود و آنرا ترمیم میکند. و اگر ترمیم آن بدون داخل شدن در صحن حویلی امکان پذیر نباشد، صاحب حویلی باید برایش اجازه داخل شدن بدهد و اگر اجازه نداد، قاضی او را مجبور بسازد و برایش بگوید یا باو اجازه داخل شدن به صحن حویلی را میدهمی و یا خودت آنرا آباد و ترمیم میکنی.

مادة (١٢٢٩)

لدار مسيل مطر على دار الجار من القديم، وإلى الآن، فليس للجار منعه قائلاً لا أدعه يسيل بعد ذلك.

حویلی ای که از بالای حویلی همسایه حق سیل آب باران را از قدیم تا اکنون داشته باشد، همسایه مذکور نمیتواند صاحب حق را از اعمال این حقش منع نماید و بگوید که بعد ازین آب باران از مسیل مذکور عبور نکند.

مادة (١٢٣٠)

دور في طريق لها ميال من القديم منصبة على ذلك الطريق ومنه تمتد إلى عرصة واقعة في أسفله جارية من القديم ليس لصاحب العرصة سدّ ذلك المسيل القديم فإن سدّه يرفع السدّ من طرف الحاکم ويعاد إلى وضعه القديم.

حویلی هاییکه در طرف سرک قرار داشته و از قدیم ناوه های در آنها نصب گردیده است که آب آنها در سرک ریخته و سپس بسوی میدانی که در پایان سرک موقعیت دارد جریان بیابد، در چنین حالت، مالک یا صاحب میدانی متذکره حق ندارد که چنین سیل قدیمی را مسدود نماید. و اگر آنرا مسدود نموده از طرف قاضی دوباره باز کرده میشود و بوضع قدیم آورده میشود.

ماده (۱۲۳۱)

لیس لأحد أن یجری مسیل محله المحدث إلى دار آخر.

هیچکس حق ندارد تا آب رَو محل و جای جدید الاحداث خود را بحویلی دیگری جاری سازد.

ماده (۱۲۳۲)

حق مسیل لسیاق مالخ فی دار لیس لصاحب الدار أو لمشتريها إذا باعها منع جریه بل یبقی کما فی السابق.

حق مسیل آب های فاصله و ناپاک (تشناب) که در حویلی دیگری ثابت است، صاحب حویلی و یا خریدار نمیتواند جریان آنرا منع کند بلکه بحال سابق اش باقی میماند.

ماده (۱۲۳۳)

إذا امتلأ السیاق الجاری بحق فی دار أخرى أو تشقق وحصل منه ضرر فاحش، فلصاحب الدار أن یجبر صاحب السیاق علی دفع هذا الضرر.

هرگاه آب رَویکه در حویلی دیگری حق جریان دارد پر شود و یا کدام حصه آن شق و پاره شود که از آن ضرر فاحش بوجود آید، صاحب حویلی میتواند مالک جریان آب را به دفع ضرر مذکور مکلف بگرداند.

باب چهارم

در بیان شرکت اباحت است
که مشتمل بر هفت فصل میباشد

فصل اول

در بیان اشیای مباح و غیر مباح

مادة (١٢٣٤)

الماء والكأ والنار مباحة والناس في هذه الأشياء الثلاثة شركاء.
آب، گیاه خود رو و آتش مباح بوده و مردم در این سه چیز باهم شریک
اند.

مادة (١٢٣٥)

الماء الجاري تحت الأرض ليس بملك أحد.
آب جاری تحت الارض ملکیت شخصی کسی نمیباشد.

مادة (١٢٣٦)

الآبار التي ليست محفورة بسعي شخص مخصوص وعمله بل هي
من القديم لانتفاع كل وارد فهي من الأشياء المباحة والمشاركة
بين الناس.

چاه هائیکه بر اساس مساعی و کار یک شخص معین حفر نشده باشد بلکه از قدیم برای اخذ منفعت هر شخصیکه مراجعه میکند، بوده باشد، چنین چاه از جمله اشیای مباحه بحساب می‌رود و تمام مردم در آن اشتراک دارند.

مادة (١٢٣٧)

البحر والبرک الكبيرة مباحة.

بحر و حوض بزرگ از جمله اشیای مباحه محسوب می‌گردد.

مادة (١٢٣٨)

مالیس مملوکاً من الأنهار العامة التي لم تدخل في المقاسم يعني في المجاري المملوكة مباح أيضاً، كالنیل، والفرات، والطونة، والطوبخة، (وسیحون و جیحون و دجلة).

آنچه از نه‌های عمومی که ملکیت کسی نبوده و درجوی‌ها جریان نداشته باشد، از جمله اشیای مباحه بحساب می‌رود مانند آب رود نیل، فرات، طونه و وطوبخه^۱، (سیحون، جیحون و دجله نیز از امثال آنست).

مادة (١٢٣٩)

الأنهار المملوكة يعني التي دخلت في المقاسم على الوجه المشروع
نوعان:

^۱ طونه و طوبخة، مانند نیل و فرات نام دریا‌ها اند.

الأول: الأنهار التي ماؤها يتفرق وينقسم بين الشركاء لكن لا يحى جميعه في أراضي هؤلاء بل له بقية مباحة، فالأنهار من هذا القبيل لكونه عامة من وجه يقال لأحدها نهر عام أيضاً والشفعة لا تجري فيها.

النوع الثاني: النهر الخاص الذي يتفرق ماؤه وينقسم إلى أراضي اشخاص معدودة وإلى انتهائه إلى آخر أراضيهم، يحى ولا ينفذ إلى مفازة فالشفعة إنما تجري في هذا النوع.

نهرهای مملوکه که در جوی ها بطریق مشروع جریان دارد (از نظر جریان شفعه در آنها) بدو نوع متقسم میگردد.

نوع اول نهر هایی که آب آن متفرق و میان شرکاء تقسیم میگردد ولی جمیع آن در اراضی شرکاء بمصرف نمیرسد بلکه مقداری از آن باقی میماند که استفاده از آن برای دیگران مباح میباشد، نهرهایی ازین قبیل از نگاه اینکه من وجه عام پنداشته می شوند، یکی آنها را نهر عام نیز گفته میشود و شفعه درین نوع انهار جاری نمیکردد.

نوع دوم نهر خاص است که آب آن متفرق بوده و در اراضی یکعده اشخاص به مصرف میرسد و چیزی از آن باقی نمی ماند و به صحراء نمیرسد. که درین نوع نهر ها شفعه جاری میشود.

مادة (١٢٤٠)

النهر إذا جاء بطين إلى أرض أحد فهو ملكه لا يسوغ لآخر أن يتعرض له.

وقتیکه دریا گل را بزمین شخصی انتقال دهد، ملک صاحب زمین تلقی میگردد و کسی حق تصرف و دست درازی در آنرا ندارد.

ماده (۱۲۴۱)

كما أن الكلاً النابت في الأراضي التي لأصاحب لها مباح، كذلك الكلاً النابت في ملك شخص بلا تعاطي سببه أيضاً مباح. أما إذا تعاطى ذلك الشخص سببه، كما إذا سقى أرضه أو جعل لها خندقاً أو أعدها وهياًها بوجه ما لأجل الإنبات، فالنباتات الحاصلة في تلك الأراضي تكون ماله لايسوغ لآخر أن يأخذ منها شيئاً فإن أخذ واستهلك، يكون ضامناً.

همانطوریکه گیاه روئیده در اراضی لا مالک مباح وقابل استفاده برای همه پنداشته میشود، گیاهی که در ملک شخصی کسی بدون بکار اندازی کدام سببی روئیده باشد نیز مباح تلقی میگردد. اما اگر شخصی مذکور اسباب روئیدن گیاهان یاد شده را خود فراهم نموده باشد، از قبیل اینکه مثلاً: زمین را آبیاری نموده و یا خندقی بسازد یا زمین را برای روئیدن گیاه بوجهی از وجوه مهیا بگرداند پس نباتات حاصله از زمین مذکور ملکیت اوست و شخص دیگر حق گرفتن آنرا ندارد و اگر بگیرد و آنرا مصرف نماید مکلف بجبران خساره میباشد.

ماده (۱۲۴۲)

الكلأ والحشيش هو النبات الذي لاساق له فلا يشمل الشجر والفطر أيضاً في حكم الحشيش.

گیاه سبز و خشک عبارت از نباتی است که فاقد ساق باشد، پس شامل درخت نمیگردد. و فطر (سماق) در حکم گیاه است.

ماده (۱۲۴۳)

الأشجار التي تنبت بلاغرس في الجبال المباحة يعني غير المملوكة مباحة.

درختانی که بشکل خودرو در کوه های لامالک و مباحه میرویند، مباح اند.

ماده (۱۲۴۴)

الأشجار النابتة بلاغرس في ملك أحد هي ملكه ليس لآخر أن يحتطب منها إلا بإذنه فإن يفعل، يكن ضامنا.

درختانی که بدون غرس در ملک شخص میروید، ملکیت او پنداشته میشوند و کسی حق ندارد چوب آنرا بگیرد مگر به اجازه وی. و اگر بدون اجازه به چنین کاری اقدام کرد، مکلف به جبران خساره میباشد.

ماده (۱۲۴۵)

إذا طعم رجل شجرة فكما أن الخلف الذي هو من قلم التطعيم يكون ملكه، كذلك ثمرته أيضاً تكون له.

اگر شخصی درختی را پیوند میکند همانطوریکه نوده هائیکه از قلم پیوند بمیان می آید ملکیت اوست، میوه آن نیز متعلق به همین شخص است.

مادة (١٢٤٦)

من بذر لنفسه، فأنواع الحاصلات من البذر له، لايعترض له من طرف أحد.

كسيكه برای خود تخم کشت کند پس انواع حاصلاتی که ازین تخم بدست بیاید، ملک او پنداشته میشود و هیچکس حق ندارد بدان تعرض کند.

مادة (١٢٤٧)

الصيد مباح.

شکار مباح است.

فصل دوم

در بیان کیفیت استملاک اشیای مباح

مادة (١٢٤٨)

أسباب التملك ثلاثة :

الأول: الناقل من مالك إلى مالك آخر كالبيع والهبة.

الثاني : كون واحد خلف آخر كالإرث.

الثالث: إحراز شيء مباح لأمالك له. وهذا إما حقيقي وهو وضع اليد حقيقة على شيء. وإما حكمي وذلك بتهيئة سببه كوضع إناء لجمع ماء المطر أو نصب شبكة لأجل الصيد.

اسباب بدست آوردن ملکیت سه چیز است:

اول — اینکه از مالک به مالک دیگر بواسطه بیع و هبه انتقال نماید.

دوم — اینکه یک شخص خلف وجانشین شخص دیگری واقع شود مانند میراث.

سوم — احراز و تصرف مال لا مالک (که به یکی از دو صورت حقیقی یا حکمی تحقق می پذیرد).

حقیقی عبارت است از گذاشتن دست بطور حقیقی و واقعی آن بالای یک چیز. و احراز حکمی آن است که اسباب احراز تهیه دیده میشود، مثلاً تهیه ظرف برای جمع شدن آب باران و یا گذاشتن جال و دام برای شکار.

ماده (۱۲۴۹)

کل من أحرز شيئاً مباحاً كان مالکاً له مستقلاً. مثلاً لو أخذ من نهر ماء بيده أو بوعاء، كالعلة فيأحرزه وحفظه في ذلك الوعاء صار ملكه ليس لغيره صلاحية أن ينتفع منه، وإذا أخذه آخر بدون إذنه واستهلكه، يكون ضامناً.

هر کسیکه یک شی مباح را تصرف و احراز نماید، مالک مستقل او میباشد.

مثلاً: اگر شخصی توسط دست خود یا کدام ظرفی، مقداری آب را از یک نهر اخذ نمود مانند قوتی پس بمجرد تصرف و حفظ آن در ظرف مذکور ملک او پنداشته میشود. و غیر از او کسی صلاحیت ندارد از آن استفاده نماید و هرگاه کسی آنرا بدون اجازه وی گرفت و آنرا استهلاک نمود، ضامن بر وی لازم میگردد.

مادة (١٢٥٠)

كون الإحراز مقرونا بالقصد لازم، فلو وضع شخص وعاء في محل بقصد أخذ ماء المطر فماء المطر المجتمع في ذلك الإناء ملكه كذلك الماء المجتمع في الحوض والصهريج المبنين لأجل جمع الماء ملك لصاحبه أما لو وضع شخص إناء في محل بغير قصد، فماء المطر المجتمع فيه لا يكون ملكا له فيسوغ لشخص غيره أن يملكه بالأخذ. راجع المادة (٢)

مقارن و یکجا بودن احراز مال مباح با قصد و نیت تملک و اخذ آن، برای حصول ملکیت در آن، لازمی است. پس اگر شخصی ظرفی را در محلی بقصد گرفتن آب باران بگذارد، آبی که در آنجا جمع میگردد ملک او پنداشته میشود.

همچنان آب حوض و مخزنی که بمنظور جمع شدن آب بناء یافته است، ملک صاحب آن پنداشته میشود. ولی اگر شخصی ظرفی را در محلی بدون قصد تملک و اخذ آب بگذارد، آب باران که در آن تجمع کرده، ملک او پنداشته نمیشود و شخص دیگر میتواند با اخذ و تصرف مالک آن شود. (بماده ٢) مراجعه شود.

مادة (١٢٥١)

يشترط في إحراز الماء انقطاع جريه، فالبئر الذي ينزف ما فيه من الماء، لا يكون ماء محرزا فلو أخذ شخص من الماء المجتمع فيه هكذا بئر ينزف بدون إباحة صاحبه واستهلكه، لا يلزم الضمان

وكذلك الماء المتتابع الورود يعني أن ماء الحوض الذي بقدر مايجري إليه الماء من طرف، يخرج من طرفه الآخر بقدره غير محرز.

در احراز و گرفتن آب، قطع جریان آب شرط میباشد پس چاهی که آب آن فوران میکند و بیرون میشود، آب چنین چاه محرز نمیشود، پس اگر شخصی از چنین چاهی بدون اجازه صاحب آن آب اخذ نموده و آنرا بمصرف برساند، ضمانی بالایش لازم نمیگردد. همچنان آبی که بشکل متواتر جریان دارد یعنی آب حوضیکه از یکطرف داخل حوض و از طرف دیگر بهمان اندازه خارج میشود نیز غیر محرز است.

مادة (١٢٥٢)

يحزر الكلاً بجمعه وحصده وتجريزه.

گیاه به جمع آوری، درو و قطع آن محرز میگردد.

مادة (١٢٥٣)

يسوغ الاحتطاب من أشجار الجبال المباحة لكل أحد كائنا من كان وبمجرد الاحتطاب يعني بجمعها يصير مالكا لها والربط ليس بشرط.

جمع آوری هیزم از درختان مباح کوه ها برای هر شخص هرکه باشد جواز دارد و بمجرد جمع کردن آن در ملک جمع کننده داخل میشود و بسته کردن آن شرط احراز نمیشود.

فصل سوم

در بیان احکام اشیای مباحه عمومی

ماده (۱۲۵۴)

يجوز لكل واحد الانتفاع بالمباح لكنه مشروط بعدم الضرر إلى العامة.

برای هرکس جایز است که از شی مباح استفاده کند مشروط بر اینکه استفاده وی از آن، منجر به ضرر عامه نگردد.

ماده (۱۲۵۵)

قبل أخذ الشيء المباح وإحرازه ليس لأحد منع آخر عنه.

پیش از گرفتن شی مباح و احراز آن هیچکس حق ندارد دیگری را از آن منع کند.

ماده (۱۲۵۶)

لكل واحد أن يعلف حيوانه من الكلاً النابت في المحل الذي لأصاحب له ويأخذ منه ويحز قدر ما يريد.

هرکس میتواند حیوانش را از گیاهی که در محل لامالک روئیده است علف بدهد و ازان چیزی بگیرد و مقداری را که میخواهد احراز نماید.

مادة (١٢٥٧)

الكلاء النابت في ملك شخص بدون تسببه وإن يكن مباحا
فلساحبه المنع من الدخول في ملكه.

گیاهی که در ملک شخص بدون تسبب روئیده باشد اگرچه مباح است، اما
صاحبش میتواند از داخل شدن شخص دیگری در ملکش ممانعت بعمل
آورد.

مادة (١٢٥٨)

إذا جمع شخص أخطابا من الجبال المباحة وتركها فيها، فجاء غيره
وأخذها، فلذلك الشخص أن يستردها منه.

هرگاه شخصی چوب هایی را از کوه های مباحه جمع کند و آنرا همانجا
بگذارد و شخص دیگری بیابد و آنرا بگیرد، شخص اول حق مطالبه و
استرداد آنرا دارد.

مادة (١٢٥٩)

لكل أحد كائنا من كان أن يقطف فاكهة الأشجار التي في الجبال
المباحة وفي الأودية والمراعي التي لا صاحب لها.

هر شخص میتواند میوه ها را از درختان واقع در کوه های مباح، در وادیها
و چراگاه های لا مالک بدست آرد.

ماده (۱۲۶۰)

إذا استأجر شخص أجيراً لأجل جمع الأخطاب المتكسرة أو إمساك الصيد، فما جمعه من الخطب أو أمسكه من الصيد فهو للمستأجر.

هرگاه شخصی دیگری را به منظور جمع کردن هیزم های شکستنده شده و یا گرفتن شکار، اجیر بگیرد پس آنچه را اجیر از قبیل هیزم و یا شکار جمع کرد، ملک مستأجر پنداشته میشود.

ماده (۱۲۶۱)

إذا أوقد شخص ناراً في ملكه فله أن يمنع غيره من الدخول إلى ملكه لأجل الانتفاع بها.

أما إذا أوقد شخص ناراً في صحراء ليست بملكه فلسائر الناس أن ينتفع بها و أن يدفأ بها وأن يخيط شيئاً في ضيائها وإن يشعل قنديلها منها وليس لصاحب النار منعه، لكن بدون إذن صاحبها ليس له أن يأخذ منها جمرًا.

هرگاه شخصی آتشی را در ملکیت خودش مشتعل سازد، حق دارد که دیگران را از داخل شدن در ملک خود بغرض انتفاع از آتش مذکور ممانعت کند. اما هرگاه شخصی آتشی را در یک صحراء که ملکیت او نیست مشتعل نمود، پس درینصورت سایر مردم میتوانند ازان انتفاع برند و میتوانند خود را به آن گرم سازند و یا در روشنی آن چیزی را بدوزند یا قندیل خود را از آن مشتعل بگردانند و صاحب آتش نمی تواند درین موارد ممانعت بعمل آرد. لکن از جانب دیگر، کسی حق ندارد بدون اجازه صاحب آن اخگری را بگیرد.

فصل چهارم

در بیان حق آبه و نوشیدن آب

ماده (۱۲۶۲)

الشرب: هو نوبة الانتفاع بسقي الحيوان والزرع.
شرب عبارت از نوبت استفاده از آب برای حیوان و آبیاری زراعت است.

ماده (۱۲۶۳)

حق الشفة: هو حق شرب الماء.
حق شفه عبارت از حق نوشیدن آب است.

ماده (۱۲۶۴)

كما ينتفع كل أحد بالهواء والضياء، يسوغ له أن ينتفع أيضاً
بالبحور والبرك غير المملوكة.

همانطوریکه هر شخص از هواء و روشنی استفاده میکند، حق دارد از ابحار
و حوض های غیر مملوکه نیز استفاده نماید.

ماده (۱۲۶۵)

لكل أحد أن يسقي أراضيہ من الأنهار التي ليست مملوكة، وله أن يشق
جدولا لسقي الأراضي وإنشاء الطاحون ولكن عدم المضرة للعامة
شرط، فإذا فاض الماء وأضر الناس أو قطع الماء بالكلية أو منع سير
الفلك فإنه يمنع.

هرکس میتواند زمین های خود را از نه‌رهاییکه در ملک شخص داخل نمی باشد، آبیاری کند و از آن جوی هایی برای آبیاری اراضی و نصب آسیاب احداث نماید، لکن عدم ضرر عامه شرط عملکرد مذکور میباشد و در صورتیکه آب زیاد شد و از جوی سرازیر گردید و به مردم ضرر رساند و یا بکلی قطع گردید و یا مانع گردش کشتی شد، درین حال شخص مذکور از طرف عامه ممانعت کرده میشود.

ماده (۱۲۶۶)

للإنسان والحيوان حق الشفة في الماء الذي لم يحرزه.

انسان و حیوان حق نوشیدن را از آبی که محرز نباشد، دارد.

ماده (۱۲۶۷)

الأهوار المملوكة يعني المياه الداخلة في المقاسم، أي الجاري المملوكة، حق شربها لأصحابها، وللعامه فيها حق الشفة فقط، فلايسوغ لأحد أن يسقي أراضيه من نهر مخصوص بجماعة أو جدول أو بئر بلا إذئهم ولكن يسوغ له الشرب بسبب حق الشفة وله أيضاً أن يورد حيواناته من النهر والجدول أو القناة المذكورات إن لم يخش من تخريبها بسبب كثرة الحيوانات وكذلك له أخذ الماء منها إلى جنينته وداره بالجرة والقربة مثلاً.

انهار مملوکه یعنی آب هائیکه در مجاری (جوی ها) مملوکه داخل میباشد حق شرب (آبیاری) آن مختص بمالکان آنست و عامه مردم صرف در آن حق شفه (نوشیدن) دارند، و هیچکس حق ندارد زمین های خود را از نه‌ر و یا جوی و یا چاهی که مختص به قومی میباشد، بدون اجازه مالکان آن آبیاری

کند، لکن بنابر ثبوت حق شفه یا نوشیدن برایش، میتواند از چنین آب بنوشد و همچنان میتواند حیوانات خود را از آب نهر، جوی و کاریز یاد شده، سیراب نماید بشرطیکه خوف تخریب مواضع مذکور بعلت کثرت حیوانات موجود نباشد.

بهمین گونه میتواند از آب مذکور توسط کوزه و مشک به باغچه و خانه خود آب ببرد.

ماده (۱۲۶۸)

یسوغ لمن كان ضمن ملكه ماء متتابع الورد، سواء كان حوضاً أو بئراً أو نهراً أن يمنع طالبه من الدخول في ملكه، لكن إذا لم يوجد في قربه ماء مباح غيره للشرب، يجبر صاحب الملك على إخراج الماء لذلك الطالب أو إعطائه الرخصة بالدخول لأجل أخذ الماء وإن لم يخرج له الماء فله حق الدخول وأخذ الماء لكن بشرط السلامة يعني أن عدم الضرر شرط كتخريبه حافة الحوض أو البئر أو النهر.

کسیکه ملکش متضمن آبی باشد که جریان آن قطع نمی شود از قبیل حوض، چاه و یا نهر، میتواند طلب کننده آب را از داخل شدن در ملکش باز دارد لکن اگر در نزدیکی او کدام آب مباح نوشیدنی دیگر غیر از همین آب مملوک غیر، یافت نشود، درینصورت صاحب ملک به کشیدن آب برای وی مکلف شناخته میشود در غیر آن باید برایش اجازه دهد که در ملک او داخل گردد و آب بگیرد و اگر برایش آب بیرون نکند، حق داخل شدن را دارد تا آب مورد ضرورت خود را بردارد ولی عدم ضرر از قبیل تخریب اطراف حوض، چاه و نهر شرط میباشد.

مادة (١٢٦٩)

ليس لأحد الشركاء في النهر المشترك أن يشق منه نهراً، يعني جدولاً، إلا بإذن الآخرين، وليس له أن يبدل نوبته القديمة، وليس له أن يسوق الماء في نوبته إلى أرض له أخرى لا شرب لها من ذلك النهر، ولو رضي أصحاب الحصص بهذه الأشياء فلهم أو لورثتهم الرجوع بعده.

هیچیک از شرکاء حق ندارد که از نهر مشترک جوی جداگانه احداث کند مگر اینکه اجازه و قناعت شرکاء را فراهم کرده باشد.

همچنان نوبت قدیم خود را مبادله کرده نمیتواند و بهمین ترتیب نمیتواند بزمین دیگرش که از نهر مذکور حق شرب یا آب دهی را ندارد، ازین نهر مشترک، آب را جریان دهد. و اگر شرکاء بعمل مذکور راضی شدند، بازهم آنها و یا ورثه شان حق رجوع را دارند.

فصل پنجم

در احیای موات (ابادی اراضی لا مالک)

مادة (١٢٧٠)

الأراضي الموات هي الأراضي التي ليست ملكاً لأحد، ولا هي مرعى ولا محتطاً لقصة أوقرية، وهي بعيدة عن أقصى العمران، يعني أن جهير الصوت لو صاح من أقصى الدور في طرف تلك القصة أو القرية لا يسمع منها صوته.

اراضی موات عبارت از زمین هایی میباشد که نه در ملکیت کسی شامل میباشد و نه هم علفچر یا هیزم جای کدام قریه و قصبه ای پنداشته میشود. و از آخرین آبادی دور می باشد یعنی اگر یک شخص بلند آواز از آخرین حویلی قصبه و یا قریه صدا کند، آواز مذکور از محل مورد نظر شنیده نشود.

ماده (۱۲۷۱)

الأراضي القريبة إلى العمران تترك إلى الأهالي، مرعى ومحتصدا ومحتطبا ويقال لها الأراضي المتروكة.

اراضی نزدیک به آبادی بحیث علفچر، کاه درو^۱ و هیزم جای مردم گذاشته میشود و این زمین ها بنام اضافه زمین متروک مسمی میگردد.

ماده (۱۲۷۲)

إذا أحيا شخص أرضا من أراضي الموات بإذن السلطاني، صار مالكا لها وإن أذن السلطان أو وكيله لشخص بأحياء أرض على أن لا يكون ممتلكا بل تجرد الانتفاع، فذلك الشخص يتصرف بتلك الأرض كما أذن له لكن لا يكون مالكا تلك الأرض.

هرگاه شخصی از اراضی موات زمینی را به اجازه سلطان آباد نمود، این زمین ملک او شناخته میشود. و اگر سلطان و یا وکیل او به شخصی اجازه آبادی زمین را به این شرط اعطاء کند که صرف مالک انتفاع زمین شناخته شود پس این شخص مطابق اجازه، حق تصرف در این زمین را دارد و مالک رقبه آن نمیباشد.

^۱ جای که کاه و گیاه آن درو میشود و برای حیوانات درفصل زمستان جمع آوری میشود، مثلا گفته میشود فلان منطقه کاه درو فلانی است.

مادة (١٢٧٣)

فلو أحيا شخص مقدار من الأراضي وترك باقيها، فما أحياه يكون مالكا له و باقيه ليس له، لكن إذ بقي في وسط الأرض التي أحياها محل خال فذلك المحل يكون له أيضاً.

اگر شخصی برخی از اراضی را آباد نماید و متباقی را ترک کند، آنچه را آباد نموده است ملک او تلقی میگردد و متباقی ملک وی پنداشته نمیشود. ولی اگر متباقی در وسط زمین آباد شده طور خالیگاه قرار داشت، این محل ملک او شناخته میشود.

مادة (١٢٧٤)

إذا أحيا شخص أرضاً من أراضي الموات وبعده جاء آخرون أيضاً وأحيوا الأراضي التي في أطرافها الأربعة، يتعين طريق ذلك الشخص في الأرض التي أحياها الحيي آخرها، يعني يكون طريق الشخص منها.

هرگاه شخصی زمینی را از جمله اراضی موات آباد کند و بعد از آن عده دیگری بیایند و اراضی چار اطراف آن را آباد کنند، راه شخص اولی در زمینی که شخص آخری آباد کرده تعین میگردد یعنی راه این شخص در همان زمین تثبیت میشود.

مادة (١٢٧٥)

كما أن البذر والغرس إحياء للأرض، كذلك الحرث والسقي أوشق جدول لأجل السقي أيضاً إحياء.

همانطوریکه پاشیدن تخم و نهال شانی، آبادی زمین پنداشته میشود، قلبه کردن، آبیاری یا احداث جوی برای آبیاری نیز آبادی واحیاء موات تلقی می گردد.

ماده (۱۲۷۶)

إذا بنى شخص جداراً في أطراف أرض من أراضي الموات وبني مُسنّة بقدر ما تحفظها من ماء المسيل يكون قد أحيا تلك الأرض.

هرگاه شخصی دیواری را در اطراف زمینی از زمین های موات بنا میکند و یا پلوانی یا آب بند می سازد که زمین را از آب جاری و تخریب آن نگهداری کند، عمل مذکور آبادی زمین پنداشته می شود.

ماده (۱۲۷۷)

وضع الأحجار أو الشوك أو أغصان الأشجار اليابسة محيطة بجوانب الأرض الأربعة أو تنقية الحشيش منها أو إحراق الشوك أو حفر البشر ليس بأحياء ولكنه تحجير.

گذاشتن سنگ ها، خارها و شاخچه های خشک درختان که درمجموع چار سمت زمین را احاطه نماید و یا پاک کردن زمین از گیاه ها و یا حریق خار و حفر چاه، آبادی پنداشته نمیشود ولی این عمل عبارت از تحجیر است.

ماده (۱۲۷۸)

إذا حصد شخص ما في الأرض الموات من الحشيش أو الشوك و وضعه في أطرافها و وضع عليه التراب بوجه مانع لوصول ماء

السیل إليها ولم يتم مسناتها، فلا يكون أحيا تلك الأراضي ولكن يكون حجرها.

هرگاه شخصی از زمین موات گیاه و یا خار را درو کند و آنرا اطراف زمین بگذارد و خاک را بالای همان گیاه و یا خار بمقداری که مانع نفوذ آب سیل به زمین شود بیندازد البته پلوان آن به مرحله اتمام نرسد، عملکرد مذکور آبادی یا احیاء اراضی متذکره محسوب نگردیده بلکه فقط تحجیر آن پنداشته میشود.^۱

مادة (۱۲۷۹)

إذا حجر شخص محلا من أراضي الموات، يكون أحق من غيره بذلك الحبل ثلاث سنين، فإذا لم يحيه إلى ثلاث سنين، لا يبقى له حق ويجوز أن يعطي لغيره على أن يحيه.

هرگاه شخصی محلی را از اراضی موات تحت حجر در آورد تا سه سال نسبت بسایر اشخاص درین محل مستحق تر پنداشته میشود. و اگر زمین را الی سه سال آباد نکند، برای او دیگر حقی باقی نمی ماند و جایز است که جهت احیا و آباد سازی به دیگری داده شود.

مادة (۱۲۸۰)

من حفر بئراً في أراضي الموات بإذن السلطان فهو ملكه.

کسیکه چاهی را در اراضی موات به اذن سلطان حفر کند، این چاه ملک او دانسته میشود.

^۱ قابل تذکر است که در ماده ۱۲۷۷ بحث از مواد و اسباب بیرون از زمین است، و در ماده ۱۲۷۸ مواد مورد استفاده برای آبادی و احیاء زمین از خود داخل زمین است که در هر دو حالت احیاء الارض متحقق نمیشود.

فصل ششم

در بیان حریم چاه های حفر شده، آب های جاری
کرده شده و درخت های غرس شده به اجازه حاکم
و رئیس دولت در اراضی موات و نا آباد شده

ماده (۱۲۸۱)

حریم البئر یعنی حقوقه من جهاته من کل طرف أربعون ذراعاً.
حریم چاه و حقوق آن از جهات مختلف آن، به اندازه چهل گز از هر طرف
میباشد.

ماده (۱۲۸۲)

حریم منبع الأعین، یعنی الماء المستخرج من الأرض، الجاري علی
وجهها، لها من کل طرف خمسمائة ذراع.

حریم منبع چشمه ها یعنی آبی که از زمین استخراج شده و بروی آن جاری
میشود، از هر طرف پنجمصد ذراع است.

ماده (۱۲۸۳)

حریم النهر الكبير الذي لایحتاج إلى الكري کل وقت من کل
طرف مقدار نصفه فيكون مقدار حریمه من جانبیه مساویا
لعرضه.

حریم نهر بزرگی که هر وقت به پاک کاری ولای کشی احتیاج ندارد از هر طرف مقدار نصف آنست. پس اندازه حریم آن از هردو جانب، مساوی عرض نهر میباشد.

ماده (۱۲۸۴)

حریم النهر الصغير المحتاج للكري يعني الجداول والقنى تحت الأرض على مقدار ما يلزمها من المحل لأجل طرح الأحجار والطين حين كريها.

حریم نهر کوچک که محتاج لای کشی میباشد یعنی جوی ها و کاریزهای تحت الارض، باندازه لزوم برای انداختن سنگ و گل در وقت پاک کاری آن، میباشد.

ماده (۱۲۸۵)

حریم القناة الجاري ماؤها على وجه الأرض كالعين في كل طرف خمسمائة ذراع.

حریم کاریز که آب آن بروی زمین جاری است، به مثابه چشمه از هر طرف پنچصد ذرع میباشد.

ماده (۱۲۸۶)

حریم الآبار ملك أصحابها لايجوز لغيرهم أن يتصرف فيها بوجه من الوجوه ومن حفر بئرا في حریم آخر يردم وعلى هذا الوجه أيضاً حریم الينابيع و الأنهار والقنوات.

حریم چاه ها ملک اصحاب آن پنداشته میشود و هیچکس غیر از آنها حق ندارد بوجه من الوجوه در آن تصرف بعمل آرد و کسیکه چاهی را در حریم دیگری حفر کند، بند یا پُر کرده میشود و بهمین ترتیب است حریم چشمه ها، نهرها و کاریز ها (یعنی ملک صاحب خود پنداشته میشوند).

مادة (١٢٨٧)

إذا حفر شخص بئراً بالإذن السلطاني في القرب من حریم بئر لآخر، فحریم هذا البئر في سائر جهاته أيضاً أربعون ذراعاً لكن في جهة الأول ليس له أن يتجاوز حریمه.

هرگاه شخصی چاهی را به نزدیک حریم چاه شخص دیگری باذن سلطانی حفر کند پس حریم همین چاه نیز در سایر جهات آن، چهل ذرع میباشد لکن در جهت چاه اول نمیتواند از حریم آن تجاوز نماید.

مادة (١٢٨٨)

إذا حفر شخص بئراً في خارج حریم بئر فذهب ماء البئر الأولى إلى الثانية، فلا شيء عليه كما لو فتح شخص دكاناً عند دكان آخر و كسدت تجارة الأولى فلا تغلق الثانية.

هرگاه شخصی چاهی را خارج از حریم چاه دیگری حفر نمود و آب چاه اول بطرف چاه دوم رفت، درینصورت چیزی بر شخص دوم لازم نمیگردد و مثل آنست که شخصی دکانی را در پهلوی دکان شخص دیگری باز کند و تجارت شخص اولی به کساد و رکود مواجه گردد، دکان دومی مسدود کرده نمیشود.

مادة (١٢٨٩)

حریم الشجر المغروسة بالإذن السلطاني في أراضي الموات من كل جهة خمسة أذرع فلا يجوز لأحد غرس شجرة في هذه المسافة.

حریم درخت غرس شده باذن سلطانی در اراضی موات در هر سمت پنج ذرع است پس کسی حق ندارد که در همین مسافه درختی غرس کند.

مادة (١٢٩٠)

ساقية لشخص جارية في عرصة آخر طرفاها بقدر مايمسك الماء لصاحب الساقية وإذا كان طرفاها مرتفعين فما ارتفع منهما أيضاً لصاحب الساقية وإذا كان طرفاها مرتفعين ولم يوجد دليل على أن أحدهما ذوید بأن كان عليها أشجار مغروسة فالطرفان لصاحب العرصة لكن الساقية أن يطرح الطين على طرفيها وقت كريها.

جوی خورد شخصیکه در صحن حویلی دیگری جریان دارد، هردو طرف آن به اندازه ایکه آب را نگاه میدارد از صاحب جوی پنداشته میشود. و هرگاه دو طرف آن مرتفع بود مقدار بلند آن نیز ملک صاحب جوی است، و اگر دو طرف آن مرتفع نبود و دلیلی بر ذو الید بودن یکی هم وجود نداشت طوریکه در دو کنار جوی درخت ها غرس شده بود، (وکسی غرس کننده آنها رانمی شناخت) پس هردو طرف جوی ملک صاحب صحن حویلی است لکن صاحب جوی میتواند به وقت لای کشی و پاک کاری گل جوی را به هردو طرف آن بیاندازد.

مادة (١٢٩١)

لا حریم لبئر حفرها شخص في ملكه ولجاره أيضاً أن يحفر بئراً آخر في ملك نفسه عند ذلك البئر، وليس لذلك الشخص منع جاره من حفر البئر بقوله إنه يجذب ماء بئري.

شخصیکه در ملک خود چاهی حفر کند حریم ندارد. بناءً همسایه نیز میتواند چاه دیگری را در ملک خود در پهلوی همین چاه حفر نماید و شخص اولی نمیتواند همسایه را از حفر این چاه به این ادعا که آب چاه او را جذب میکند، ممانعت کند.

فصل هفتم

در بیان مسایل متعلق به احکام شکار

مادة (١٢٩٢)

الصید جائز سواء كان بالآلات الجارحة كالرمح والبنديقة أو غيرهما كالشبكة أو بالحيوان المفترس المعلم كالكلب أو بالطائر الجارح كالصقر.

شکار به وسایل جارحه مانند نیزه، تفنگ و غیره مانند دام (جال)، حیوان درنده تربیت شده مانند سگ، یا پرنده جرح کننده مثل باشه، جواز دارد.

مادة (١٢٩٣)

الصيد: هو الحيوان المتوحش من الإنسان.

صید (آنچه شکار میشود) عبارت از حیوانست که از انسان وحشت و فرار میکند.

مادة (١٢٩٤)

كما أن الحيوانات الأهلية لا تصاد، كذلك الحيوان البري المستأنس بالإنسان أيضاً لا يصاد. بناء على ذلك الحمام المعلوم أنه غير بري بدلالة أمثاله أو الصقر الذي برجله الجرس أو الغزال الذي في عنقه الطوق إذا أمسكها أحد تكون من قبيل اللقطة فيلزم الإعلام به كي تعطى لصاحبها.

چنانچه حیوانات اهلی شکار نمیشوند، همچنان حیوانی که در خشکه زندگی میکند و با انسان انس و نزدیکی دارد نیز شکار کرده نمیشود. بناءً کبوتریکه بدلاّت امثال آن معلوم میشود که بری نیست و یا بازیکه به پایش زنگ بسته شده و یا آهوی که در گردنش طوق است، اگر یکی آنرا میگیرد حکم لقطه را حایز میشود، پس اعلان آن برای استرداد به صاحبش لازمی پنداشته میشود.

مادة (١٢٩٥)

شرط الصيد كونه ممتنعاً عن الإنسان بقدرته على الفرار برجليه أو جناحيه، فإن صار إلى حال لا يقدر على الفرار والخلاص كغزال مثلاً وقع في بئر فيكون قد خرج عن حال الصيدية.

شرط شکار اینست که حیوان شکاری از انسان امتناع ورزد و قدرت فرار را به دو پای و یا دو بال خود داشته باشد و اگر به شکلی در آید که قدرت فرار و نجات را نداشته باشد مانند آهوئی که در چاهی بیافتد درینصورت از حالت شکار بودن بیرون میشود.

ماده (۱۲۹۶)

من أخرج صيداً عن حال صيديته فكأنه قد أمسكه.

کسیکه شکاری را از حالت شکار بودن بیرون میکند، چنین معنی میدهد که آنرا گرفته است.

ماده (۱۲۹۷)

الصيد لمن أمسكه. مثلاً إذا رمى شخص صيداً ففر بجرح لا يقدر على الخلاص معه صار مالكا له لكن إذا كان جرحه خفيفا بصورة يتخلص معه فلا يكون مالكا له فبرمي آخر إياه أو بمسكه بصورة أخرى يكون مالكا له وكذا لو رمى شخص صيداً وبعد أن أوقعه فهض هاربا فبأخذ آخر إياه، يستملكه.

صید حق شخصی میباشد که آنرا میگیرد. مثلاً: هرگاه شخصی شکاری را به مرمی زد، و او با جراحتی که در بدنش اصابت نموده و امکان نجات برایش با چنین زخم وجود ندارد، فرار نمود، شکار کننده مذکور مالک چنین شکار شناخته میشود. لکن هرگاه زخم آن اندک بوده و طوری باشد که امکان خلاصی و نجات برایش باشد، درینصورت شکار کننده مالک آن

شناخته نمیشود. پس اگر شخص دیگری او را مورد اصابت مرمی قرار میدهد و یا بشکل دیگری او را بدست می آورد، مالک آن شناخته میشود.

همچنان اگر شخصی شکاری را مورد اصابت مرمی قرار داد و او بعد از افتیدن دوباره استاده شده و شروع به فرار نمود، درچنین حالت اگر شخص دیگری او را اخذ نماید، مالک آن میشود.

مادة (١٢٩٨)

إذا رمى صيادان صيداً برصاصهما وأصاباه، يصير ذلك الصيد مشتركاً بينهما مناصفة.

هرگاه دو شکارچی یک شکار را به دو مرمی زدند و هردو به شکار اصابت نمود، شکار میان هردو بالمناصفه مشترک میباشد.

مادة (١٢٩٩)

إذا أرسل صيادان كليهما المعلمين وأصابا صيدا فذلك الصيد بين صاحبيهما مشترك وإذا أمسك كل واحد منهما صيدا فما أمسكه كل واحد منهما يكون لصاحبه وكذلك إذا أرسل اثنان كليهما المعلمين فأوقع أحدهما صيدا والثاني قتله، فإن كان الكلب الأول أوصله إلى حالة لا يمكنه التخلص معها فذاك الصيد لصاحبه وإلا فهو للثاني.

هرگاه دو شکارچی (صیاد) دو سگ تربیت یافته خویش را برای شکار رها کند و هردو به شکار برسد، پس همین شکار میان هردو مشترک میباشد و

هرگاه هریکی ازین دو حیوان، یک شکار را بگیرد، پس هرکدام هر چیز را که گرفته است، همان شکار مربوط به صاحب آن میباشد.

همچنان اگر دو نفر دو سگی تربیت شده را برای شکار رها کنند و یکی از آنها به شکار برسد و دوم آن را بکشد پس اگر سگ اول شکار را بحالتی در آورده بود که نجات از آن ممکن نبود، شکار ملک صاحب آن پنداشته میشود و در غیر آن از نفر دوم است.

ماده (۱۳۰۰)

في ساقية شخص أو جدوله سمك لايمسك من غير صيد، فآخر أن يستملكه بالصيد.

در جویچه و یا جوی شخصی ماهی وجود دارد که بدون شکار گرفته نمیشود، شخص دیگر میتواند بوسیله شکار مالک آن گردد.

ماده (۱۳۰۱)

شخص هياً محلاً في حافة الماء لأجل صيد السمك فجاءه سمك كثير وأخذ الماء بالقلّة، فإن كان ذلك السمك يمسك من غير صيد فهو لذلك الشخص وإن كان أخذ ذلك السمك محتاجاً إلى الصيد لكثرة الماء في ذلك الحبل فلا يكون السمك لذلك الشخص ويسوغ لآخر أن يستملكه بالصيد.

شخصی محلی را در لب آب برای شکار ماهی در نظر گرفته و آماده ساخت و ماهی زیادی وارد آن محل شد، و آب آن شروع نمود به کم شدن، پس

اگر حالت طوری باشد که ماهی ها بدون شکار قابل دست رسی بودند، آنها از شخصی اند که محل مذکور را آماده ساخته است و اگر اخذ ماهی بعثت کثرت آب محتاج به شکار باشد، درینصورت ماهی در ملکیت شخص موصوف قرار ندارد بلکه شخص دیگر میتواند آنها را از طریق شکار مالک شود.

ماده (۱۳۰۲)

إذا دخل صید دار إنسان فأغلق بابه لأجل أخذه، یصیر مالکا له لکن لا یصیر مالکا له إذا لم یحرزه یاغلق بابه، فلوجاء آخر وأخذه ملكه.

هرگاه شکاری بخانه شخصی داخل شود و صاحب خانه دروازه را برای گرفتن آن ببندد، شکار ملک صاحب خانه گفته میشود ولی اگر دروازه رابسته نکرد، بنا بر عدم احراز، مالک آن نمیشود. و اگر شخص دیگری آمد و آنها را اخذ نمود، مالک آن شناخته میشود (نه صاحب خانه).

ماده (۱۳۰۳)

إذا وضع شخص فی محل شیئا ما كالشرك والشبكة لأجل الصيد فوقع فيه صید فهو لذلك الشخص لکن إذا نشر شخص شبكة لأجل جفافها ووقع فيه صید فلا یكون له كما لو وقع صید فی حفرة فی أراضی شخص فإنه یجوز لآخر أن یستملكه بالأخذ لکن إذا حفر صاحب الأراضی تلك الحفرة لأجل الصيد، فإنه یصیر به أحق من سائر الناس. راجع المادة (۱۲۵۰)

هرگاه شخصی در محلی چیزی را از قبیل مویک شکار و یا جال برای شکار نمودن گذاشته باشد و شکاری در آن بیفتد، شکار مذکور ملک همان شخص شناخته میشود.

لیکن هرگاه شخصی جال را بمنظور خشک شدن گسترانیده باشد و در آن شکاری بیافتد، ملک او شناخته نمیشود مثل آنست که شکاری در حفره زمین شخصی بیفتد که درین صورت شخص دیگری میتواند آنرا به گرفتن مالک شود ولی اگر صاحب زمین حفره را به منظور شکار حفر کرده باشد، در مالک شدن شکار نظر به سایر مردم حق اولیت دارد.

ماده (۱۳۰۴)

إذا اتخذ حيوان وحشي عُشّاً في بستان شخص وباض فيه فلايكون ملكاً له، فإذا جاء آخر وأخذ بيضة أو فراخه فليس لصاحب البستان أن يسترد ذلك منه. لكن إذا هبأ صاحب البستان بستانه لأجل أن يبيض فيه أو يفرخ ذلك الحيوان الوحشي فجاء وباض وأفرخ فيه فبيضه وأفراخه له.

هرگاه پرنده وحشی در باغ شخصی آشیانه کند و تخم بگذارد پس تخم پرنده ملک او شناخته نمیشود. یعنی اگر شخصی دیگری بیاید تخم و یا چوچه های او را بگیرد، صاحب باغ نمیتواند آنرا از نزدش مسترد کند ولی اگر صاحب باغ باغش را طوری آماده ساخته باشد تا پرنده در آن تخم بگذارد و یا چوچه بکشد و پرنده در باغ داخل شده و تخم گذاری نموده و چوچه کشید، درینصورت تخم و چوچه ملک او شناخته میشود.

مادة (١٣٠٥)

شخص اتخذ في بستانه محلا للنحل فعسلها له لأنه معدود من منافع بستانه لا يجوز لأحد أن يتعرض له لكن يلزمه إعطاء عشرة إلى بيت المال.

شخصی در باغش محلی را برای زنبور عسل تخصیص داد، عسل ملک صاحب باغ شناخته میشود زیرا عسل بدست آمده از آنجای مذکور از زمره منافع باغ بحساب میرود و کسی اجازه ندارد بآن تعرض کند ولی صاحب باغ مکلف است عشر آنرا به دولت (بيت المال) بپردازد.

مادة (١٣٠٦)

النحل المجتمعة في كؤارة شخص يعد مالا محرزا وعسلها أيضاً مال ذلك الشخص.

زنبور عسلی که در زنبور خانه شخصی جمع شده باشد، مال محرز و محفوظ وی شناخته میشود و عسل حاصله از آن ملک همین شخص است.

مادة (١٣٠٧)

إذا طردت النحل من كؤارة أحد إلى دار آخر وأخذها صاحب الدار فلصاحب الكؤارة أن يستردها.

هرگاه زنبور عسل از زنبور خانه شخصی به حویلی دیگری رانده شود و صاحب حویلی آنرا بگیرد، صاحب زنبور خانه ها حق استرداد آنرا دارد.

باب پنجم

در بیان مصارف مشترک
ومشتمل بر دو فصل می باشد

فصل اول

در بیان آبادی اموال مشترک وسایر مصارف آن

ماده (۱۳۰۸)

الملک المشترك متى احتاج إلى التعمير والترميم يعمره أصحابه
بالاشتراك على قدر حصصهم.

وقتی ملک مشترک به آبادی و ترمیم احتیاج پیدا کند، مالکان در تعمیر و
ترمیم آن به اندازه حصص شان سهم میگیرد.

ماده (۱۳۰۹)

إذا عمر أحد الشريكين الملك المشترك بإذن الآخر وصرف من
ماله قدرًا معروفًا فله الرجوع بحصة شريكه يعني يأخذ من شريكه
مقدار ما أصاب حصته من الصرف.

وقتی یکی از دو شریک ملک مشترکی را به اجازه شریک دیگر آباد بسازد و از مال خویش اندازه معلومی را به مصرف برساند، میتواند بالای شریک دیگر به اندازه سهم او رجوع کند. یعنی حصه مصرف شده را که متعلق به شریک اوست گرفته میتواند.

ماده (۱۳۱۰)

إذا احتاج الملك المشترك إلى التعمير و أحد الشريكين غائب و أراد الآخر التعمير فإنه يستأذن الحاكم و يصير إذن الحاكم قائماً مقام إذن الغائب صاحب الحصّة يعني أن تعمير صاحب الحصّة الحاضر الملك المشترك بإذن الحاكم في حكم أخذه الإذن من شريكه الغائب فيرجع عليه بحصته من المصروف.

وقتی ملک مشترک به آبادی احتیاج پیدا کند و یکی از دو شریک غائب باشد و شریک دیگر اراده آبادی این ملک را بنماید، درین صورت باید از قاضی اجازه بگیرد که اذن قاضی قایم مقام اجازه شریک غائب میگردد یعنی قیام بر آبادی ملک مشترک از طرف اشخاص حاضر به اجازه قاضی، در حکم اخذ اجازه از شریک غائب است. پس به اندازه حصه مصرف شده بر شریک رجوع کرده میتواند.

ماده (۱۳۱۱)

إذا عَمَرَ شخص الملك المشترك بدون إذن من الشريك أو من الحاكم يكون متبرعاً. يعني ليس له أن يرجع على شريكه بمقدار

ما أصاب حصته من المصروف سواء كان ذلك الملك المشترك قابل القسمة أو لم يكن.

وقتی شخصی ملک مشترکه را بدون اجازه شریک و یا حکم قاضی آباد کند، متبرع و احسان کننده پنداشته میشود یعنی نمیتواند بر شریک به اندازه سهمش از مصارفات رجوع کند، فرقی ندارد که ملک مشترک قابل تقسیم باشد یا نه.

مادة (۱۳۱۲)

إذا طلب شخص تعمیر الملك المشترك القابل للقسمة و كان شريكه ممتنعاً و عمره بدون إذنه، يكون متبرعاً يعني لا يسوغ له الرجوع على شريكه بحصته و إن كان ذلك الشخص قد راجع الحاكم عند امتناع شريكه فبناءً على المادة ۲۵ لا يجبر على التعمير لكن يجبر على القسمة و ذلك الشخص بعد القسمة يفعل بحصته ما يشاء.

هرگاه شخصی مطالبه آبادی ملک مشترک قابل تقسیم را بنماید و شریک او از چنین مطالبه استتکاف بعمل آرد و طلب کننده بدون اجازه به آبادی اقدام ورزد، متبرع شناخته میشود یعنی برای او رجوع بر شریک باندازه سهمش جواز ندارد و اگر آباد کننده در وقت امتناع شریک بحاکم شرع مراجعه کرده باشد بنابر ماده (۲۵) شریک مذکور، به آبادی مجبور کرده نمیشود بلکه به قبول تقسیم مجبور ساخته میشود و این شریک بعد از تقسیم چگونه ایکه میخواهد در سهم خود عمل میکند.

مادة (١٣١٣)

الملك المشترك الذي هو غير قابل للقسمة كالطاحون والحمام إذا احتاج إلى العمارة و طلب أحد الشريكين تعميره و أبي الآخر، يصرف عليه قدرأ معروفاً بإذن الحاكم و يعمره و يكون مقدار ما أصاب حصة شريكه من المصارف التعميرية ديناً له عليه و له أن يستوفي دينه هذا من أجرته بإيجار ذلك الخل المشترك. و إن عمر بغير إذن الحاكم فلا ينظر إلى مقدار ما صرف ولكن له أن يستوفي المقدار الذي أصاب حصة شريكه من قيمة البناء وقت التعمير على الوجه المشروح.

ملك مشترك که غیر قابل تقسیم باشد مانند آسیاب و حمام وقتی به آبادی نیازمند گردد و یکی از دو شریک مطالبه آبادی را بعمل آورد و دیگری امتناع بیاورد، طلب کننده میتواند به اجازه حاکم شرعی (قاضی) یک اندازه مصارف متعارف را بکار برد و ملک مشترکه را آباد نماید و مقدار مصارفیکه مربوط به حصة شریک او میشود، بالای او دین پنداشته میشود و آبادی کننده حق دارد ملک مشترک را اجازه دهد و از مدرک اجازه دین خویش را بدست آورد، و اگر آبادی بدون اجازه حاکم شرع صورت گرفته باشد، درینصورت اندازه مصرف در نظر گرفته نمی شود بلکه مصرف کننده حق دارد مقداری را که سهم شریک اولی شده است، از قیمت بناء در وقت آبادی بنابر تفصیلی که ذکر شد، مطالبه کند.

مادة (١٣١٤)

إذا تقدم بالكلية الملك المشترك الذي هو غير قابل للقسمة كالطاحون و الحمام و صار عرصه و طلب أحد اصحابه بنائه و امتنع الآخر، تُقسَّم العرصه ولايجبر على البناء.

هرگاه ملک مشترک غیر قابل تقسیم مانند آسیاب و حمام بکلی منهدم و بزمین هموار شود و یکی از مالکان طلب آبادی آنرا نماید ولی دیگری امتناع بیاورد، درینصورت ساحه مذکور تقسیم میشود و در مورد آبادی اجباری صورت نمیگیرد.

ماده (۱۳۱۵)

إذا تقدمت الأبنية التي فوقانيها لواحد و تحتانيها لآخر أو احترقت فكل واحد يعمر أبنيته كما في السابق ليس لأحدهما أن يمنع الآخر و يقول صاحب الفوقاني لصاحب التحتاني عَمَّرَ أبنيتك لأركب أنا بأبنيتي عليها فإن امتنع صاحب التحتاني يستأذن صاحب الفوقاني الحاكم و ينشيء الأبنية التحتية والفوقانية و يمنع صاحب التحتاني من التصرف حتى يعطيه حصة مصرفه.

هرگاه عمارتی منهدم شود که منزل فوقانی او از یکنفر و منزل تحتانی اش از شخص دیگر باشد و یا چنین عمارت حریق شود، هر کدام منزل و تعمیر خویش را طوریکه در سابق بود، آباد میکند و یکی دیگری را منع کرده نمیتواند، و به این ترتیب صاحب فوقانی به صاحب تحتانی میگوید که تو آباد کن تا من نیز منزل خود را بران بنا نهم. اگر صاحب منزل تحتانی امتناع بیاورد مالک فوقانی از حاکم شرع اجازه بگیرد و آبادی تحتانی و فوقانی را بسر برساند و صاحب تحتانی را تا زمان پرداخت مقدار مصارف که مربوط سهم وی شده است، از تصرف در تعمیر مشترکه مذکور باز دارد.

ماده (۱۳۱۶)

إذا تقدم حائط بين جارين و كان عليه حمولة لهما كقصر أو رؤوس جذوع و عمر أحدهما عند امتناع الآخر فله منع شريكه من وضع حمولته على ذلك الحائط حتى يؤديه نصف مصرفه.

هرگاه دیوار مشترک میان دو همسایه منهدم شود و برین دیوار هردو همسایه آبادی و یا چوب های دستک داشته باشند و یکی از آن ها علی رغم امتناع دیگرش دیوار را آباد کند، میتواند شریک را تا زمان تادیه نصف مصرف از گذاشتن محموله بالای همین دیوار باز دارد.

ماده (۱۳۱۷)

إذا تقدم حائط بين دارين فصار يُرى من إحدى الدارين مقر نساء الأخرى و أراد صاحب إحدى الدارين تعمير الحائط مشتركاً و امتنع صاحب الأخرى فلا يجبر، لكن يجبر من طرف الحاكم على اتخاذ ستره بينهما بالاشتراك من دف أو شيء غيره.

هرگاه دیوار بین دو حویلی ویران شد و از یکی حویلی ها مقر زنان حویلی دیگر دیده میشد و صاحب یکی از آندو اراده نمود که دیوار مشترک را اعمار نماید اما صاحب دیگر امتناع آورد، ممتنع به اعمار مجبور ساخته نمیشود ولی از جانب قاضی مکلف میگردد تا حجابی بین شان باتفاق همدیگر از تخته های چوبی و مانند آن بسازند.

ماده (۱۳۱۸)

إذا حصل للحائط المشترك بين جارين وهن وخيف من سقوطه و أراد أحدهما نقضه و امتنع الآخر فيجبر على النقص و الهدم بالاشتراك.

هرگاه دیوار مشترک میان دو همسایه سست شده و از غلطیدن آن خوف موجود باشد و یکی اراده تخریب آنرا بکند و دیگری امتناع بیاورد، هردو به تخریب و انهدام آن مجبور کرده میشوند.

ماده (۱۳۱۹)

إذا احتاج العقار المشترك بين صغيرين أو وقفين إلى التعمير و كان إبقاؤه على حاله مضرّاً و أحد الوصيين أو أحد المتولين يطلب التعمير و الآخر يمتنع، يجبر على التعمير. مثلاً إذا كان بين داري صغيرين حائط مشترك خيف من سقوطه و وصي أحدهما يطلب التعمير و وصي الآخر يأبى يرسل من طرف الحاكم أمين و ينظر إن كان في ترك هذا الحائط على حاله ضرر معلوم في حق الصغيرين فيجبر الآبي على تعمير ذلك الحائط مشتركاً مع وصي الآخر من مال الصغيرين. كذلك إذا كانت دار مشتركة بين وقفين احتاجت إلى التعمير و طلب أحد المتولين التعمير و أبي الآخر، يجبر من طرف الحاكم على التعمير من مال الوقف.

هرگاه دیوار مشترک میان دو صغیر و یا میان دو وقف به ترمیم و بازسازی احتیاج پیدا کند و گذاشتن دیوار بحالش مضر باشد و یکی از دو وصی و یا متولی وقف، طلب آبادی آنرا نماید و دیگری امتناع بیاورد، ممتنع به آبادی مکلف ساخته میشود.

مثلاً: اگر بین دو حویلی دو صغیر دیوار مشترکی باشد که خوف غلطیدن آن می رفت و یک وصی طلب آبادی آنرا کند و دیگری امتناع بیاورد، از طرف حاکم شرع شخص امینی موظف گردیده و جهت بررسی موضوع فرستاده میشود. امین می بیند اگر گذاشتن دیوار بحالتی که است ضرر آشکار در حق دو صغیر باشد، شخص ممتنع مجبور ساخته میشود تا به اتفاق وصی صغیر دیگر دیوار مشترک را از مال دو صغیر تعمیر و ترمیم نماید.

همچنان اگر حویلی میان دو وقف مشترک بوده و محتاج آبادی باشد و یکی از دو متولی وقف، طلب آبادی نماید و دیگرش امتناع ورزد، ابا آورنده از طرف حاکم شرع به اعمار آن از مال وقف مکلف شناخته میشود.

ماده (۱۳۲۰)

إذا كان حيوان مشترك بين اثنين و أبي أحدهما عن تربيته و راجع الآخر الحاکم يأمر الحاکم الآبي بقوله إما أن تبیع حصتك و إما أن تربي الحيوان مشتركاً.

هرگاه حیوانی میان دو نفر مشترک باشد و یکی از تربیه آن ابا ورزد و دیگری در مورد به قاضی مراجعه کند، قاضی ابا آورنده را امر میکند که یا حصه خویش را بفروشد و یا مشترکاً حیوان را تربیه نماید.

فصل دوم

در مصارف پاک کاری انهار، مجرای آب
و اصلاح آنها

ماده (۱۳۲۱)

کري النهر الذي هو غير مملوك و إصلاحه علی بیت المال فإن لم یکن وسعة فی بیت المال، یجبر الناس علی کریه.

پاک کاری نهر غیر مملوکه و اصلاح آن بمصرف بیت المال صورت میگیرد و اگر بیت المال گنجایش تمویل آنرا نداشته باشد، مردم به کندن و اصلاح آن مجبور ساخته میشوند.

مادة (١٣٢٢)

کري النهر المملوك المشترك على أصحابه يعني على من له حق الشرب لا يشاركهم في مؤنة الكري والإصلاح أصحاب حق الشفة.

پاک کاری و کندن نهر مملوک مشترک وظیفه مالکان یعنی کسانی است که در نهر حق شرب دارند. بناءً در تکالیف جوی و اصلاح آن کسانی که در دو پهلوی جوی موقعیت دارند شرکت نمیکند.

مادة (١٣٢٣)

طلب بعض أصحاب حق الشرب تطهير النهر المشترك و أبي البعض، ينظر إن كان النهر عاماً يجبر الآبي على الكري مع البقية بالاشتراك راجع المادة ٢٦ و إن كان النهر خاصاً فالطالبون يكرون ذلك النهر بإذن الحاكم و يمنعون الممتنع عن الانتفاع بالنهر حتى يؤدي مقدار ما أصاب حصته من المصروف.

اگر بعضی از اصحاب حق شرب، پاک کردن جوی مشترک را مطالبه نمایند وعده دیگری اباء آورند، دیده شود اگر نهر عمومی بود، اباء آورنده و سایرین در حصه پاک کاری جوی مجبور گردانیده میشوند، درینمورد ماده (٢٦) ملاحظه شود. و اگر نهر خاص بود، طلب کنندگان به اجازه قاضی نهر را پاک کنند و امتناع آورند گان تا زمان تادیه حصه مصرف شان، از استفاده نهر باز داشته میشوند.

مادة (١٣٢٤)

إذا امتنع كافة أصحاب حق الشرب من كرى النهر المشترك فإن كان النهر عاماً، يجبرون على الكرى و إن كان خاصاً، لم يجبروا.

هرگاه تمام صاحبان حق شرب از پاک کردن نهر مشترک امتناع ورزند در حالیکه نهر عام باشد، به پاک کاری مجبور ساخته میشوند و در صورتیکه نهر خاص باشد، درین زمینه اجباری صورت نمیگیرد.

مادة (١٣٢٥)

النهر العام مملوكاً أو غير مملوك إذا كان في حافة أرض لأحد وليس من غيرها طريق للعامّة المرور من تلك الأرض لأجل الاحتياجات كشرب الماء و إصلاح النهر وليس لصاحبها المنع.

نهر عام خواه مملوک باشد و یا غیر مملوک وقتی از کنار زمین شخص بگذرد و دیگر راهی جز همان طریق وجود نداشته باشد، پس عبور و مرور مردم بمنظور رفع احتیاجاتی چون نوشیدن آب و اصلاح جوی از همین زمین صورت میگیرد و صاحب زمین نمی تواند آنها را ازین مرور و عبور منع کند.

مادة (١٣٢٦)

مؤنة كرى النهر المشترك و إصلاحه يبتدأ من الأعلى و جملة أرباب الحصص متشاركون في ذلك و إذا جاوزوا أرضاً لصاحب حصّة برىء و هكذا ينزل إلى آخر لأن الغرم بالغنم راجع المادة ٨٧.

مثلاً: نهر مشترك بين عشرة احتاج إلى الكري فمصارف أعلى حصته إلى نهاية أراضيها على الجميع و بعده على التسعة و إذا جاوز أراضي الثاني فيقسم على الثمانية بعده على هذا السياق يذهب، فصاحب الحصة السفلى يشارك الجميع في المصروف و بعده يقوم بمصارف حصته وحده فمن هذه الجهة يصير مصرف صاحب الحصة العليا أقل من الجميع و مصرف صاحب الحصة السفلى أكثر منهم لأن مجرى مائه من الأول إلى الآخر.

تكاليف و مصارف پاک کردن جوی مشترک و اصلاح آن از حصه بالای و شریکی که زمین وی در قسمت بالای جوی قرار دارد، شروع میشود و تمام صاحبان سهام در پاک کاری و اصلاح اشتراک می ورزند و چون کار از زمین شخصی که در قسمت بالای قرار دارد، گذشت، ذمه وی فارغ میشود. همچنان تا آخر جوی همین ترتیب در نظر گرفته میشود زیرا تاوان به تناسب منفعت است بماده (۸۷) مراجعه شود.

مثلاً: نهر مشترك میان ده نفر به پاک کاری احتیاج دارد، پس مصارف قسمت اعلى جوی که زمین های یکی از شرکاء در آن قسمت موقعیت دارد، بر همه شرکاء لازم میگردد و بعد از آن مصارف بدوش نه نفر دیگر است و اگر از زمین دو نفر گذشت، مصارف بدوش هشت نفر می افتد و بهمین ترتیب مصارف جوی بر صاحبان املاک باقی مانده قدم به قدم تقسیم میگردد لذا صاحب حصه پایانی با همه شرکاء در مصرف پاک کاری گل جوی شرکت میکند و بعد از آن مصارف حصه خود را به تنهایی می پردازد.

ازین جهت مصرف صاحب حصه بالا کمتر از دیگران است و مصرف صاحب حصه پایانی آب، بیشتر از دیگران میباشد.

ماده (۱۳۲۷)

مؤنة تعزيل السياق المالح يبتدأ من الأسفل هكذا الجميع يشتركون في مصرف حصة السياق الكائن في عرصة صاحب الحصة السفلى و كلما تجاوز منه إلى ما فوقه يبرأ صاحب الحصة و هكذا يبرأون واحداً بعد واحد و صاحب الحصة العليا يقوم بحصته وحده، فمن هذه الجهة يكون مصرف صاحب الحصة السفلى أقل من الجميع و مصرف صاحب الحصة العليا أكثر منهم لأن مجرى قدرة من الأول إلى الآخر.

مصارف دور ساختن سياق مالح یعنی جوی کثافات از قسمت سفلی شروع می شود و جمیع مشترکین در مصرف پاک کردن کثافات موجود در ساحه حصه سفلی اشتراک میورزند و هر وقتیکه از حدود آن بگذرد تکلیف صاحب همان حصه رفع میشود و بهمین ترتیب پاک نمودن کثافات در حصه یکی بعد دیگری دوام میکند و هر کدام بعد از تمام شدن کار حصه خود، از مسئولیت خلاص میشود. و صاحب حصه بالای (برعلاوه اشتراک در کل پروسه) سهم خود را به تنهایی پاک کاری میکند، که ازین جهت مصرف صاحب حصه سفلی نظر به دیگران کمتر است و مصرف صاحب حصه علیا نسبت به دیگران اضافه تر میشود.

مادة (١٣٢٨)

تعمير الطريق الخاص أيضاً كالسياق المالح يبدأ من الأسفل و يعتبر فمه أي مدخله أسفل و منتهاه أعلى و صاحب الحصّة التي في مدخله يصير مشاركاً في المصارف التعميرية العائدة إلى حصته وحدها و صاحب الحصّة التي في منتهاء بعد مشاركة كل واحد في مصارف حصته يقوم هو بمصارف حصته وحده لأن ممره من أول الطريق إلى آخره بعكس كرى النهر فإن مجرى ماء الأرض العليا لا يتجاوزها.

تعمير و ترميم راه خاص نیز حکم بدرفت را دارد و از پایان آغاز می یابد. مدخل و محل آغاز کار آن سمت پایان و انتهای آن سمت بالا شناخته میشود و بدین ترتیب مالک حصه ای که در مدخل قرار دارد فقط در مصارف عایده بر قسمتی که سهم او است، با سایر شرکاء سهم میگرد و صاحب حصه ای که در منتهای راه قرار دارد بعد از مشارکت آن با هر واحد از شرکاء در مصارف سایر قسمتهای راه مصارف آبادی حصه خود را به تنهایی می پردازد.

باب ششم

در بیان شرکت عقد

مشمول بر شش فصل است

فصل اول

در بیان شرکت عقد و اقسام آن

مادة (۱۳۲۹)

شركة العقد عبارة عن عقد شركة بين اثنين أو أكثر على كون رأس المال والربح مشتركاً بينهما أو بينهم.

شرکت عقد عبارت از عقد مشترک میان دو یا زیاده از آنست طوری که سرمایه و ربح هر دو میان آنها مشترک باشد.

مادة (۱۳۳۰)

رکن شركة العقد الإيجاب والقبول لفظاً أو معنى مثلاً إذا قال شخص لآخر شاركك بقدر كذا قرشاً رأس مال على أن تأخذ و تعطي و قال الآخر قبلت فتكون الشركة منعقدة بالإيجاب والقبول لفظاً و إذا أعطى شخص ألف قرش إلى الآخر قائلاً ضع أنت ألف قرش و اشتري مالاً و فعل الآخر مثل ما قال تصير الشركة منعقدة بقبوله معنى.

رکن شرکت عقد ایجاب و قبول لفظی و یا معنوی است.

مثلاً: اگر شخصی به دیگری بگوید من باتو شریک شدم درین مقدار پول سرمایه یا رأس المال تا داد و ستد را انجام دهی و طرف مقابل بگوید پذیرفتم، درینحال شرکت بایجاب و قبول لفظی انعقاد می یابد و اگر شخص هزار قرش بدیگری بدهد و بگوید تو نیز هزار تهیه کن و متاعی خریداری نما و جانب مقابل طوریکه برایش گفته شده است چنین عمل را انجام دهد، درینصورت شرکت متذکره به قبول معنوی منعقد میگردد.

ماده (۱۳۳۱)

شركة العقد تنقسم إلى قسمين فإذا عقد اثنان أو أكثر عقد الشركة بينهما أو بينهم على المساواة التامة و كان مالهما أو مالههم الذي أدخله في الشركة مما يصلح أن يكون رأس مال للشركة و كانت حصتهما متساوية من رأس المال والربح تكون الشركة مفوضة كما لو توفي رجل فأتخذ أولاده مجموع أموال ما انتقل إليهم من أبيهم رأس مال على أن يشتروا و يبيعوا من سائر الأنواع و يقسم الربح بينهم على التساوي يكون عقد شركة مفوضة لكن وقوع هكذا شركة على المساواة التامة نادر و إذا اختل شرط من شروط المساواة التامة تكون شركة عنان.

شرکت عقد دو قسم است:

هرگاه دو نفر یا زیاده از آن شرکت عقد را بر اساس مساوات کامل میان شان منعقد بسازند و مالی که از جانب شرکاء در شرکت داخل شده است

این صلاحیت را داشته باشد که سرمایه شرکت قرار گیرد و سهم آنها در سرمایه و ربح مساوی باشد، اینگونه شرکت را شرکت مفاوضه گویند چنانچه اگر شخصی بمیرد و اولادش تمام دارائی پدر را که به آنها انتقال نموده است سرمایه قرار بدهند به این شرط که از هر چیز خرید و فروش بعمل آورند و ربح بر آنها بطور مساوی تقسیم شود، اقدام و عملیه مذکور عقد شرکت مفاوضه است ولی وقوع چنین شرکتی بر اساس مساوات کامل به ندرت دیده میشود و اگر شرطی از شروط مساوات کامله مختل گردد، درینصورت شرکت عنان میباشد.

ماده (۱۳۳۲)

الشركة سواء كانت مفاوضة أو عناناً إما شركة أموال وإما شركة أعمال وإما شركة وجوه فإذا عقد الشركاء الشركة على رأس مال معلوم من كل واحد مقدار معين على أن يعملوا جميعاً أو كل على حدة أو مطلقاً و ما يحصل من الربح يقسم بينهم تكون شركة أموال.

و إذا عقدوا الشركة وجعلوا رأس المال عملهم على تقبل العمل يعني على تعهده و التزامه من آخر والكسب الحاصل أي الأجرة يقسم بينهم، تكون شركة أعمال و يقال لها أيضاً شركة أبدان و شركة صنائع و شركة تقبل كشركة خياطين أو خياط و صباغ و إذا لم يكن لجماعة رأس مال و عقدوا الشركة على شراء سلع التجارة نسيئة و تقسيم ما يحصل بعد بيعها من الربح بينهم، تكون شركة وجوه.

شرکت اعم از اینکه مفاوضه باشد و یا عنان؛ شرکت اموال «شرکت عمل و یا شرکت وجوه را دربر میگیرد. وقتی شرکاء شرکتی را به سرمایه معلوم و از هر شریک بمقدار معین تأسیس کنند بشرط اینکه همه بطور جمعی عمل نمایند یا هریک بطور علیحده وارد عمل گردد و یا مطلق باشد و آنچه از ربح بدست می آید میان آنها تقسیم شود، این نوع شرکت را شرکت اموال گویند.

و اگر شرکتی را عقد کردند و عمل خویش را سرمایه قرار دادند و انجام عمل را بدمه خویش تعهد نمودند و پذیرفتند که اجرت حاصله یعنی مزد میان آنها تقسیم شود، درینصورت شرکتی که بمیان می آید عبارت از شرکت عمل است. و آنرا بنام شرکت ابدان (قوای بشری) نیز می نامند همچنان بنام شرکت صنایع و شرکت تعهد کار مانند شرکت دو خیاط و یا یک خیاط و یک رنگرزن نیز مسمی میگردد.

و هرگاه گروهی سرمایه نداشته و شرکت را عقد کردند بدین ترتیب که اموال را به نسیه بگیرند و بعد از بیع ربح را میان خویش تقسیم کنند، این شرکت را شرکت وجوه نامند.

فصل دوم

در بیان شرایط عمومی شرکت عقد

ماده (۱۳۳۳)

كل قسم من شركة العقد يتضمن الوكالة فكل واحد من الشريكين في تصرفه يعني في الأخذ و البيع و تقبل العمل من

الناس بالأجرة وكيل عن الآخر فكما أن العقل و التمييز شرط
في الوكالة فكذلك كون الشريكين عاقلين و مميزين شرط في
الشركة أيضاً على العموم.

هرقسم شرکت عقد متضمن وکالت است پس هریکی از شریکین در تصرف
خود یعنی در اخذ و بیع و قبول و انجام کار از جانب غیر در برابر اجرت،
وکیل شریک خود میباشد. پس طوریکه عقل و تمیز شرط صحت وکالت
پنداشته میشود، همچنان بایست شرکاء عاقل و مميز باشند و این شرط در
شرکت بطور عموم قابل رعایت است.

مادة (۱۳۳۴)

شركة المفاوضة تتضمن الكفالة أيضاً فأهلية المتفاوضين للكفالة
شرط أيضاً.

شرکت مفاوضه متضمن کفالت نیز است، لذا اهلیت متفاوضین برای کفالت
نیز شرط صحت آن میباشد.

مادة (۱۳۳۵)

شركة العنان تتضمن الوكالة خاصة ولا تضمن الكفالة فحين
عقدها إذا لم تذكر الكفالة فكل واحد من الشركاء ليس بكفيل
عن الآخر فيجوز للصبي المأذون عقد شركة المال لكن إذا كانوا
بالعین و ذكرت الكفالة حين عقد الشركة يصير كل واحد من
الشركاء كفيل الآخر.

شرکت عنان بطور خاص متضمن وکالت بوده و متضمن کفالت نمیشد پس اگر در وقت عقد آن، از کفالت ذکر نشده باشد، هر کدام از شرکاء کفیل دیگری پنداشته نمیشود. پس برای طفل مأذون یا اجازه داده شده، عقد شرکت عنان جواز دارد لکن اگر عاقدان بالغ بودند و کفالت در وقت عقد شرکت عنان تذکر یافته بود، هر واحد از شرکاء کفیل دیگری شده میتواند.

مادة (۱۳۳۶)

بيان تقسيم الربح بين الشركاء شرط فإذا بقي مبهماً و مجهولاً
تكون الشركة فاسدة.

بيان تقسيم ربح میان شرکاء شرط است پس اگر مبهم و مجهول باقی بماند شرکت فاسد پنداشته میشود.

مادة (۱۳۳۷)

كون حصص الربح التي تنقسم بين الشركاء كالنصف والثالث
والربع جزءاً شائعاً شرط فإذا تقاول الشركاء على اعطاء أحدهم
كذا قرشاً مقطوعاً تكون الشركة باطلة.

مشاع یا نامعلوم بودن سهام حاصله از فایده که میان شرکاء قابل تقسیم است، از قبیل نصف، ثلث و ربع، شرط صحت عقد است، بناءً اگر شرکاء مقاوله و فیصله نمایند که یکی از شرکاء را مقدار معین و قطعی شده از قبل را بدهند، درینصورت عقد شرکت باطل میباشد.

فصل سوم

در بیان شرایط خصوصی شرکت اموال

ماده (۱۳۳۸)

كون رأس المال من قبيل النقود شرط.

بودن سرمایه از قبیل پول نقد، شرط صحت این شرکت است.

ماده (۱۳۳۹)

المسكوكات النحاسية الرائجة معدودة من النقود عرفاً.

مسکوکات مسی رایج الوقت از نگاه عرف پول نقد محسوب میگردد.

ماده (۱۳۴۰)

غير المسكوك من الفضة والذهب إن جرى التعامل فيه بين الناس عرفاً و عادة فهو في حكم النقود و إلا ففي حكم العروض.

غیر مسکوکات از نوع نقره و طلا در صورتیکه مردم توسط آن عرفاً و عادتاً میان خویش معامله میکردند، حکم پول نقد را دارد والا در حکم عروض و امتعه محسوب میگردد.

ماده (۱۳۴۱)

كون رأس المال عيناً شرط فلا يجوز أن يكون الدين يعني الذي في ذمم الناس رأس مال الشركة. مثلاً إذا كان لاثنين في ذمة آخر دين فلا يجوز أن يتخذ رأس مال و تعقد الشركة عليه و كذا إذا

كان رأس مال أحدهما عيناً و رأس مال الآخر ديناً فالشركة غير صحيحة.

شرط است که سرمایه عین باشد پس دین سرمایه شده، نمیتواند یعنی آنچه در ذمه مردم است، سرمایه شرکت محسوب شده نمیتواند.

مثلاً: وقتی دو نفر در ذمه دیگری دینی داشته باشند درینصورت جایز نیست که این دین را سرمایه اتخاذ نمایند و شرکت را بر آن منعقد سازند.

همچنان اگر سرمایه یکی عین و از دیگری دین باشد نیز شرکت صحت ندارد.

مادة (١٣٤٢)

لا يصح عقد الشركة على الأموال التي ليست معدودة من النقود كالعروض و العقار يعني لا يجوز أن تكون هذه رأس مال الشركة إلا أن الشخصين إذا أرادا أن يتخذ المال الذي ليس من قبيل النقود رأس مال فكل واحد منهما يبيع نصف ماله بنصف مال الآخر مثلاً و بعد حصول اشتراكهما، يجوز لهما عقد الشركة على هذا المال المشترك كمالو كان لاثنتين نوع مال من المثليات مثلاً لكل واحد مقدار حنطة فخلطاً أحدهما بالآخر فبعد حصول شركة الملك، يجوز لهما أن يتخذوا هذا المال المخلوط رأس مال و يعقد عليه الشركة.

عقد شرکت در اموالی که از جمله نقود محسوب نمیگردند صحت ندارد، مانند امتعه و اموال عقاری. یعنی جایز نیست که این اموال سرمایه شرکت قرار داده شوند. لذا اموال منقول و عقار سرمایه شرکت قرار گرفته نمیتواند. ولی اگر هردو شریک اراده نمایند که مال غیر نقود را سرمایه قرار دهند، در اینصورت هر واحد نصف دارائی خود را در برابر نصف دارائی جانب مقابل بفروش می رسانند و بعد از حصول اشتراک آنها جواز دارد تا عقد شرکت را در اموالیکه تذکر یافت انجام دهند مانند اینکه مال هردو شریک از مثلیات باشد.

مثلاً: هریک مقداری از گندم را مالک باشند پس هردو را خلط و مزج نمایند درینصورت بعد از حصول شرکت ملک برای آنها مجاز است که مال مخلوط شده را سرمایه قرار دهند و عقد شرکت را بر آن منعقد سازند.

ماده (۱۳۴۳)

إذا كان لواحد برذون ولآخر إكاف فاشتركا على أن يؤجراه و
ما حصل من أجرته يقسم بينهما فالشركة فاسدة والأجرة
الحاصلة تكون لصاحب البرذون و أما الإكاف فبسبب كونه تابعاً
للبرذون لا يكون لصاحبه حصة من الأجرة لكنه يأخذ أجر مثل
إكافه.

هرگاه یک شخص اسبی و دیگری مرکبی داشته باشد، پس هردو در اجاره هردو حیوان شریک شوند تا آنچه از مدرک اجوره بدست می آید میان آنها تقسیم شود، چنین شرکت فاسد است و اجرت حاصله ملک صاحب اسب است و مرکب تابع اسب میگردد و برای صاحب آن سهمی درین اجرت نمیباشد، لکن مستحق اجرت مثل میگردد.

مادة (١٣٤٤)

إذا كان لواحد دابة و لآخر أمتعة و تشاركا على تحميل الأمتعة على الدابة و بيعها على أن ما حصل من الربح يكون بينهما مشتركا فالشركة فاسدة والربح الحاصل يكون لصاحب الامتعة و صاحب الدابة يأخذ أجر مثل دابته و الدكان أيضاً مثل الدابة بأن كان لواحد دكان و لآخر أمتعة فتشاركا على بيع الأمتعة في الدكان على أن ما يحصل من الربح مشترك بينهما فالشركة فاسدة و ربح الأمتعة يكون لصاحبها و صاحب الدكان يأخذ أجر مثل دكانه.

هرگاه شخصی حیوانی داشت و دیگری مالک امتعه بود و هر دو در بار نمودن امتعه بر حیوان و بیع آن شریک شدند به این ترتیب که ربح حاصل میان شان مشترک باشد، چنین شرکت فاسد است و ربح حاصله ملک صاحب متاع پنداشته میشود و مالک حیوان مستحق اجر مثل میگردد. دکان درین مورد حیثیت حیوان را دارد یعنی اگر از یکی دکان و از دیگری امتعه باشد و هر دو در فروش امتعه در دکان شریک شوند طوریکه ماحصل آن میان هر دو مشترک باشد، شرکت فاسد پنداشته میشود و ربح امتعه ملک صاحب آنست و صاحب دکان اجر مثل دکان را میگیرد.

فصل چهارم

در مورد قواعد مربوط به شرکت عقد

ماده (۱۳۴۵)

العمل يكون متقوماً بالتقويم يعني أن العمل يتقوم بتعيين القيمة و من الجائز أن يكون عمل شخص أكثر قيمة بالنسبة إلى عمل شخص آخر.

مثلاً: إذا كان شريكان شركة عنان و رأس مالهما متساوياً و كلاهما أيضاً مشروط عمله و شرط إعطاء أحدهما حصة زائدة من الربح يكون الشرط جائزاً لأنه يجوز أن يكون أحدهما في الأخذ و العطاء أمهر و عمله أزيد و أنفع.

کار از نظر قیمت تقویم میگردد یعنی عمل به تعین قیمت آن قیمت گذاری میشود و جایز است که در عمل یک شخص نظر به عمل شخص دیگر قیمت بیشتر گذاشته شود.

مثلاً: اگر دو نفر در شرکت عنان با سرمایه مساوی شریک بودند و کار هر یک نیز شرط شرکت دانسته شده بود، و شرط گذاشته شد که برای یکی از شرکاء ربح بیشتر تادیه گردد، چنین شرطی جواز دارد زیرا ممکن است که یکی نسبت به دیگری در دادوستد مهارت بیشتر داشته و برای معامله مورد نظر، نفع و سود بیشتر داشته باشد.

مادة (١٣٤٦)

ضمان العمل نوع من العمل، فإذا تشارك اثنان شركة صنائع بأن وضع شخص في دكانه آخر من أرباب الصنائع على أن ما يتقبله هو و يتعهده من الأعمال يعمل الآخر ذلك و ما يحصل من الكسب يعني الأجرة بينهما مناصفة، تكون جائزة و استحقاق صاحب الدكان حصة النصف بسبب كونه ضامناً و متعهداً للعمل و في ضمن ذلك أيضاً يصير نائلاً منفعة دكانه.

ضمان عمل نوعی از عمل پنداشته میشود. پس هرگاه دو نفر در شرکت صنایع طوری شریک شوند که یکی دکانش را به اختیار دیگری که از اهل صنایع باشد قرار دهد به این شرط که صاحب دکان اعمالی را که توسط شخص صانع انجام می پذیرد، متکفل و متعهد گردد و آنچه از مزد بدست می آید میان شان مناصفه باشد، چنین شرکت جواز دارد و استحقاق صاحب دکان نصف مفاد است زیرا نامبرده ضامن و متعهد عمل است و در ضمن منفعت دکان را نیز بدست می آرد.

مادة (١٣٤٧)

كما أن استحقاق الربح يكون تارة بالمال أو بالعمل، كذلك بحكم المادة (٨٥) يكون تارة بالضمان كما أن في المضاربة يكون رب المال مستحقاً للربح بماله و المضارب بعمله فإذا أخذ واحد من أرباب الصنائع تلميذاً عنده و أعمله ما تقبله و تعهده من العمل بنصف أجرته، يكون جائزاً و الكسب يعني أجرته المأخوذة من أصحاب العمل كما يكون نصفها مستحقاً لذلك التلميذ بعمله يكون نصفها مستحقاً للأستاذ أيضاً بتعهده و ضمان العمل.

همان طوریکه استحقاق ربح از روی سرمایه و یا کار میباشد، همچنان بحکم ماده (۸۵) بعضی اوقات بضمان نیز ثابت میگردد، چنانچه در مضاربت مالک سرمایه از روی مال و مضارب به سبب عمل چنین ربی را مستحق میگردد.

پس هرگاه یک تن از ارباب صنایع کسی را به شاگردی بپذیرد و او را بانجام عملی که قول و تعهد نموده است، به مناصفه اجوره بگمارد، چنین گماشتن جواز دارد و مزد یعنی اجوره ایکه از اصحاب عمل بدست می آید همانطوریکه نصف آن استحقاق شاگرد در بدل کارش میشود، نصف دیگر آن استحقاق استاذ در تضمین کار و تعهد وی میگردد.

ماده (۱۳۴۸)

إذا لم يوجد واحد من الأمور الثلاثة السالفة الذكر يعني المال و العمل و الضمان فلا استحقاق للربح. مثلاً: إذا قال شخص لآخر أنت اتجر بمالك على أن الربح مشترك بيننا فلا شركة و في هذه الصورة ليس له أخذ حصة من الربح الحاصل.

هرگاه یکی از امور ثلاثه سابق الذكر موجود نشود، یعنی مال و عمل و ضمان معدوم باشد؛ پس استحقاق ربح مطرح شده نمیتواند.

مثلاً: شخصی ب دیگری بگوید بمالت تجارت کن، بدین ترتیب که ربح میان ما و شما مشترک باشد، درینصورت شرکت منعقد نمیشود و شخص امر کننده نمیتواند حصة ایرا از ربح حاصله بدست آرد.

مادة (١٣٤٩)

استحقاق الربح إنما هو بالنظر إلى الشرط المذكور في عقد الشركة و ليس هو بالنظر إلى العمل الواقع، فالشريك المشروط عمله ولو لم يعمل بعد كأنه عمل. مثلاً: الشريكان شركة صحيحة في حال اشتراط العمل على كليهما إذا عمل أحدهما و لم يعمل الآخر بعذر أو بغير عذر، يقسم الربح بينهما على الوجه الذي اشترطاه حيث كل منهما وكيل عن الآخر فبعمل شريكه يعد هو أيضاً كأنه عمل.

استحقاق ربح به اعتبار شرطی است که در عقد شرکت ذکر میشود نه به اعتبار عمل انجام شده پس اگر شریکی که کار در حصه او شرط گذاشته شده است، کار نکند، چنین فکر میشود که کار کرده است.

مثلاً: دو نفر شریک در شرکت صحيحة در حالی که اشتراط عمل بر هردو شریک بعمل آمده باشد هرگاه یکی آنها کار شرط شده را انجام دهد و شریک دیگر بعلت عذر و یا بدون عذر کاری را انجام ندهد، ربح میان هردو بر اساس شرطی که گذاشته اند، تقسیم میشود؛ زیرا در واقع هریکی از شریکین از دیگری وکیل میباشد و اگر یک شریک کار کند، چنین پنداشته میشود که دیگرش نیز کار نموده است.

مادة (١٣٥٠)

الشريكان كل واحد منهما أمين الآخر فمال الشركة في يد كل واحد منهما في حكم الوديعة إذا تلف مال الشركة في يد واحد منهما بلا تعد ولا تقصير، لا يكون ضامناً حصّة شريكه.

هریک از دو شریک امین دیگر پنداشته میشود و مال شرکت در دست هر یک آن بحکم ودیعت قرار دارد. بناءً وقتی مال شرکت در دست یکی بدون تعدی و تقصیر هلاک شود، ضامن حصه شریک دیگر نمیگردد.

ماده (۱۳۵۱)

رأس المال في شركة الأموال يكون مشتركاً بين الشريكين متساوياً أو متفاضلاً لكن في صورة كون رأس المال من واحد و العمل من آخر إذا كان المقابلة على أن الربح مشترك بينهما، تكون مضاربة كما يأتي في بابها المخصوص و إذا كان الربح تماماً عائداً إلى العامل، يكون قرضاً و إذا شرط كون الربح تماماً عائداً إلى صاحب رأس المال فيكون رأس المال في يد العامل بضاعة و العامل مستبضعاً و من كون المستبضع في حكم الوكيل المتبرع يصير الربح أو الخسارة تماماً عايذاً إلى صاحب المال.

سرمایه در شرکت اموال میان دو شریک بطور مساوی و یا متفاوت مشترک میباشد. لکن در حالیکه سرمایه از یک نفر و کار از نفر دیگر باشد و در مقابله تذکر یافته باشد که ربح میان شان مشترک است، این مقابله عقد مضاربت را تشکیل میدهد که تفصیل آن در باب مخصوص خودش خواهد آمد. و اگر ربح تماماً به عامل عاید باشد، درینصورت قرض تلقی میگردد و چون شرط گذاشته شود که تمام ربح به صاحب سرمایه عاید گردد، پس سرمایه در دست عامل اموال و سرمایه تجارتی تلقی میگردد و شخص عامل در واقع بدست آورنده مال تجارتی است، و از آنجائیکه چنین شخص (متسبض یا بدست آورنده مال تجارتی) در حکم وکیل متبرع میباشد، بناءً سود و زیان تماماً متوجه خود صاحب مال است (نه چنین عامل).

مادة (١٣٥٢)

إذا مات أحد الشركين أو جن جنوناً مطبقاً، تنفسخ الشركة لكن في صورة كون الشركاء ثلاثة أو أكثر تنفسخ الشركة في حق الميت أو المجنون وحده و تبقى بين الآخرين.

هرگاه یکی از دو شریک بمیرد و یا به جنون مطبق (دیوانگی شدید و خطرناک) مصاب شود، شرکت فسخ میگردد. لکن در صورتیکه شرکاء سه نفر یا زیاده باشند، شرکت صرف در حق متوفی یا مجنون فسخ میگردد و میان سایر شرکاء باقی میماند.

مادة (١٣٥٣)

تنفسخ الشركة بفسخ أحد الشريكين لكن علم الآخر بفسخه شرط فلا تنفسخ الشركة مالم يكن فسخ أحدهما معلوماً للآخر.

شرکت به فسخ نمودن یکی از شریکین آنرا، فسخ میگردد، لکن علم جانب مقابل به فسخ شرط است و در حالیکه یکی آنها به فسخ شریکش علم نداشته باشد، شرکت فسخ نمیگردد.

مادة (١٣٥٤)

إذا فسخ الشريكان الشركة و اقتسماها على كون النقود الموجودة لواحد والديون التي في الذمم لآخر، لا تصح القسمة و في هذه الصورة مهما قبض الآخر من النقود الموجودة يكون مشتركاً و ما في الذمم من الدين أيضاً يبقى مشتركاً راجع المادة ١١٢٣.

وقتی دو شریک شرکت را فسخ و آنرا طوری تقسیم کنند که پول نقد موجود به یک شریک و دیونیکه در ذمه دیگران قرار دارد، از شریک دیگر باشد؛ اینگونه تقسیم صحت ندارد و درینصورت چه مقداری که یک شریک از پول نقد اخذ نموده است، میان شرکاء مشترک محسوب میشود و دیونیکه از مال مشترک در ذمه دیگران است، نیز میان شرکاء مشترک میباشد. به ماده ۱۱۲۳ مراجعه شود.

ماده (۱۳۵۵)

إذا أخذ أحد الشريكين مقداراً من مال التجارة و مات و هو في حال العمل مجهلاً، تستوفي حصة شريكه من تركته. راجع المادة ۸۰۱.

هرگاه یکی از دو شریک مقداری از مال تجارت را بگیرد و در حال عمل بمیرد و مقدار مال اخذ شده مجهول باشد حصه شریک وی از ترکه متوفی گرفته میشود. بماده (۸۰۱) مراجعه شود.

فصل پنجم

در بیان شرکت مفاوضه

ماده (۱۳۵۶)

المفاوضان أحدهما كفيل الآخر كما بُين في الفصل الثاني فإقرار أحدهما كما ينفذ في حق نفسه، يكون نافذاً في حق شريكه فإذا

أقر أحدهما بدين فللمقر له أن يطالب أيهما شاء و مهما ترتب دين على أحد المتفاوضين من أي نوع كان في المعاملات الجارية في الشركة كالبيع والشراء والإجارة، يلزم الآخر أيضاً. و كما أن ما باعه أحدهما يجوز ردّه على الآخر بالعيب، كذلك ما اشتراه أحدهما يجوز أن يرده الآخر بالعيب.

چنانکه در فصل دوم این باب بیان گردید، هریک از متفاوضان کفیل شریک دیگر محسوب میگردد. پس اقرار یکی چنانچه در حق خودش نافذ میشود، در حق شریک دیگر نیز نافذ است. پس وقتی یکی از متفاوضان بدینی اقرار کند، شخص مقرله وجه دین را از هریک آنها که بخواهد مطالبه کرده میتواند. و هرگاه از طریق یکی از معاملات جاری و معمول مانند خرید و فروش و اجاره، بالای یکی از متفاوضین (شریک عقد مفاوضه) دینی مرتب و لازم گردد، چنین دین بالای شریک دیگر نیز لازم میگردد. و بهمین ترتیب چنانچه چیزی را که یکی ازین دو شریک بفروش رسانیده است، مشتری میتواند در صورت معیوب بودن، از طریق خیار عیب آنرا به شریک دیگر مسترد کند، همین طور یکی ازین دو شریک میتواند آنچه را که شریک دیگر خریداری نموده است، از طریق خیار عیب به بائع آن مسترد نماید.

مادة (۱۳۵۷)

المأكولات والألبسة و سائر الحوائج الضرورية التي يأخذها أحد المتفاوضين لنفسه و أهله و عياله له خاصة لاحق لشریکه فیها لكن يجوز للبائع مطالبة شریکه بثمان هذه الأشياء بحسب الكفالة أيضاً.

مواد ارتزاقی، البسه و سایر حوایج ضروری ایکه یکی از مفاوضان برای خود، فامیل و عیال خویش میگیرد، مختص به او بوده شریک دیگر در آن حقی ندارد ولی بایع میتواند ثمن این اشیاء را از شریکش بحسب کفالت مطالبه نماید.

مادة (۱۳۵۸)

المفاوضان في شركة الأموال كما أن كونهما متساويين بمقدار رأس مالهما و حصتهما من الربح شرط، كذلك عدم وجود فضلة عن رأس مال أحدهما تصلح رأس مال شركة يعني النقود والأموال التي في حكم النقود شرط، أما إذا كان لأحد هما فضلة عن رأس مال الشركة، لا تصلح رأس مال يعني عروضاً أو عقاراً أو ديناً في ذمة آخر فلا تضر المفاوضة أي فلا تنقلب عناناً.

همانطوریکه مساوی بودن دو نفر شریک در شرکت عقد مفاوضه، هم از نظر اصل سرمایه و هم از نظر ربح حاصله، شرط صحت این عقد است، بهمین ترتیب عدم وجود زیادت و تفاضل در رأس المال یکی از شریکین که قابلیت رأس المال بودن را داشته باشد، از قبیل نقود و آنچه در حکم نقود است، نیز درین باب شرط است. اما اگر یکی از شرکاء چنان مال فاضل و زیادی داشت که قابلیت رأس المالیت را نداشت از قبیل کالاهای تجارتی، اموال غیر منقول و دین لازم در ذمه دیگری، پس اینگونه زیادت به شرکت مفاوضه مضر نبوده و آنرا به شرکت عنان منقلب نمیسازد.

مادة (١٣٥٩)

الشريكان في شركة الأعمال إذا عقدا شركتهما على أن يتقبل كل واحد منهما أي عمل كان وعلى السوية ضمانهما العمل وتعهدهما وعلى تساويهما في الفائدة والضرر ومهما ترتب بسبب الشركة على أحدهما يكون الآخر كفيلاً له، تكون مفاوضة وفي هذه الصورة تجوز مطالبة كل واحد منهما أيهما كان بأجرة الأجير وبأجرة الدكان وإذا ادعى شخص بمتاع وأقر به واحد منهما، يكون إقراره نافذاً عليهما وإن أنكر الآخر.

در شرکت اعمال اگر دو شریک طوری عقد کنند که هر کدام هر عملی که باشد متقبل شوند و ضمان اعمال و تعهد میان هردو مساوی باشد و نیز اینکه هردو در نفع و ضرر، حقوق مساوی داشته باشند و هر چیزیکه به سبب امور شرکت بر یکی مرتب میشود، جانب دیگر کفیل وی میباشد، درینحال شرکتی که بعمل آمده است، شرکت مفاوضه تلقی میشود و درینصورت مطالبه نمودن هر کدام، هریک که باشد، مزد اجیر و یا کرایه دکان را جواز دارد. و اگر شخصی ادعای متاعی را کند و یکی از شرکاء به آن اقرار نماید، اقرار او در حصه هردو نافذ است ولو که شریک دیگر انکار کند.

مادة (١٣٦٠)

إذا عقد الشركة اثنان على أخذ المال نسيئة ويبيعه وكون المال المشتري وثمنه وربحه مشتركاً بينهما مناصفة وكل واحد منهما كفيل عن الآخر، تكون مفاوضة شركة الوجوه.

و هرگاه دو نفر شرکتی را به این ترتیب عقد نمایند که مال را طور نسبه از دیگران گرفته و آنرا بفروشند، و قیمت مال و ربح میان آنها بالمناصفه مشترک باشد و یکی از جانب دیگری کفیل باشد، درینحال شرکت مفاوضه از نوع شرکت وجوه میباشد.

ماده (۱۳۶۱)

ويشترط في عقد المفاوضة ذكر لفظ المفاوضة أو تعداد جميع شرائطها وإذا عقدت الشركة مطلقاً، تكون عناناً.

در عقد شرکت مفاوضه ذکر لفظ مفاوضه یا تعداد جميع شرائط آن شرط است و اگر شرکت مطلقاً عقد گردد، عنان پنداشته میشود.

ماده (۱۳۶۲)

إذا فقد شرط من الشروط المذكورة في هذا الفصل على الوجه المار، تنقلب المفاوضة عناناً.

مثلاً: إذا دخل إلى يد واحد من المفاوضين في شركة الأموال مال بالإرث أو بطريق الهبة فإذا كان يصلح رأس مال للشركة كالنقود، تنقلب المفاوضة عناناً لكن إذا كان الزائد على رأس المال، لا يصح رأس المال كالعروض والعقار فلا يضر بالمفاوضة.

هرگاه شرطی از شروطیکه درین فصل گذشت معدوم باشد، شرکت مفاوضه به شرکت عنان تعویض میگردد.

مثلاً: هرگاه در شرکت اموال، مالی که قابلیت رأس المال بودن را داشته باشد، از طریق میراث یا هبه، بدست یکی از مفاوضین بیفتد، درینصورت مفاوضه به عنان مبدل میشود. و اگر مال افزون شده زائد از رأس المال

باشد پس رأس مال شده نمیتواند کالا های تجارتي و اموال عقاری، پس اینگونه زیادت به مفاوضه کدام ضرری نمی رساند.

ماده (۱۳۶۳)

كل ما كان شرطاً لصحة شركة العنان فهو شرط أيضاً لصحة المفاوضة ولا عكس.

هر آنچه که شرط صحت شرکت عنان است، همان چیز شرط صحت مفاوضه نیز دانسته میشود و عکس آن نیست (آنچه شرط مفاوضه است، حتمی نیست که شرط عنان هم باشد).

ماده (۱۳۶۴)

كل ما جاز من التصرف للشريكين شركة عنان يجوز أيضاً للمفاوضين ولا عكس.

هر آن تصرفی که برای شریکین در شرکت عنان مجاز است، همان تصرف برای دو شریک مفاوضه نیز مجاز است نه عکس آن (تمام تصرفاتی که برای شریکین در شرکت مفاوضه جایز است، حتمی نیست که برای شریکین در شرکت عنان نیز جایز باشند).

فصل ششم

در بیان شرکت عنان مشمول بر سه مبحث است

مبحث اول

در بیان مسایل مربوط به شرکت اموال

ماده (۱۳۶۵)

لايشترط في الشريكين شركة عنان كون رأس مالهما متساوياً بل يجوز كون رأس مال أحدهما أزيد من رأس مال الآخر و كل واحد منهما لا يكون مجبوراً على إدخال جميع نقده إلى رأس المال بل يجوز أن يعقد الشركة على مجموعه أو على مقدار منه فبهذه الجملة يجوز أن يكون لهما فضلة على رأس مالهما تصلح أن تكون رأس مال شركة كنقدهما مثلاً.

تساوی سرمایه دو شریک در شرکت عنان شرط نیست بلکه مجاز است که سرمایه یکی از دیگری بیشتر باشد و هیچ یک مجبور نیست که تمام پول نقد خویش را به سرمایه تخصیص دهد بلکه جواز دارد که شرکت را بر تمام پول نقد خود و یا مقداری از آن، منعقد نماید. به این تذکر مجاز است که

هر کدام واجد زیادتى باشد که قابلیت رأس المال بودن را داشته باشد. مثلاً پول نقد هر دو شریک.

ماده (۱۳۶۶)

كما يجوز كون عقد الشركة على عموم التجارات كذلك يجوز أيضاً عقدها على نوع تجارة خاصة كتجارة الذخيرة مثلاً.

همانطوریکه عقد شرکت در تمام انواع تجارت جایز دانسته میشود، همچنان مجاز است که عقد مذکور محتوی یک نوع خاص تجارت مانند تجارت ذخیره باشد.

ماده (۱۳۶۷)

كيفما شرط تقسيم الربح في الشركة الصحيحة فذلك الشرط يراعى على كل حال.

بهر شکلی که تقسیم ربح در شرکت صحیحه شرط گذاشته شود، این شرط در هر حال قابل رعایت است.

ماده (۱۳۶۸)

يقسم الربح في الشركة الفاسدة على مقدار رأس المال فإذا شرط لأحد الشريكين زيادة فلا تعتبر.

ربح در شرکت فاسده بر اساس اندازه سرمایه قابل تقسیم است. پس اگر برای یکی از دو شریک زیادتى شرط گذاشته شود، اعتبار ندارد.

مادة (١٣٦٩)

الضرر والخسار الواقع بلا تعد ولا تقصير ينقسم على كل حال على مقدار رأس المال و إذا شرط على وجه آخر فلا يعتبر.

ضرر و خساره وارده بدون تقصير و تعدى به هر حال بر اساس اندازه سرمايه تقسيم ميشود و اگر به نحو ديگري شرط گردانیده شود، اعتبار ندارد.

مادة (١٣٧٠)

إذا شرط الشريكان تقسيم الربح بينهما على مقدار رأس المال سواء كان رأس المال متساوياً أو متفاوتاً، يكون صحيحاً و يقسم الربح بينهما على قدر رأس المال كما شرطاً سواء شرط عمل الاثنين أو شرط عمل الواحد وحده ألا إنه إذا شرط عمل الواحد، وحده يكون رأس مال الآخر في يده بضاعة.

اگر دو شریک تقسیم ربح را میان خویش به اساس انداز سرمايه خواه مساوی باشد یا متفاوت، شرط بگذارند، این شرط صحیح بوده و ربح میان هردو به اندازه سرمايه طوریکه شرط گذاشته اند، تقسیم کرده میشود. برابر است که عمل هردو شرط گذاشته شده باشد و یا عمل یکی مشروط باشد، مگر در حالیکه صرف عمل یکی به تنهایی شرط گذاشته شده باشد، سرمايه در دست او مال تجارتي یا بضاعة محسوب میگردد.

مادة (١٣٧١)

إذا تساوى الشريكان في رأس المال و شرطاً من الربح حصة زائدة لأحدهما. مثلاً كثلثي الربح و كان أيضاً عمل الاثنين

مشروطاً فالشركة صحيحة والشرط معتبر راجع مادة ١٣٤٥ :
 أما إذا شرط عمل أحدهما وحده فينظر إن كان العمل مشروطاً
 على الشريك الذي حصته من الربح زائدة فكذلك الشركة
 صحيحة والشرط معتبر و يصير ذلك الشريك مستحقاً ربح رأس
 ماله و الزيادة بعمله.

لكن حيث كان رأس مال شريكه في يده في حكم مال المضاربة
 كانت الشركة شبه المضاربة و إن كان العمل مشروطاً على
 الشريك الذي حصته من الربح قليلة فهو غير جائز فيقسم الربح
 بينهما على مقدار رأس المال، لهذا إذا قسم الربح على الوجه
 الذي شرطاه فلا يكون شيء مقابل من مال أو عمل أو ضمان
 للزيادة التي يأخذها الشريك الذي لم يعمل و استحقاق الربح إنما
 هو بواحدٍ من هذه الأمور الثلاثة راجع مادتي ١٣٤٧ و ١٣٤٨.

هرگا دو شریک در سرمایہ مساوی باشند و شرط بگذارند که از ربح حاصله
 سهم بیشتری به یکی شان تادیه شود، مثلاً: دو ثلث ربح و کار هر دو شریک
 مشروط باشد، درینصورت شرکت صحیح و شرط معتبر است. بماده
 (١٣٤٥) رجوع شود.

اما اگر عمل شریکی که حصه ربح او زیاد است به تنهایی مشروط باشد،
 درینصورت نیز شرکت صحیح و شرط معتبر است و همین شریک مستحق
 ربح سرمایہ خود و مستحق زیادت ربح به اثر عمل خود میگردد. لکن از

آنجا که سرمایه شریک در دست وی حکم مضاربت را دارد، لذا شرکت شبه مضاربت بمیان می آید. و اگر عمل در حصه شریکی که سهم ربح او کم است شرط گذاشته شود، این شرط جواز ندارد و ربح میان هر دو شریک به اندازه سرمایه هریک تقسیم میگردد. بناءً اگر ربح بنحویکه شرط گذاشته اند تقسیم شود، پس در مقابل زیادتیکه یک شریک بدون عمل از ربح میگیرد کدام مال، عمل و ضمان وجود ندارد و استحقاق ربح به یکی از امور ثلاثه متذکره متحقق میشود. بماده (۱۳۴۷ و ۱۳۴۸) مراجعه شود.

ماده (۱۳۷۲)

إذا شرط تقسيم الربح على التساوي بين الشريكين الذين رأس مالهما متفاضل مثلاً: رأس مال أحدهما مائة ألف قرش و رأس مال الآخر مائة وخمسون ألفاً، يكون شرط أخذ حصة الزيادة من الربح بالنسبة إلى الذي رأس ماله قليل كشرط زيادة الربح إلى أحد الشريكين المتساويين في رأس المال فإذا شرط عمل الاثنين أو عمل الشريك ذي الحصة الزائدة من الربح يعني قليل رأس المال، تكون الشركة صحيحة والشرط معتبراً وإن شرط عمل ذي الحصة القليلة من الربح يعني الشريك الذي رأس ماله كثير فهو غير جائز ويقسم الربح بينهما على مقدار رأس مالهما.

هرگاه تقسیم ربح بر اساس مساوات میان دو شریکی که سرمایه شان متفاوت می باشد، شرط گذاشته شود مثلاً: سرمایه یکی صد هزار قرش و از دیگری صد و پنجاه هزار قرش است و شرط گذارند که ربح میان شان

مساوی باشد، درینصورت شرط گذاشتن حصه زائده از ربح برای شخصی که سرمایه او کم است مانند شرط زیادت ربح در حصه یکی از دو شریک است در صورتیکه در سرمایه مساوی باشند، پس اگر عمل هردو و یا عمل شریکی که صاحب حصه زائده از ربح می باشد یعنی صاحب سرمایه قلیل شرط گذاشته شود، شرکت صحیح و شرط معتبر است.

و اگر عمل صاحب حصه قلیل از ربح یعنی شریکی که سرمایه آن زیاد است شرط باشد، پس چنین شرط جواز ندارد و ربح میان هردو بر اساس سرمایه شان تقسیم میگردد.

ماده (۱۳۷۳)

يجوز لكل واحد من الشريكين أن يبيع مال الشركة سواء كان بالنقد أو النسيئة بما قل أو كثر.

هر یکی از دو شریک میتواند مال شرکت را به پول نقد یا نسیئه، کم یا زیاد به فروش برساند.

ماده (۱۳۷۴)

يجوز لأحد الشريكين أيهما كان حال كونه رأس مال الشركة في يده أن يشتري الأموال بالنقد والنسيئة لكن إذا اشترى مالا بالغبن الفاحش لا يكون المال للشركة بل يكون له.

برای هریکی از شریکین در صورتیکه سرمایه شرکت در اختیارش قرار داشته باشد، جایز است که اموالی را به نقد یا نسیه خریداری کند. ولی اگر مالی

را به غبن فاحش خریداری نماید، متاع خریداری شده مربوط به شرکت نبوده بلکه به شخص خریدار تعلق میگیرد.

ماده (۱۳۷۵)

لايجوز لأحد الشريكين الذي ليس في يده رأس مال الشركة أن يشتري مالا لأجل الشركة فإن اشترى، يكون ذلك المال له.

برای هیچ یک از شریکین در حالیکه رأس مال شرکت در دستش نباشد جایز نیست تا مالی را برای شرکت خریداری نماید و اگر خرید، مال خریداری شده به خودش تعلق میگیرد نه به شرکت.

ماده (۱۳۷۶)

إذا اشترى أحد الشريكين بدراهم نفسه شيئاً ليس من جنس تجارتهما، يكون ذلك الشيء له خاصة، ليس لشريكه منه حصة لكن مع كون رأس مال الشركة في يد أحدهما إذا اشترى مالا من جنس تجارتهما ولو بمال نفسه، يصير للشركة.

مثلاً: إذا عقد الشركة اثنان على تجارة البز فاشترى أحدهما حصانا بمال نفسه يكون له وليس لشريكه حصة في ذلك الحصان، لكن إذا اشترى ثوب بز يكون للشركة ولو أشهد حين شرائه بأن قال هذا الثوب اشتريته لنفسی ليس لشريكي فيه حصة لايفيد ويكون ذلك الثوب مشتركاً بينه وبين شريكه.

هرگاه یکی از دو شریک به پول شخصی خویش چیزی را که از جنس تجارت شان نباشد بخرد، شی خریداری شده مختص به خودش بوده، شریک دیگر در آن حصه ندارد. لکن در صورتیکه سرمایه در اختیار یکی شان قرار داشت، اگر مالی را از جنس تجارت شان ولو بوسیله مال شخصی خویش خریداری نماید، مال خریداری شده متعلق به شرکت میگردد.

مثلاً : اگر دو نفر شرکت تجاری بزازی را میان خویش عقد کنند و یکی آنها اسبی را از مال شخصی خویش خریداری نماید، اسب مذکور مختص به خریدار بوده و شریک دیگر در آن اسب سهمی ندارد لکن اگر جامه بزازی را خریداری کند، مال شرکت محسوب میشود گرچه در وقت خرید شاهد بگذرانند که همین جامه را برای شخص خویش خریداری میکنم و شریکم در آن حق ندارد، چنین اشهادی مفید واقع نمیشود و جامه میان هر دو شریک مشترک میباشد.

ماده (۱۳۷۷)

حقوق العقد إنما تعود إلى العاقد فإذا اشترى أحد الشريكين مالا فقبضه مع تأدية ثمنه يكون، لازماً عليه وحده فمن هذه الجهة كان ثمن المال الذي اشتراه أحدهما إنما يطالب به هو ولا يطالب شريكه وكذا أحد الشريكين إذا باع مالا فقبض ثمنه، إنما هو حقه و من هذه الجهة إذا أدى المشتري ثمنه إلى الآخر، يكون بريئاً من حصة الشريك الذي قبض الثمن وحده ولا يبرأ من حصة الشريك العاقد وكذا إذا وكل الشريك العاقد شخصاً في قبض

الضمن المال الذی باعه فلیس لشریکه عزله لکن إذا و کل أحد الشریکین شخصاً فی بیع أو شراء أو إجارة فللشریک الآخر عزله.

حقوق و امتیازات عقد (اصولاً) بسوی خود عاقد بر میگردد. پس هرگاه یکی از شریکین مالی را خریداری نموده و با پرداخت قیمت تعیین شده آنرا قبض نمود، مال مذکور تنها بالای وی لازم میشود. پس به این ترتیب قیمت مالی که یکی از شرکاء آنرا خریداری نموده است فقط از خودش مطالبه میشود نه از شریکش.

همچنان هرگاه یکی از شرکاء مالی را به فروش رسانیده و پول آنرا قبض نماید، مال مذکور فقط حق او میباشد و از همین جهت است که هرگاه مشتری چنین مالی، پول آنرا به شریک دیگر (غیر از خود عاقد) پردازد، فقط از سهم پول شریک گیرنده پول خلاص و بری میشود، نه از سهم شریک عاقد.

همچنان هرگاه شریک عاقد شخص دیگری را برای قبض پول مالی که فروخته است، وکیل بگرداند، شریک دیگر حق عزل او را ازین وکالت ندارد. لکن اگر یکی از دو شریک شخصی را در بیع یا شراء یا اجاره وکیل انتخاب کند، شریک دیگر حق عزل آنرا دارد.

ماده (۱۳۷۸)

الرّد بالعیب أيضاً من حقوق العقد فما اشتراء أحد الشریکین لیس للآخر رده بالعیب و ما باعه أحدهما لا یرد بالعیب علی الآخر.

رد نمودن مبیعه بعیب نیز از حقوق عقد است، پس در آنچه یکی از دو شریک میخرد، شریک دیگر حق رد بعیب آنرا ندارد و آنچه یکی از آن دو فروخته است، بسبب عیب بر شریک دیگر رد کرده نمیشود.

ماده (۱۳۷۹)

كل واحد من الشريكين له إيداع و إبطاع مال الشركة وله أن يعطيها مضاربة وله عقد الإجارة. مثلاً له استئجار دكان و أجير لأجل حفظ مال الشركة لكن ليس له أن يخلط مال الشركة بماله ولا أن يعقد شركة مع آخر بدون إذن شريكه فإن فعل وضاع مال الشركة، يكون ضامناً حصة شريكه.

هریک ازدو شریک مال شرکت را به ودیعت گذاشته می تواند و یا آنرا به سرمایه داده میتواند و همچنان میتواند مال شرکت را به مضاربت بدهد و حق عقد اجاره در آنرا نیز دارا می باشد.

مثلاً: هریک از دو شریک میتواند دکانی را به اجاره بگیرد و یا شخصی را استخدام کند تا مال شرکت محفوظ نگهداشته شود ولی نمیتواند مال خویش را با مال شرکت خلط نماید و یا با شخص دیگری شرکت دیگری را بدون اجازه شریکش عقد نماید. پس اگر به چنین کاری متوسل شد و مال شرکت ضایع گردید، ضامن حصة شریک خود شناخته میشود.

ماده (۱۳۸۰)

لا يجوز لأحد الشريكين أن يقرض آخر مال الشركة ما لم يأذن شريكه لكن له أن يستقرض لأجل الشركة و مهما استقرض أحدهما من الدراهم يكون دين شريكه أيضاً بالاشتراك.

هیچ یک از دو شریک نمیتواند مال شرکت را بدون اجازه شریک دیگر به شخص دیگری قرض دهد ولی میتواند برای شرکت قرض بگیرد و هر وقتیکه یکی از دو شریک دراهمی را به قرض بگیرد، این دین همچنان مشترک پنداشته میشود.

ماده (۱۳۸۱)

إذا ذهب أحد الشريكين إلى ديار أخرى لأجل أمور الشركة، يأخذ مصرفه من مال الشركة.

هرگاه یکی از دو شریک بخاطر کارهای شرکت بخارج از محل شرکت سفر کند، مصرف خود را از سرمایه شرکت میگیرد.

ماده (۱۳۸۲)

إذا فوض أحد الشريكين أمور الشركة إلى رأي الآخر قائلاً اعمل برأيك أو اعمل ما تريد، فله أن يعمل كل شيء من توابع التجارة فيجوز له رهن مال الشركة والارتقان لأجلها والسفر بمال الشركة و خلط مال الشركة بماله و عقد الشركة مع آخر لكن لا يجوز له إتلاف المال و لا التملك بغير عوض إلا بصريح إذن شريكه. مثلاً: لا يجوز له أن يقرض من مال الشركة ولا أن يهب منه إلا بصريح إذن شريكه.

هرگاه یکی از دو شریک امور شرکت را به نظر شریک دیگر تفویض کرده بگوید: طبق نظر خود و یا طوریکه میخواهی، کار کن. درینصورت شریک مذکور هرچیزی را که از توابع تجارت باشد، انجام داده میتواند. پس برایش

جایز است که مال شرکت را رهن بدهد و یا مالی را بحیث رهن برای شرکت اخذ نماید و میتواند با مال شرکت یا به مصرف آن، به جای سفر نماید، و نیز برایش جواز دارد تا مال شرکت را با مال خویش خلط نماید و عقد شرکت را با دیگری انعقاد کند ولی برایش مجاز نیست که مال شرکت را تلف سازد و یا آنرا بدون عوض به دیگری تملیک نماید، مگر اینکه اجازه شریک دیگر بصراحت حاصل شود. مثلاً : حق ندارد که از مال شرکت قرض بدهد و یا هبه کند، مگر به اجازه صریح شریکش.

ماده (۱۳۸۳)

إذا نهي أحد الشريكين الآخر بقوله لا تذهب بمال الشركة إلى ديار أخرى و لا تبع المال نسيئة فلم يسمع و ذهب إلى ديار أخرى أو باع نسيئة، يضمن حصة شريكه من الخسار الواقع.

هرگاه یکی از دو شریک، شریک دیگر را از بردن مال شرکت بسوی دیار یا مملکت دیگر و نیز از فروش آن طور نسیه منع کند، اما شریک دیگر بدون توجه به این امر، مال را به دیار دیگر برده و یا آنرا به نسیه به فروش برساند، درینصورت در خساره وارده، ضامن حصة شریک شناخته میشود.

ماده (۱۳۸۴)

إقرار أحد الشريكين شركة عنان بدین في معاملاتهما لا يسري على الآخر فإذا أقر بأن هذا الدين إنما لزم بعقده و معاملته خاصة يكون إيفاءه بتمامه لازماً عليه و إن أقر بأنه دين لزم من معاملتهما معاً، يكون لازماً عليه تأدية نصفه و إن أقر بأنه دين لزم من معاملة شريكه خاصة فلا يلزمه شيء.

اقرار یکی از دو شریک شرکت عنان به دین ناشی از معاملات آنها، به شریک دیگر سرایت نمیکند. پس اگر یکی از شرکاء اقرار کند که همین دین به اساس عقد و معامله مختص به خودش لازم گشته است، ایفای آن کلاً به خود او مربوط است. و اگر اقرار کند که این دین به اساس معامله یکجائی هر دو لازم گردیده است، درینصورت مقر بتادیه نصف دین مکلف شناخته میشود. و اگر اقرار بعمل آورد که این دین به اساس معامله خاص شریکش لازم گشته است، بالای او چیزی لازم نمیگردد.

مبحث دوم

در بیان مسائل مربوط به شرکت اعمال

مادة (۱۳۸۵)

شركة الأعمال عبارة عن عقد شركة على تقبل الأعمال فالأجيران المشترکان يعقدان الشركة على تعهد و التزام العمل الذي يطلب و يكلف من طرف المستأجرين سواء كانا متساويين أو متفاضلين في ضمان العمل يعني سواء عقد الشركة على تعهد العمل و ضمانه متساوياً أو شرطاً ثلثين العمل مثلاً لأحدهما والثلث للآخر.

شرکت اعمال عبارت از عقد شرکت بر قبول اعمال است. پس دو اجیر مشترک در واقع شرکتی را مبنی بر قبول و انجام کاریکه مستأجرین از آنها میخواهد یا آنها مکلف به انجام آن هستند، عقد مینمایند، اعم ازینکه از نظر

ضمان و اجرای کار مورد نظر مساوی باشند یا تفاضل در اجرای آن در میان شان در عقد شرکت شرط شده باشد، مثلاً در عقد شرط گذاشته شود که دوثلث کار را یکی از آنها و یک ثلث آنرا دیگرش انجام میدهد. (که در هر حال چنین عقد، عقد شرکت عمل است).

ماده (۱۳۸۶)

يجوز لكل واحد من الشريكين تقبل العمل و تعهده و يجوز أيضاً أن يتقبل واحد و آخر يعمل و يجوز أيضاً للخياطين المشتركون شركة صنائع أن يتقبل أحدهما المتاع و يقصه و الآخر يخيطة.

هریک از دو شریک میتواند عملی را متقبل و متعهد شود همچنان مجاز است که یکی عمل را متعهد گردد و دیگرش آنرا انجام دهد و همچنان برای خیاطانی که بطور شرکت صنایع، مشترکاً کار میکنند، جایز است که یکی از دو شریک متاع را متعهد شده و آنرا برش نماید و دیگری آنرا بدوزد.

ماده (۱۳۸۷)

كل واحد من الشريكين و كيل الآخر في تقبل العمل فالعمل الذي يتقبله أحدهما، يكون إيفاءه لازماً عليه و على شريكه أيضاً فعنان شركة الأعمال في حكم المفاوضة في ضمان العمل حيث أن العمل الذي تقبله أحد الشريكين، يطلب المستأجر إيفاءه من أيهما أراد و كل واحد من الشريكين يكون مجبوراً على إيفاء

العمل فليس لأحدهما أن يقول هذا العمل تقبله شريكي فأنا لا أخالطه.

هریک از دو شریک در تعهد عمل، وکیل شریک دیگر شناخته میشود، پس عملی را که یکی از آن دو متعهد و متقبل میگردد، انجام آن هم بالای خود او و هم بالای شریکش لازم میباشد، پس شرکت عملی که بطریقه شرکت عنان بمیان آمده باشد، در واقع از نظر ضمان عمل در حکم شرکت مفاوضه است، چنانچه عملی که یکی از شریکین آنرا متقبل گردیده است، مستأجر میتواند آنرا از هریکی آنها که خواسته باشد، مطالبه نماید و هر کدام از دو شریک مجبور به انجام آن عمل شناخته میشود و هیچیک نمیتواند بگوید که انجام عمل مذکور را شریک من متعهد گردیده و من با او اشتراک نمی‌ورزم.

مادة (١٣٨٨)

عنان شركة الأعمال في حكم المفاوضة في اقتضاء البدل أيضاً
يعني أنه يجوز لكل واحد من الشريكين مطالبة المستأجر بتمام
الأجر و إذا دفعه المستأجر أيضاً إلى أي منهما برىء.

شرکت عملیکه بطریقه شرکت عنان منعقد گردیده است، از حیث اقتضای بدل نیز در حکم مفاوضه است یعنی هر کدام از دو شریک حق مطالبه مستأجر را در حصه تمام اجرت دارد و وقتی مستأجر اجرت را به یکی از آن‌ها تادیبه بدارد، از مطالبه آنها خلاص و بری الذمه میشود.

مادة (١٣٨٩)

لا يجبر أحد الشريكين على إيفاء ما تقبله من العمل بالذات بل إن شاء يعمل به و إن شاء يعطيه إلى شريكه أو إلى آخر لكن إن شرط المستأجر عمله بالذات، يلزمه حينئذ. راجع المادة ٥٧١.

یکی از دو شریک در حصه عملی که آنرا متقبل گردیده است، شخصاً مجبور کرده نمیشود تا خود آنرا انجام دهد بلکه می تواند خودش آنرا انجام دهد و یا آنرا جهت انجام بشریک خود یا شخص دیگری اعطاء کند ولی اگر مستأجر انجام عمل را صرف توسط خودش شرط گذاشته باشد، باید خودش آنرا انجام دهد. بماده (٥٧١) مراجعه شود.

مادة (١٣٩٠)

يقسم الشركاء الربح بينهم على الوجه الذي شرطوه يعني إن شرطوا تقسيمه متساوياً، يقسموه متساوياً و إن شرطوا تقسيمه متفاوتاً كالثلث والثلثين مثلاً، يقسم حصتين و حصه.

شرکاء ربح را در میان خویش بطریقی که شرط گذاشته اند تقسیم مینمایند یعنی اگر تقسیم ربح را مساوی شرط گذاشته باشند، آنرا مساوی تقسیم میکنند و اگر تقسیم آنرا به شکل متفاوت مشروط قرار داده باشند چون ثلث وثلثان، به همان تناسب دو حصه و یک حصه تقسیم میگردد.

مادة (١٣٩١)

إذا شرط التساوي في العمل والتفاضل في الكسب كان جائزاً. مثلاً إذا شرط الشريكان أن يعملوا متساويين و أن يقسما الكسب

بينهما حصتين وحصّة، كان جائزاً لأنه يجوز أن يكون أحدهما
أمهر في صنعته و أصنع في العمل.

هرگاه تساوی در عمل و تفاوت در عایدات شرط گذاشته شود، چنین
شرطی جواز دارد.

مثلاً : اگر دو شریک شرط گذاشته باشند تا بصورت مساوی کار کنند و
عاید میان آنها از نگاه ثلث و ثلثان تقسیم گردد، چنین تقسیم جواز دارد
زیرا شده میتواند که یکی از دو شریک در صنعتش مهارت بیشتری داشته
باشد و کار را به صنع خوبتری انجام دهد.

مادة (۱۳۹۲)

الشريكان في ضمان العمل يستحقان الأجرة فإذا عمل أحد
الشريكين وحده والآخر لم يعمل كما لو مرض أو ذهب إلى محل
آخر أو جلس بطلاً، يقسم الربح والأجرة بينهما على الوجه
الذي شرطاه.

دو شریک در ضمان عمل مستحق اجرت شناخته میشوند. پس اگر یک
شریک به تنهایی کار نمود و دیگرش کار نکرد؛ مثلاً مریض شد و یا به محلی
دیگری رفت و یا حاضر بود ولی کاری انجام نداد (تنبلی کرد)، ربح و
اجرت میان هر دو بطریقی که شرط گذاشته شده است، قابل تقسیم است.

مادة (۱۳۹۳)

إذا تلف أو تعيَّب المستأجر فيه بصنع أحد الشريكين، يكون ضامناً
بالاشتراك مع الشريك الآخر و المستأجر يضمن ماله أياً شاء
منهما و يقسم هذا الخسار بين الشريكين على مقدار الضمان.

مثلاً إذا عقد الشركة على تقبل الأعمال و تعهدها ثلثين و ثلثاً
يقسم الخسار أيضاً حصتين و حصة.

هرگاه مال مستأجر بفعل یکی از دو شریک تلف گردد و یا عیب دار شود،
شریک مباشر با شریک دیگرش هر دو ضامن میباشند و شخص مستأجر
میتواند از هریک که خواسته باشد، تاوان مالش را اخذ نماید و همین خساره
میان هر دو شریک به تناسب ضمان و قبول عمل از جانب آنها، تقسیم
میگردد.

مثلاً هرگاه شرکت میان شان بنابر قبول و التزام عمل بطور ثلثین برای یکی
و ثلث برای دیگری، عقد شده باشد، خساره مذکوره نیز میان شان به همان
تناسب التزام عمل بشکل دو حصه و یک حصه، تقسیم کرده میشود.

مادة (١٣٩٤)

عقد شركة الحمالين على التقبل و العمل على الاشتراك صحيح.
عقد شركة دو حمال مبنی بر قبول و انجام یک عمل بطور مشترک،
صحت دارد.

مادة (١٣٩٥)

إذا عقد الشركة اثنان بأن يتقبلا العمل على أن الدكان من
أحدهما والآلات والأدوات من الآخر، يصح.

هرگاه دو شریک شرکتی را عقد کنند و متعهد انجام عمل گردند به این
شرط که دکان از یکی و سامان و لوازم کار از دیگری باشد، عقد چنین
شرکت صحت دارد.

مادة (١٣٩٦)

إذا عقد اثنان شركة الصنائع على أن الدكان من أحدهما و من الآخر العمل، يصح.

هرگاه دو نفر شرکت صنایع را قسمی عقد کنند که دکان از یک شریک و عمل از شریک دیگر باشد، چنین شرکت صحت دارد.

مادة (١٣٩٧)

إذا عقد اثنان شركة الأعمال ولأحدهما بغل وللآخر حمل على تقبل و تعهد نقل الحمولة متساوياً، يصح و يقسم الكسب الحاصل والأجرة بينهما مناصفة ولا ينظر إلى زيادة حمل الجمل لأن استحقاق البدل في شركة الأعمال يكون بضمان الشريكين العمل.

لكن إذا لم يعقد الشركة على تقبل العمل بل على إيجار البغل و الجمل عیناً و تقسیم الأجرة الحاصلة بينهما فالشركة فاسدة و أي یؤجر من بغل أو حمل تكون أجرته عائدة لصاحبه. لكن إذا أعان أحدهما الآخر في العمل والنقل، يأخذ أجر مثل عمله.

هرگاه دو نفر شرکت اعمال را عقد کنند و از یکی قاطر و از دیگری شتر باشد و متعهد شوند که بارها را بصورت مساوی نقل دهند، عقد چنین شرکتی صحت دارد و حاصل بدست آمده و اجرت میان هردو بالمناصفه

قابل تقسیم است. و به این موضوع که شتر بار بیشتر می برد، التفاتی نمیشود، زیرا استحقاق عوض در شرکت اعمال بر اساس ضمان هردو شریک در انجام عمل استوار است. لکن اگر شرکت متذکره را بر اساس تعهد عمل عقد نکرده باشند، بلکه شرکت عیناً بر اجاره دادن قاطر و شتر و تقسیم اجرت آنها میان شریکین عقد شده باشد، درینصورت شرکت فاسد پنداشته میشود و هر کدام که قاطر و شتر خود را کرایه بدهد، کرایه مذکور بمالک آن عاید میگردد. اما اگر یک شریک دیگر را در انجام عمل و انتقال بار معاونت کند، اجرت مثل عملش را گرفته میتواند.

ماده (۱۳۹۸)

إذا عمل شخص في صناعة هو و ابنه الذي في عياله فجميع الكسب لذلك الشخص و ولده يعد معيناً له كما إذا أعان شخصاً ولده الذي في عياله حال غرسه شجرة فتلك الشجرة للشخص ولا يكون ولده مشاركاً له فيها.

هرگاه شخصی با پسرش که در فامیل وی زندگی می کند، به شغلی مصروف باشد، پس تمام عاید بدست آمده، از همین شخص است و پسرش معاون وی محسوب میشود، مثل آن که شخصی را پسرش که نفقه وی بدوش پدر میبشد در وقت غرس نمودن درختی معاونت کند پس درخت از شخص موصوف بوده و پسرش در آن شریک نمیباشد.

مبحث سوم

در بیان مسایل عاید به شرکت وجوه

ماده (۱۳۹۹)

كون حصة الشركين على التساوي في المال المشتري ليس بشرط. مثلاً كما يجوز كون ما أخذاه من المال بينهما على المناصفة، يجوز أيضاً أن يكون ثلثين و ثلثاً.

مساوی بودن حصص هردو شریک در مورد مال خریداری شده، شرط نمیباشد.

مثلاً: همانطوریکه جایز است مالی را که گرفته اند میان شان بالمناصفة باشد، همچنان است که مال مذکور میان شان از روی ثلث و ثلثان باشد.

ماده (۱۴۰۰)

استحقاق الربح في الوجوه إنما هو بالضمان.

استحقاق ربح در شرکت وجوه بدون شک بر اساس ضمان معتبر است.

ماده (۱۴۰۱)

ضمان ثمن المال المشتري يكون بالنظر إلى حصة الشركين فيه.

ضمان و مسئولیت ثمن مال خریداری شده بر اساس سهم هریکی از شریکین در آن میباشد.

مادة (١٤٠٢)

تكون حصة كل واحد من الشريكين في الربح بقدر حصته في المال المشتري و إذا شرط لواحد زيادة عن حصته في المال المشتري يكون الشرط لغواً و يقسم الربح بينهما على مقدار حصتهما من المال المشتري.

مثلاً: إذا شرط كون الأشياء المأخوذة بينهما مناصفة يكون الربح أيضاً مناصفة و إن شرط كونها ثلثين و ثلثاً، كان الربح أيضاً ثلثين و ثلثاً لكن في حال مشروطة الأشياء على النصفية؛ إذا شرطاً تقسيم الربح ثلثين و ثلثاً فهذا الشرط لا يعتبر و يقسم الربح مناصفة.

حصه هريك از دو شريك در ربح، به تناسب حصه آنها در مال خريدارى شده مى باشد و اگر براى يکى از شرکاء اضافه از حصه اش در مال خريدارى شده شرط گذاشته شود، شرط مذکور لغو بوده و ربح میان هردو بر اساس اندازه حصه ايشان از مال خريدارى شده قابل تقسيم است.

مثلاً: هرگاه شرط گذاشته شود که اشياى گرفته شده میان آن ها مناصفه میبایشد، ربح نیز مناصفه است و اگر شرط بر اساس دو ثلث و یک ثلث باشد، ربح بهمین تناسب قابل تقسیم است، ولی در حال شرط گذاشتن اشياء و اموال بطور بالمناصفه، اگر شرکاء تقسیم ربح را بدو ثلث و یک ثلث شرط بگذارند، چنین شرطی اعتبار ندارد و ربح بالمناصفه قابل تقسیم است.

مادة (١٤٠٣)

يقسم الضرر و الخسار في كل حال على مقدار حصة الشريكين في المال المشتري سواء باشرا عقد الشراء بالاتحاد أو باشره أحدهما وحده. مثلاً: الشريكان شركة الوجوه في صورة خسارهما في الأخذ والعطاء إذا عقد الشركة على النصفية بينهما في المال المشتري يقسم الخسار بينهما على التساوي و إن عقدا الشركة على كون الحصة ثلثين و ثلثاً في المال المشتري يقسم الخسار أيضاً ثلثين و ثلثاً سواء اشترى بالمال الذي خسرا فيه بالاتحاد أو اشتراء أحدهما لأجل الشركة.

ضرر و خساره در هر حال به تناسب حصه هر یکی از شريکين در مال خريدارى شده قابل تقسيم است؛ برابر است که مباشر عقد شراء بصورت اتحاد هردو يا صرف یکی از دو شريك باشد.

مثلاً: دو شريك در شرکت وجوه در دادوستد مواجه به ضرر گردند، در صورتیکه شرکت را در مال خريدارى شده بر اساس مناصفه میان خویش عقد نموده باشند، خساره میان هردو بر اساس مساوات قابل تقسيم است.

و اگر شرکت را با سهم دو ثلث و یک ثلث در مال خريدارى شده عقد کنند، همچنان خساره وارده در مال خريدارى شده نیز بشکل ثلثين و یک ثلث به تناسب سهم هریک در مال خريده شده، در نظر گرفته میشود. اعم ازینکه مالی را که در آن زیان کرده اند، هردو به اتفاق هم خريدارى نموده باشند و يا یکی از دو شريك آنرا برای شرکت خريدارى کرده باشد.

باب هفتم

در مورد احکام مضاربت
مشمول بر سه فصل است

فصل اول

در بیان تعریف مضاربت و اقسام آن

مادة (١٤٠٤)

المضاربة نوع شركة على أن رأس المال من طرف والسعي والعمل
من طرف آخر و يقال لصاحب رأس المال رب المال و للعامل
مضارب.

مضاربت يك نوع شركت است به این ترتیب كه سرمایه از يكطرف و
كوشش و عمل از طرف دیگر است كه اصطلاحاً صاحب سرمایه را رب
المال و عامل را مضارب گویند.

مادة (١٤٠٥)

ركن المضاربة الإيجاب و القبول. مثلاً: إذا قال رب المال
للمضارب: خذ هذا رأس مال مضاربة فاسع و اعمل على أن

الربح بيننا مناصفة أو ثلثين و ثلثاً أو قال قولاً يفيد معنى المضاربة كقوله خذه هذه الدراهم و أجعلها رأس مال و الربح بيننا على نسبة كذا مشترك و قبل المضارب، تكون المضاربة منعقدة.

ركن مضاربة عبارت از ايجاب و قبول است.

مثلاً: اگر صاحب سرمایه برای مضارب بگوید همین سرمایه را طور مضاربت بگیر و مجاهدت یا عمل کن به این شرط که ربح میان ما مناصفه یا بر اساس دو ثلث و یک ثلث قابل تقسیم میباشد و یا قولی دیگری را بگوید که معنی مضاربت را افاده کند مثل اینکه بگوید این درهم را بگیر و آنرا سرمایه بگردان و ربح میان ما و شما به این تناسب مشترک باشد و مضارب آنرا قبول کند، درینصورت مضاربت انعقاد می یابد.

مادة (١٤٠٦)

المضاربة قسمان مضاربة مطلقة و مضاربة مقيدة.

مضاربت دو قسم است: مضاربت مطلق و مضاربت مقید.

مادة (١٤٠٧)

المضاربة المطلقة هي التي لا تتقيد بزمان ولا مكان ولا نوع تجارة ولا بتعيين بائع ولا مشتر، فإذا تقيدت بواحد من هذه، تكون مضاربة مقيدة. مثلاً: إذا قال في الوقت الفلاني أو في المكان الفلاني أو اشتر الأموال الفلانية أو عامل فلاناً و فلاناً أو أهالي البلدة الفلانية تكون المضاربة مقيدة.

مضاربت مطلقه آنست که بکدام زمان و مکان معین و نوع تجارت خاص و نیز تعیین بایع و مشتری مقید نمیشد. و اگر به یکی از قیودات متذکره مقید گردانیده شود، مضاربت مقیده پنداشته میشود.

مثلاً: بگوید در فلان وقت یا فلان مکان، یا بگوید فلان مال را خریداری کن یا با فلان شخص یا اهالی فلان قریه معامله کن، درینصورت مضاربت مقیده گفته میشود.

فصل دوم

در بیان شروط مضاربت

مادة (١٤٠٨)

یشترط أهلية رب المال للتوكيل و المضارب للوكالة.

اهلیت مالک سرمایه برای توکیل (وکیل گرفتن) و اهلیت مضارب برای وکالت شرط است.

مادة (١٤٠٩)

شَرَطُ رَأْسِ الْمَالِ كَوْنَهُ مَالاً صَالِحاً لِرَأْسِ مَالِ الشَّرْكَةِ وَ أَنْظَرِ الْفَصْلَ الثَّالِثَ مِنْ بَابِ شَرْطِ الْعَقْدِ فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْعَقَارُ وَ الْعُرُوضُ وَ الدِّينُ فِي الذَّمِّ رَأْسَ مَالٍ فِي الْمِضَارَبَةِ لَكِنْ رَبُّ الْمَالِ إِذَا أُعْطِيَ شَيْئاً مِنَ الْعُرُوضِ إِلَى الْمِضَارَبِ وَ قَالَ بَعْ هَذَا وَ أَعْمَلْ

بثمنه مضاربة و قبل المضارب و قبض ذلك المال و باعه و اتخذ
نقود ثمنه رأس مال للأخذ والإعطاء، تكون المضاربة صحيحة
كذلك إذا قال اقبط الدين الذي في ذمة فلان و قدره كذا و
ضارب به و قبل، تكون صحيحة.

شرط سرمایه این است که مالی باشد که قابلیت سرمایه شدن برای شرکت
را داشته باشد. (فصل سوم باب شرط عقد ملاحظه شود).

پس مجاز نیست که عقار و اموال منقول و دینی که بر ذمه اشخاص می باشد
سرمایه مضاربت قرار گیرد. لکن اگر مالک سرمایه اموالی از نوع عروض
(غیرنقود) را به شخص مضارب اعطا کرد و برایش گفت : این اموال را
بفروش برسان و به پول آن مضاربت کن و شخص مضارب نیز این موضوع را
پذیرفته و مال را قبض کرد، و سپس آنرا بفروش رسانیده و پول آنرا بحیث
رأس المال در جهت داد و ستد مورد استفاده قرار داد، درینصورت
مضاربت میان ایشان بدین ترتیب درست میباشد. همچنان اگر بگوید دینی را
که به ذمه فلان شخص قرار دارد و این قدر مبلغ است، قبض کن و به آن
مضاربت نما و جانب مقابل قبول نمود، درینصورت نیز مضاربت صحت
دارد.

مادة (١٤١٠)

تسليم رأس المال إلى المضارب شرط.

تسليم نمودن سرمایه به شخص مضارب شرط میباشد.

مادة (١٤١١)

يشترط في المضاربة كشركة العقد كون رأس المال معلوماً و تعيين حصة العاقدین من الربح جزءاً شائعاً كالنصف و الثلث، لكن إذا عبر بالشركة على الإطلاق كقوله والربح مشترك بيننا، يكون مصروفاً إلى المساواة و يقسم الربح مناصفة بين رب المال و المضارب.

در عقد مضاربت نیز مثل شرکت عقد شرط است که باید سرمایه معلوم و حصه هر یکی از عاقدین در ربح بطور جز شایع چون نصف و ثلث، معین باشد و اگر از شرکت بطور مطلق تعبیر شود مثلاً بگوید: ربح میان ما مشترک باشد، چنین قولی به شرکت مساوات یا مناصفه تعبیر میگردد و ربح بطور بالمناصفه میان صاحب مال و مضارب قابل تقسیم است.

مادة (١٤١٢)

إذا فقد شرط من هذه الشروط المذكورة مثلاً: إذا لم تكن حصة العاقدین من الربح جزءاً شائعاً بل تعین لأحدهما من الربح كذا قرشاً، تفسد المضاربة.

هرگاه شرطی ازین شروط مذکور در باب مضاربت معدوم گردد، مثلاً سهمیه ربح عاقدین جز شایع نباشد بلکه ربح یکی چند قرش معین گردد، درینصورت مضاربت فاسد میشود.

فصل سوم

در بیان احکام مضاربت

ماده (۱۴۱۳)

المضارب أمين و رأس المال في يده في حكم الوديعة و من جهة تصرفه في رأس المال هو وكيل رب المال و إذا ربح، يكون شريكاً فيه.

شخص مضارب در واقع امین است بناءً رأس المال در دست او حکم امانت را دارد و از نگاه اینکه در سرمایه مذکور حق تصرف را دارد، پس وکیل رب المال است و هرگاه ربحی کمائی کند، در آن شریک میباشد.

ماده (۱۴۱۴)

المضارب في المضاربة المطلقة بمجرد عقد المضاربة يكون مأذوناً بالعمل في لوازم المضاربة و الأشياء التي تتفرع عنها.

فأولاً: يجوز له البيع و الشراء لأجل الربح لكن إذا اشترى مالا بالغبن الفاحش يكون أخذه لنفسه لا يدخل في المضاربة.

ثانياً: يجوز له البيع سواء كان بالنقد أو بالنسيئة بقليل الدراهم و كثيرها لكن يجوز له إعطاء المهلة في المرتبة التي جرى العرف

والعادة بين التجار و إلا فليس له بيع الأموال إلى مدة طويلة لم تعرف بين التجار.

ثالثاً: يجوز له قبول الحوالة بثمن المال الذي باعه.

رابعاً: يجوز له توكيل شخص آخر بالبيع والشراء.

خامساً: يجوز له إيداع مال المضاربة والإبضاع والرهن والارتمان والإيجار والاستئجار.

سادساً: يجوز له أن يسافر إلى بلدة أخرى لأجل الأخذ والإعطاء.

شخص مضارب در عقد مضاربت مطلقه بمجرد عقد مضاربت راجع به چیزهاییکه از لوازم و مقتضیات این عقد شمرده میشوند، مأذون بالعمل بوده و میتواند کار خود را عملاً آغاز کند.

چنانچه بمنظور ربح و بدست آوردن فایده، بيع و شراء برایش مجاز دانسته میشود لکن اگر مالی را به غبن فاحش خریداری کند، بخودش تعلق میگيرد و داخل مضاربت نميگردد.

ثانياً: برایش جایز است که به پول نقد یا نسیه، کم یا زیاد، چیزی را بفروش برساند، البته برایش جایز است که در حدود عرف و عادت جاری میان اهل تجارت، برای جانب مقابلش مهلت نیز بدهد در غیر آن حق ندارد اموال را تا مدت طولانی که عرف تجار آنرا قبول نمیکند، بفروش برساند (یعنی مهلت خلاف مقتضای عادت بدهد).

سوم: برایش مجاز است که حواله را به عوض ثمن مالی که فروخته است قبول کند (و پول را به جای مشتری از محال علیه اخذ کند).

چهارم: جایز است که شخص دیگری را به بیع و شراء وکیل گیرد.

پنجم: برایش جایز است که مال مضاربت را طور امانت، ابضاع (سرمایه تجارتي دادن)، گرو و اجاره بدهد و یا در مقابل آن چیزی را گرو بگیرد و یا بخشی از آنرا در مقابل اجاره کاری پرداخت کند.

ششم: میتواند به منظور داد و ستد به شهر دیگری برود.

مادة (١٤١٥)

المضارب في المضاربة المطلقة لا يكون مأذوناً بمجرد عقد المضاربة في خلط مال المضاربة بماله ولا في إعطائه مضاربة، لكن إذا كان في بلدة من عادة المضاربين فيها خلط مال المضاربة بمالهم في المضاربة المطلقة، يكون المضارب أيضاً مأذوناً في ذلك.

شخص مضارب در عقد مضاربت مطلقه بمجرد عقد مضاربت چنین اجازه ندارد که مال مضاربت را با مال خودش خلط نماید، همچنان مال مذکور را به مضاربت داده نمیتواند. لکن اگر مضارب در شهری باشد که تجار در آنجا عادةً مال خود را در مضاربت مطلقه بامال مضاربت خلط مینمودند درینصورت مضارب حق خلط آنرا دارد و درین امر مأذون میباشد.

مادة (١٤١٦)

إذا كان ربّ المال في المضاربة المطلقة قد فوّض إلى رأي المضارب أمور المضاربة قائلاً له اعمل برأيك، يكون المضارب مأذوناً بخلط مال المضاربة بماله و يعطائه مضاربة على كل حال، لكن في هذه الصورة لا يكون مأذوناً بالهبة والإقراض في مال المضاربة ولا

بالدخول تحت الدين الأكثر من رأس المال بل إجراء هذه الأمور
موقوف على صريح الإذن من ربّ المال.

هرگاه صاحب مال در مضاربت مطلقه امور مضاربت را به نظر مضارب تفویض کند و بگوید که طبق نظر خود رفتار کن، در اینصورت مضارب ماذون است تا مال مضاربت را با مال خود خلط نماید و نیز میتواند در هر حال مال مذکور را بدیگری به مضاربت بدهد، لکن درینصورت اجازه ندارد مال مضاربت را به یا قرض بدهد و یا آنرا در دین شامل سازد که دین مذکور اضافه از سرمایه است بلکه اجرای امور متذکره موقوف و منوط به اذن صریح صاحب مال است.

مادة (١٤١٧)

إذا خلط المضارب مال المضاربة بماله فالربح الحاصل يقسم على مقدار رأس المال يعني أن ربح رأس ماله يأخذه هو، و ربح مال المضاربة يقسم بينه و بين رب المال على الوجه الذي شرطاه.

هرگاه مضارب، مال مضاربت را بمال خویش خلط نماید، ربح حاصل بر اساس مقدار سرمایه قابل تقسیم است. یعنی ربح سرمایه خود را خود مالک میگردد و آنرا اخذ مینماید و ربح مال مضاربت میان مضارب و صاحب سرمایه بر اساس شرطی که گذاشته شده است تقسیم میشود.

مادة (١٤١٨)

المال الذي أخذه المضارب بالنسيئة زيادة على رأس المال بإذن رب المال، يكون مشتركاً بينهما شركة وجوه.

مالی را که مضارب علاوه به سرماییه به اجازه مالک نسیه میگیرد، میان هردو به شرکت وجوه مشترک دانسته میشود.

مادة (١٤١٩)

إذا ذهب المضارب في عمل المضاربة إلى محل غير البلدة التي وجد فيها، يأخذ مصرفه بالقدر المعروف من مال المضاربة.

هرگاه مضارب در عمل مضاربت بمحلی برود که غیر از شهری میباشد که وی در آن بوده است، درینصورت مصرف خود را به اندازه معمول در عرف، از مال مضاربت گرفته میتواند.

مادة (١٤٢٠)

مهما شرط ربّ المال و قيد بالمضاربة المقيدة، يلزم المضارب رعايته.

هر وقتیکه صاحب مال شرطی بگذارد و بر مضاربت مقیده قیدی وارد کند، مضارب برعایت آن مکلف شناخته میشود.

مادة (١٤٢١)

إذا خرج المضارب عن مأذونيته و خالف الشرط يكون غاصباً و في هذه الحالة يعود الربح و الخسار في أخذه و إعطائه عليه و إذا تلف مال المضاربة يكون ضامناً.

هرگاه مضارب از حدود اذن خارج شود و با شرط تعیین شده در وقت عقد مخالفت کند، غاصب گفته میشود و درین حالت مفاد و خساره که توسط داد و ستد وی بدست می آید، همه بخودش مربوط می شود. و اگر مال مضاربت در این حالت تلف شود، مضارب موصوف ضامن میباشد.

ماده (۱۴۲۲)

إذا خالف المضارب رب المال حال فهمه إياه بقوله لا تذهب بمال المضاربة إلى المحل الفلاني، أو لا تبع بالنسيئة فذهب بمال المضاربة إلى ذلك المحل فتلف المال أو باع بالنسيئة فهلك الثمن، يكون المضارب ضامناً.

هرگاه مضارب با مالک در حالی که او را نهی میکند، مخالفت ورزد چنانکه برایش بگوید که مال مضاربت را بفلان محل میر و به نسیه آنرا بفروش ولی مضارب مال مضاربت را به آن محل برد و مال تلف شد و یا آنرا به نسیه فروخت و قیمت آن هلاک و نابود شد، مضارب در هر دو صورت ضامن میباشد.

ماده (۱۴۲۳)

إذا وَقَّتْ رَبُّ الْمَالِ الْمَضَارِبَةَ بِوَقْتٍ مُعَيَّنٍ فَبِمَضِيِّ ذَلِكَ الْوَقْتِ تَنْفُسَخُ الْمَضَارِبَةُ.

هرگاه مالک یا رب المال، مضاربت را بوقت معین توقیت نماید، با گذشتن وقت مذکور مضاربت فسخ میگردد.

مادة (١٤٢٤)

إذا عزل رب المال المضارب، يلزمه إعلامه بعزله و تكون تصرفات المضارب الواقعة معتبرة حتى يقف على العزل ولا يجوز له التصرف بالنقود التي في يده بعد وقوفه على العزل، لكن إذا كان في يده أموال غير النقود، يجوز له أن يبيعها و يبدلها بالنقد.

هرگاه صاحب مال، مضارب را عزل کند، بر او لازم است تا عزل را بر مضارب اعلام بدارد و تصرفات مضارب تا زمانیکه از موضوع معزول شدنش آگاه میشود، معتبر پنداشته میشوند. ولی مجاز نیست که بعد از وقوف بر عزل، در پول نقدیکه باختیار وی قرار دارد تصرف کند لکن هرگاه در اختیار مضارب اموالی غیر از نقد موجود بود، میتواند اموال مذکور را بفروشد و آنرا به نقد بدل نماید.

مادة (١٤٢٥)

المضارب إنما يستحق الربح في مقابلة عمله والعمل إنما يكون متقوماً بالعقد فأی مقدار شرطاً للمضارب في عقد المضاربة من الربح، يأخذ حصته بالنظر إليه.

مضارب در مقابل کارش مستحق ربح شناخته میشود قیمت کار به اساس عقد معلوم میگردد پس هر مقداریکه از ربح در عقد مضاربت برای مضارب تخصیص داده شود، نظر به همان شرط سهم خود را دریافت میدارد.

مادة (١٤٢٦)

استحقاق رب المال للربح بماله فيكون جميع الربح له في المضاربة الفاسدة والمضارب بمنزلة أجيره يأخذ أجر المثل لكن لا يتجاوز المقدار المشروط حين العقد ولا يستحق أجر المثل إن لم يكن ربح.

صاحب سرمایه با اساس سرمایه اش ربح را مستحق میگردد، پس در مضاربت فاسده تمام ربح بوی تعلق میگیرد و مضارب حیثیت اجیری را دارد که مستحق اجر مثل شناخته میشود ولی اجرت از مقداریکه در عقد شرط گذاشته شده تجاوز کرده نمیتواند و اگر ربح موجود نباشد، مستحق اجر مثل شناخته نمیشود.

مادة (١٤٢٧)

إذا تلف مقدار من مال المضاربة، يحسب في أول الأمر من الربح ولا يسري إلى رأس المال و إذا تجاوز مقدار الربح و سري إلى رأس المال فلا يضمه سواء كانت المضاربة صحيحة أو فاسدة.

هرگاه مقداری از مال مضاربت تلف شود، نخست از ربح حساب گردیده و ب سرمایه سرایت نمیکند، پس اگر از مقدار ربح تجاوز کند و ب سرمایه سرایت نماید، مضارب ضامن پنداشته نمیشود خواه مضاربت صحیحه باشد یا مضاربت فاسده.

مادة (١٤٢٨)

على كل حال يكون الضرر والخسار على رب المال و إذا شرط كونه مشتركاً بينه و بين المضارب فلا يعتبر ذلك الشرط.

در هر حال ضرر و خساره بصاحب مال تعلق دارد و اگر شرط بگذارد که ضرر و خساره میان هردو (رب المال و مضارب) مشترک باشد، این شرط اعتبار ندارد.

مادة (١٤٢٩)

إذا مات رب المال أو جن جنوناً مطبقاً تنفسخ المضاربة.

هرگاه رب المال (صاحب مال) بمیرد و یا به جنون مطبق (خطرناک) مصاب شود، مضاربت فسخ میگردد.

مادة (١٤٣٠)

إذا مات المضارب مجهلاً فالضمان في تركته. راجع مادتي ٨٠١ و ١٣٥٥.

هرگاه مضارب در حال بیخبری و ناگهانی بمیرد، ضمان در ترکه او لازم میگردد بماده (٨٠١ و ١٣٥٥) مراجعه شود.

باب هشتم

در بیان مزارعت و مساقات
مشمول بر دو فصل است

فصل اول

در بیان مزارعت

مادة (١٤٣١)

المزارعة نوع شركة على كون الأرض من طرف والعمل من طرف آخر يعني أن الأرض تزرع و حاصلاتها تقسم بينهما.

مزارعت یک نوع شرکتی است مبنی براینکه زمین از یکطرف و عمل و کار از جانب دیگر قرار دارد یعنی زمین زارعت میشود و حاصلات آن بین هر دو تقسیم میگردد.

مادة (١٤٣٢)

رکن المزارعة الإيجاب والقبول. فإذا قال صاحب الأراضي للفلاح أعطيتك هذه الأرض مزارعة على أن حصتك من

الحاصلات كذا و قال الفلاح قبلت أو رضيت أو قال قولاً يدل على الرضى أو قال الفلاح لصاحب الأرض أعطني أرضك على وجه المزارعة لأعمل فيها و رضى الآخر، تنعقد المزارعة.

رکن مزارعت ایجاب و قبول است پس هرگاه صاحب زمین برای دهقان بگوید که همین زمین را به مزارعت برایت دادم به این ترتیب که حصه تو از حاصلات اینقدر باشد و دهقان گفت قبول کردم یا راضی هستم یا چیز دیگری که دلالت بر رضای او کند و یا دهقان برای صاحب زمین بگوید که زمین خود را به طریق مزارعت بمن بده تا در آن کار نمایم و مالک راضی شود، در هر دو صورت مزارعت منعقد میگردد.

مادة (١٤٣٣)

كون العاقلين في المزارعة شرط و كونهما بالغين ليس بشرط فيجوز للصبي المأذون عقد المزارعة.

عاقل بودن عاقدان در مزارعت شرط بوده و بالغ بودن شان شرط نیست. پس برای صبی مأذون (اجازه داده شد) عقد مزارعت جواز دارد.

مادة (١٤٣٤)

يشترط تعيين ما يزرع يعني ما يبذر أو تعميمه على أن يزرع الفلاح ماشاء.

تعیین نمودن آنچه کشت میشود یا زرع میگردد، در مزارعة شرط است یا اینکه عام گذاشته شود تا دهقان هرچیز را که خواست، کشت نماید.

مادة (١٤٣٥)

يشترط حين العقد تعيين حصة الفلاح جزءاً شائعاً من الحاصلات كالنصف والثلث و إن لم تتعين حصة أو تعينت على إعطاء شيء من غير الحاصلات أو على مقدار كذا مدداً من الحاصلات فالمزراعة غير صحيحة.

در حین عقد شرط است که حصه دهقان در حاصلات بطور جزء شایع تعیین شود مانند نصف و ثلث و اگر حصه دهقان معلوم نگردد یا تعیین شود اما به تادیه چیز غیر از حاصلات، یا بر یک اندازه پیمانه از حاصلات باشد، درینصورتها عقد مزارعت نادرست میباشد.

مادة (١٤٣٦)

يشترط كون الأرض صالحة للزراعة و تسليمها إلى الفلاح.
شرط است که زمین قابلیت زراعت را داشته و به کشاورز تسلیم داده شود.

مادة (١٤٣٧)

إذا فقد شرط من الشروط المذكورة، تكون المزارعة فاسدة.
در صورت فقدان یکی از شروط مذکوره، مزارعت فاسد میشود.

مادة (١٤٣٨)

كيفما شرط العاقدان في المزارعة الصحيحة تقسم الحاصلات بينهما كذلك.

متعاقدان در مزارعت صحیحه هرطوریکه شرط بگذارند، حاصلات بین هردو طبق همان شرط تقسیم میشود.

مادة (١٤٣٩)

تكون كل الحاصلات في المزارعة الفاسدة لصاحب البذر وللآخر
أجرة أرضه إن كان صاحب أرض و إن كان فلاحاً فله أجر المثل.

در مزارعت فاسده تمام حاصلات به صاحب بذر تعلق ميگيرد و به شخص
ديگري اگر صاحب زمين باشد مزد زمين و اگر دهقان باشد اجر مثل لازم
گردد.

مادة (١٤٤٠)

إذا مات صاحب الأرض والزرع أخضر فالفلاح يداوم على
العمل إلى أن يدرك الزرع فلا يسوغ لورثة المتوفى منعه و إذا
مات الفلاح فوارثه قائم مقامه إن شاء داوم على العمل إلى أن
يدرك الزرع فلا يسوغ لصاحب الأرض منعه.

هرگاه صاحب زمين بميرد و کشت سبز باشد، دهقان بعمل خود تا رسيدن
زراعت دوام می دهد. ورثه متوفی حق ندارد که دهقان را از دوام عمل
منع نمايند و اگر دهقان بميرد، وارث آن قائم مقام وی است که اگر بخواهد
الی رسيدن کشت به مزارعت دوام دهد و صاحب زمين وارث دهقان را منع
کرده نمیتواند.

فصل دوم

در بیان مسابقات

ماده (۱۴۴۱)

المساقاة نوع شركة على أن يكون أشجار من طرف و تربية من طرف آخر و يقسم ما يحصل من الثمر بينهما.

مساقات یکنوع مشارکت است برینکه اشجار از یکطرف و تربیه آن از جانب دیگر بوده، حاصل ثمرین هر دو تقسیم شود.

ماده (۱۴۴۲)

رکن المساقاة الإيجاب والقبول فإذا قال صاحب الأشجار للعامل أعطيتك أشجاري هذه بوجه المساقاة على أن تأخذ من ثمرها كذا حصة و قبل العامل يعني الذي يربي الأشجار، تنعقد المساقاة.

رکن مساقات ایجاب و قبول است پس هرگاه صاحب اشجار برای باغبان گوید که اشجار خود را بطور مساقات برایت دادم که از ثمر آن اینقدر از تو باشد و عامل یعنی کسی که اشجار را تربیه مینماید قبول کند، مساقات منعقد میشود.

مادة (١٤٤٣)

كون العاقدین عاقلین شرط.

عاقل بودن دو نفر عقد کننده در عقد مساقات شرط صحت آن است.

مادة (١٤٤٤)

كون حصة العاقدین في عقد المساقاة جزءاً شائعاً كالنصف والثلث شرط أيضاً كما في المزارعة.

شرط است که حصه عاقدان در عقد مساقات نیز جزء شایع باشد مانند نصف و ثلث چنانچه در مزارعت میباشد.

مادة (١٤٤٥)

تسليم الأشجار إلى العامل شرط.

تسليم اشجار به عامل مساقات شرط است.

مادة (١٤٤٦)

تقسيم الثمر في المساقاة الصحيحة بين العاقدین على الوجه الذي شرطاً.

در مساقات صحیح، حاصل میوه جات بر اساس شرطی قابل تقسیم است که میان هر دو منعقد شده است.

مادة (١٤٤٧)

يكون الثمر الحاصل في المساقاة الفاسدة بتمامه لصاحب الأشجار و يأخذ العامل أجر المثل.

در مسابقات فاسده میوه حاصل شده تماماً از صاحب اشجار بوده و عامل مستحق اجر مثل میباشد.

ماده (۱۴۴۸)

إذا مات صاحب الأشجار والأثمار فجأةً يقوم العامل على العمل إلى أن ينضج الثمر فلا يسوغ لورثة المتوفى منعه و إذا مات العامل فوارثه يكون قائماً مقامه إن شاء داوم على العمل فلا يسوغ لصاحب الأشجار منعه.

هرگاه صاحب اشجار ناگهان فوت کند و میوه تا هنوز گرفته نشده باشد (پخته نشده باشد)، عامل الی رسیدن و پخته شدن میوه بعمل خود دوام میدهد و ورثه متوفی او را منع کرده نمیتواند و هرگاه شخص عامل وفات کند، پس ورثه او قائم مقام او بوده، و اگر دوام عمل را خواستار باشند، صاحب اشجار آنها را منع کرده نمیتواند.

مآخذ و منابع منقول عنه

در تنظیم و تدوین متن دري دور کامل این مجموعه و پیشگفتار های ملحق به آن و هم به مقصد مقابله و تطبیق متن دري با متن عربي و نیز در مورد مطابقت متن عربي با متن های اصلی و آنچه در شروح مجلة الأحكام انتشار یافته است، از منابع و مآخذ ذیل استفاده اعظمی صورت گرفته است:

۱- اتاسی، محمدخالد. شرح المجلة ۴ جلد. کویت: انتشارات مکتبه اسلامیة، ۱۴۰۳ق.

۲- افندی، علی حیدر. دُررُالأحكام شرح مجلة الأحكام. ۴۰ جلد. کویت: المکتبة العربية، ب ت.

۳- اتاسی، محمد طاهر. شرح المجلة. مترجم... کابل: مطبعة دولتی، ۱۳۴۹ش.

۴- احمدگل. (توضیح قواعد فقی مجلة الأحكام) قضاء. شماره ...، ۱۳۸۱ش.

۵- توخی، هروی عبدالعلی شاه. شرح قواعد کلیه وظوابط عمومیه.

۶- رستم باز، لبنانی سلیم. شرح مجلة الأحكام. بیروت: مطبعة الادبیة، ۱۹۲۳.

۷- طاشکندی، عنایة، مرآة المجلة.....

۸- وزارت عدلیه، قانون مدنی افغانستان. جلد اول. باب تمهیدی. جریده رسمی. شماره جدی. کابل: مطبعة دولتی، ۱۳۵۵ش.

۹- وزارت عدلیه. قانون مدنی افغانستان. جلد دوم. کتاب اول. جریده رسمی. شماره جدی. کابل: مطبعة دولتی، ۱۳۵۵ش.

۱۰- وزارت عدلیه. قانون مدنی افغانستان. جلد سوم. جریده رسمی. شماره جدی. کابل: مطبعة دولتی، ۱۳۵۵ش.

- ۱۲- وزارت عدليه. قانون مدنى افغانستان. جلد چهارم. جريده رسمى. شماره
جدى. كابل: مطبعه دولتى، ۱۳۵۵ش.
- ۱۳- مجلة الأحكام العدلية. تنسيق. نجيب هواينى. كراچى. قديمى كتب خانه
آرام باغ، ب ت.
- ۱۴- ترمينولوژى حقوق..... كتابخانه ابن سينا، ۱۳۴۶ش.
- ۱۵- شرح مجلة الأحكام. قسمت اول. بيوع. مترجم: عبدالملك جوهر صديقى.
(اثر غير مطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء، ۱۳۵۲ش)
- ۱۶- شرح مجلة الأحكام. قسمت صلح و ابراء. مترجم مطيع الله چمبيلى (اثر غير
مطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء، ۱۳۶۰ش).
- ۱۷- شرح مجلة الأحكام. قسمت صلح و ابراء مترجم: مطيع الله چمبيلى
(اثر غير مطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء، ۱۳۶۰ش).
- ۱۸- شرح مجلة الأحكام. قسمت دعوى. مترجم: محمد صديق راشد
سلجوقى. كابل: مطبعه معارف، ۱۳۵۱ش.
- ۱۹- شرح مجلة الأحكام. قسمت قضاء. مترجم: محمد صديق راشد
سلجوقى. كابل: انتشارات ستره محكمه، ۱۳۵۰ش.
- ۲۰- شرح مجلة الأحكام. قسمت اول. سوگند. مترجم: محمد صديق راشد
سلجوقى. كابل: مطبعه دولتى، ۱۳۵۱ش.
- ۲۱- شرح مجلة الأحكام. قسمت غصب و اتلاف مال. مترجم: محمد صديق
راشد سلجوقى (اثر غير مطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء، ۱۳۶۰ش).
- ۲۲- شرح مجلة الأحكام. قسمت اول و دوم. اجاره. مترجم: عبدالرحيم
عينى. (اثر غير مطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء، ۱۳۷۵).

- ٢٣- شرح مجلة الأحكام. قسمت حواله. مترجم: عبدالرحيم عيني (اثر غير مطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء، ١٣٧٤ ش).
- ٢٤- شرح مجلة الأحكام. قسمت حجت وسوگند. مترجم: عبدالقيوم كريمي. (اثر غير مطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء، ١٣٧٤ ش).
- ٢٥- منير القاضى. چهار جلد. عراق: مطبعة العاني، ١٩٤٩.
- ٢٦- شرح مجلة الأحكام. قسمت امانتها. مترجم: امان الله موج سمنگاني (اثر غير مطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء، ١٣٧٢ ش).
- ٢٧- شرح مجلة الأحكام. قسمت وكالت ها. مترجم: امان الله موج سمنگاني و عبدالهادى قارى زاده (اثر غير مطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء، ١٣٧٤ ش).
- ٢٨- شرح مجلة الأحكام. قسمت شركتها، مترجم: عبدالواحد نهضت فراهي و امان موج سمنگاني. كابل: مطبعة دولتي، ١٣٧٢ ش.
- ٢٩- شرح مجلة الأحكام. قسمت رهن. مترجم: عبيدالله هوتك (اثر غير مطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء، ١٣٧٤ ش).
- ٣٠- شرح مجلة الأحكام. قسمت كفالت ها. مترجم: عبيدالله هوتك (اثر غير مطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء).
- ٣١- شرح مجلة الأحكام. قسمت سوم و چهارم. اجاره. مترجم: عبدالله وافي (اثر غير مطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء، ١٣٧٠ ش).

نظريات در باره تدوين, تنظيم وانتشار اين مجموعه

نظر پوهاند غلام محی الدین دریز

مجموعه قواعد و مسایل فقهی مجلة الأحكام که حاوی متن عربی و دری بوده و در ۴ جلد انتشار یافته است، غرض مطالعه و ارزیابی برایم داده شد.

متن عربی این کتاب مجموعه قواعد فقهی و مسایل شرعی میباشد که در سال ۱۲۳۹ هجری قمری مطابق ۱۸۷۶ میلادی در عصر دولت عثمانیه از جانب علمای کرام آنوقت به تجویز اولیاء امور بداخل (۱۶) کتاب و یک مقدمه بشکل قانون تدوین گردیده و احکام آن از فقه حنفی شریعت اسلامی با در نظر داشت اوضاع و احوال جامعه و اقتضای عرف موافق به شریعت مأخوذ میباشد. این مجموعه در اکثریت کشور های اسلامی از جمله افغانستان بحیث قانون امور معاملات نافذ بوده و مرجع تتبع دانشمندان نیز میباشد.

مجلة الأحكام دارای شروح متعدد میباشد که از جمله شرح اتاسی مجلة الأحكام تالیف علامه محمد خالد اتاسی مفتی سابق حمص به تجویز سیمینار سال ۱۳۵۰ رؤسای محاکم ولایت از طرف علماء کشور جسته جسته مورد ترجمه قرار گرفته ولی تا کنون بنابر اوضاع و شرایط اتمام نپذیرفته است که البته اکمال بخش های ترجمه نشده طبع آنچه آماده گردیده برای حقوق دانان خالی از مفاد نیست.

در کتاب حاضر که (۴) جلد را احتوا مینماید، متن عربی مجلة الأحكام با متن دری آن در اتصال هم تنظیم گردیده و محترم محمد عثمان ژوبل رئیس نشرات ستره محکمه متن دری آنرا با علاقمندی خاصی با تالیفی از ترجمه های سابق و تکمیل آنچه از ترجمه بازمانده و تنقیح و ادیت بخش دری و مقابله متن های مندرج کتاب با منابع اصلی آن تهیه نموده و آماده استفاده ساخته است.

طوریکه متن کتاب ملاحظه میشود متن دری این مجموعه با کیفیت عالی ادبی و مطابق به اصل و در چوکات قواعد زبان و ادبیات و با رعایت اصطلاحات فقهی و حقوق نافذ انجام یافته، زحمات وی را قابل قدر میدانم و کتاب برای علاقمندان علم حقوق بالخصوص منسوبین ارگانها نظام عدلی و قضایی مفید و مثمر است. برای گرد آورنده و مدون متن دری این مجموعه که در عین حال تنقیح و ادیت و مقابله آن را نیز بعهدہ داشته است، از بارگاه ایزد متعال توفیق مزید میخواهم.

و السلام

پوهاند غلام محی الدین "دریز"

استاد حقوق اسلام پوهنځی های حقوق و شرعیات پوهنتون کابل

نظر قضاوت پوه مولوی احمد گل

مجلة الأحكام العدلية کتابیست که در سال ها ۱۲۸۶-۱۲۹۳ هجری قمری از جانب دولت امپراطوری عثمانی در اثر کوشش یک عده فضلاء و فقهای کرام آن عصر تحت ریاست احمد جودت باشا- عالم بزرگ، مؤرخ مشهور و وزیر عدلیه آنزمان برای اولین بار به شکل مواد ترتیب و بعد از تأیید و توثیق مراجع علمی آنزمان در سال ۱۲۹۳ هجری قمری در معرض نشر و اجراء قرار داده شد.

این کتاب که دارای (۱۸۵۱) ماده است مسایل آن از کتب معتبره و فتوی موثوقه فقه حنفی اخذ گردیده و در عهد دولت عثمانی و اخیراً در عراق هم بشکل یک قانون در موضوعات معاملات شناخته شده و به تعمیم آن احکام سلطانی صادر شده است و کتاب مذکور در اکثر ممالک اسلامی و از جمله کشور عزیز ما افغانستان مرجع قضات، ثارنوالان، وکلای مدافع و مقنین واقع گردیده است.

در مورد محتویات کتاب و جزئیات آن در مقدمه مجلة الأحكام توضیح مفصل وجود دارد و تکرار آن درینجا لازم نیست.

کتاب حاضر که تحت نام مجموعه (قواعد و مسایل فقهی مجلة الأحكام) آماده گردیده است، حاوی متن عربی و دری هر دو میباشد. این کتاب در (۴) جلد تدوین گردیده و غرض مطالعه و ابراز نظر به این جانب سپرده شد.

متن دری این مجموعه توسط آقای محمد عثمان ژوبل رئیس نشرات ستره محکمه تهیه و تنظیم یافته و در واقع تألیفی از ترجمه های غیر منظم سابق میباشد که بعد از تنظیم و تکمیل قسمت های ترجمه نشده، تصحیح و تنقیح گردیده و بشکل حاضر آماده استفاده گردانیده شده است. این زحمت گرد آورنده و تدوین متن دری قابل قدر است و برایش در راه انجام بیشتر فعالیت های علمی _ تحقیقی از بارگاه ایزد متعال موفقیت های مزیدی را خواهانم.

والسلام

قضاوت پوه مولوی احمد گل

مشارو حقوقی ستره محکمه

سابق قاضی محکمه عالی تمیز و سرمدرس مدرسه نجم المدارس

نظر قضاوت پوه عبید الله "هوتک"

اخيراً کتاب مجموعه قواعد و مسایل فقہی مجلة الأحکام العدلیة که حاوی (۴) جلد میباشد، جهت مطالعه، ارزیابی و ابراز نظر برایم سپرده شد.

با ملاحظه دقیق مجموعه مذکور چنین ابراز نظر میشود:

اینکه مجلة الأحکام العدلیة چه کتابی است، در مورد آن ابهامی وجود ندارد و جای بحث نیست زیرا همگان بخصوص اهل نظام عدلی و قضائی افغانستان و سایر علاقمندان حقوق به خوبی میدانند که مجلة الأحکام العدلیة در زمان امپراطوری عثمانی توسط گروهی از علمای کرام و خیر آنوقت در مطابقت با احکام فقه حنفی شریعت اسلام تنظیم و تدوین گردیده، در اکثر کشور های اسلامی و از جمله در افغانستان مورد تطبیق و اجراء قرار داده شده است. در مورد مجلة الأحکام در مقدمه مجموعه و نیز در پیشگفتار مدون بخش دری آن همچنان در نظر هاییکه از جانب دانشمندان و متخصصین گرامی به عنوان تقریظ این کتاب ارائه شده، روشنی بیشتر وجود دارد لهذا تکرار آنرا لازم نمیدانم.

وقتی محتوای مجموعه مورد دقت و ارزیابی قرار داده شد، معلوم گردید که متن دری در مطابقت کامل با متن عربی قرار دارد و انتشار این کتاب در عین حال به هر دو زبان ابتکاریست که از جانب مدون آن آقای محمد عثمان ژوبل رئیس نشرات ستره محکمه با قبول زحمات فروان و مراجعه به مآخذ و منابع موثق که بیش از (۳۲) مرجع را در بر میگیرد، صورت گرفته است.

اینجانب با تأیید و تصدیق متن مجموعه، زحماتی که از جانب مدون بخش دری آن انجام یافته است، به دیده قدر نگرسته واز بارگاه ایزد متعال برای وی موفقیت های بیشتر را در ساحة انجام فعالیت های علمی - تحقیقی آرزو دارم.

و من الله توفیق

قضاوت پوه عبیدالله هوتک

مستر علوم شرعی از جامع الازهر - مصر

عضو مسلکی ریاست نشرات ستره محکمه

و عضو هیئت تحریر مجله قضاء

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library